

www.PDF.Tarikhema.ir

# پایگاه داندلود کتابهای تاریخی و مذهبی

برای دریافت کتابهای بیشتر به آدرس بالا مراجعه کنید

تمامی حقوق برای تاریخ ما محفوظ است

[www.tarikhema.ir](http://www.tarikhema.ir)

[www.ancient.ir](http://www.ancient.ir)

کتابخانه مجزی «تاریخ ما» نخستین پایگاه داندلود کتابهای تاریخی و مذهبی می باشد که زمان احداث آن به سال 1386 بزمی گردد و تاکنون بسیاری از کتب تاریخی و مذهبی را به صورت الکترونیکی (PDF) بر روی دنیای مجزی منتشر نموده است.

**Email :** Kazemi.Eni@Gmail.Com - Yahoo ID: Tarikhema4us

**Website:** <http://Ancient.ir> & <http://Tarikhema.ir>

**Ebook Adress :** <http://PDF.tarikhema.ir>

## حزقیال نبی

حزقیال یکی از انبیا اسرائیل بود و همراه مردم یهودا در بابل در تبعید بسر می‌برد. وی در این کتاب پیشگویی می‌کند که یهودیها بزودی به وطن خود باز خواهند گشت و اورشلیم را دوباره بنا خواهند کرد. این پیشگویی پنجاه سال بعد، در زمان عزرا و نحمیا بوقوع می‌پیوندد. حزقیال در کتاب خود می‌گوید مردم در انتخاب راه و روش خود آزادند، اما باید بدانند که در قبال خداوند مسئول هستند. انسان آزاد است راه خود را انتخاب کند اما عواقب و نتایج آن را خداوند تعیین می‌کند. در بخش آخر کتاب، خداوند از طریق رؤیا به حزقیال نشان می‌دهد که اسرائیل و یهودا دوباره با یکدیگر متحد خواهند شد و یک پادشاه از نسل داود بر آنها سلطنت خواهد کرد. حزقیال به مردم یادآوری می‌کند که همانگونه که خداوند در سرزمین یهودا با آنان بوده است، در بابل نیز همراه ایشان است. او می‌گوید آنها هر جا که باشند باید از خداوند اطاعت کنند. حزقیال با سخنان خود قوم خود را دلداری می‌دهد و تقویت می‌بخشد. او به مردم کمک می‌کند ایمان خود را به خداوند حفظ کنند و چشم براه روزی باشند که به وطن خود باز می‌گردند.

### روای حزقیال نبی

طرف چپ، صورت گاو و در پشت، صورت عقاب.<sup>11</sup> هر کدام دو جفت بال داشتند، که یک جفت باز بود و به نوک بالهای موجودات پهلویی می‌رسید و جفت دیگر، بدنشان را می‌پوشاند.<sup>12</sup> هر جا روحشان می‌رفت، آنها هم مستقیم می‌رفتند بدون آنکه رویشان را برگردانند.<sup>13</sup> در میان این موجودات زنده، چیزهایی شبیه به زغال آفروخته با مشعل روشن، در حال حرکت بودند. از میان آنها، برق می‌جهید.<sup>14</sup> آن موجودات زنده نیز بسرعت برق به عقب و جلو حرکت می‌کردند.<sup>15</sup> در همان حال که به این چهار موجود زنده خیره شده بودم، زیر آنها و بر روی زمین، چهار چرخ دیدم زیر هر موجود یک چرخ.<sup>16</sup> چرخها مانند زبرجد می‌درخشیدند و همه مثل هم بودند. داخل هر چرخ، چرخ دیگری نیز قرار داشت.<sup>17</sup> برای همین می‌توانستند بی‌آنکه مجبور باشند دور بزنند، به هر سو که بخواهند، بروند.<sup>18</sup> آن چهار چرخ دارای لبه‌ها و پره‌هایی بودند و دور لبه‌ها پر از چشم بود.<sup>19, 20, 21</sup> وقتی آن موجودات زنده حرکت می‌کردند، چرخها هم با آنها حرکت می‌کردند. هنگامی که آنها از زمین برمی‌خاستند، چرخها نیز برمی‌خاستند، و وقتی می‌ایستادند، چرخها هم می‌ایستادند، چون روح آن

در روز پنجم ماه چهارم سال سیام، که پنج سال از تبعید بیهویاکین پادشاه می‌گشت، ناگهان آسمان به روی حزقیال، پسر بوزی، گشوده شد و خدایه‌هایی به او نشان داد. حزقیال کاهنی بود که با یهودیهای تبعیدی، کنار رود خابور در بابل زندگی می‌کرد. حزقیال چنین تعریف می‌کند:<sup>4</sup> در یکی از این رؤیاهای، طوفانی دیدم که از شمال به طرف من می‌آمد. پیشاپیش آن، ابر بزرگی از آتش در حرکت بود، هاله‌ای از نور دور آن بود و در درون آن، چیزی مانند فلزی براق، می‌درخشید. سپس، از میان ابر، چهار موجود عجیب ظاهر شدند که شبیه انسان بودند.<sup>6</sup> ولی هر یک، چهار صورت و دو جفت بال داشتند! <sup>7</sup> پاهایشان نیز مثل پای انسان بود، ولی پنجه پایشان به سم گوساله شباهت داشت و مانند فلزی براق، می‌درخشید.<sup>8</sup> زیر هر یک از بالهایشان، دست‌هایی می‌دیدم مثل دست انسان.<sup>9</sup> انتهای بالهای آن چهار موجود زنده به همدیگر وصل بود. آنها مستقیم حرکت می‌کردند بدون آنکه برگردند.

<sup>10</sup> هر یک از آنها چهار صورت داشت: در جلو، صورت انسان؛ در طرف راست، صورت شیر؛ در

<sup>5</sup> این باغیان چه بشنوند، چه نشنوند، این را خواهند دانست که در میان آنها نبی‌ای وجود دارد.

<sup>6</sup> «ای انسان خاکی، از ایشان نترس! اگر چه تهدیدهای این قوم یاغی مانند خار و همچون نیش عقرب باشد، باکی نداشته باش! چه گوش بدهند، چه ندهند، تو کلام مرا به گوش آنها برسان و فراموش نکن که ایشان، قومی یاغی و سرکش هستند.

<sup>8</sup> «ای انسان خاکی، به آنچه که به تو می‌گویم گوش کن و مانند ایشان یاغی نباش! دهانت را باز کن و هر چه به تو می‌دهم، بخور.»

<sup>10,9</sup> آنگاه نگاه کردم و دیدم دستی بطرف من آمد و طوماری با خود آورد. وقتی طومار را باز کرد، دیدم که هر دو طرفش مطالبی نوشته شده، مطالبی که حاکی از اندوه، ماتم و نابودی است.

3 او همچنین فرمود: «ای انسان خاکی، آنچه را که به تو می‌دهم، بخور. این طومار را بخور!

بعد برو و پیغام آن را به قوم اسرائیل برسان.»  
<sup>2</sup> پس دهانت را باز کردم و او طومار را در دهانت گذاشت تا بخورم. <sup>3</sup> سپس گفت: «همه را بخور و شکمت را از آن پر کن!» من نیز آن را خوردم؛ طعمش مثل عسل شیرین بود.

<sup>4</sup> آنگاه گفت: «ای انسان خاکی، بیا و نزد خاندان اسرائیل برو و سخنان مرا به ایشان بگو. تو را به سرزمینی دور و بیگانه نمی‌فرستم که نتوانی زبانشان را بفهمی. <sup>6</sup> تو نزد قبایلی که زبانهای عجیب و غریب و مشکل دارند، نمی‌روی؛ هر چند اگر نزد آنها می‌رفتی، به تو گوش می‌دادند. <sup>7</sup> تو را نزد قوم اسرائیل می‌فرستم، ولی ایشان به سخنان تو توجهی نخواهند کرد، چون از من روگردان هستند. ایشان همگی سنگدل و سرسخت می‌باشند. <sup>8</sup> بنابراین، اینک تو را نیز مانند آنها سرسخت می‌سازم، <sup>9</sup> تا در مقابل ایشان مثل الماس، سخت و مانند صخره، محکم باشی. پس، از این باغیان نترس!

<sup>10</sup> «ای انسان خاکی، تمام سخنان مرا در فکر و دل خود جای بده و به آنها توجه کن. <sup>11</sup> آنگاه نزد قومت

چهار موجود در چرخها نیز قرار داشت. پس موجودات زنده و چرخها تحت هدایت روحشان بودند. <sup>22</sup> بالای سر موجودات زنده، چیزی شبیه به یک صفحه<sup>23</sup> بزرگ گسترده شده بود که مانند بلور می‌درخشید و انسان را به هراس می‌انداخت. <sup>23</sup> زیر این صفحه، دو بال هر موجود زنده طوری باز بود که به بالهای موجود دیگر می‌رسید، و دو بال دیگر، بدنشان را می‌پوشانید. <sup>24</sup> وقتی پرواز می‌کردند، صدای بالهایشان مانند غرش امواج ساحل یا همچون صدای خدا و یا همانند فریاد یک لشکر بزرگ بود. وقتی می‌ایستادند، بالهایشان را پایین می‌آوردند. <sup>25</sup> هر بار که می‌ایستادند، از صفحه<sup>26</sup> بلورین بالای سر آنها صدایی بگوش می‌رسید.

<sup>26</sup> بر فراز صفحه<sup>27</sup> بالای سرشان، چیزی شبیه به یک تخت سلطنتی زیبا قرار داشت که گویی از یاقوت کیود ساخته شده بود و بر روی آن تخت، وجودی نشسته بود که به یک انسان شباهت داشت. <sup>27,28</sup> از کمر به بالا همچون فلزی غوطه‌ور در آتش می‌درخشید، و از کمر به پایین، مانند شعله‌های آتش، تابان بود. دورتادورش را نیز نوری درخشان فراگرفته بود که همه<sup>29</sup> رنگهای رنگین‌کمان در آن دیده می‌شد.

حضور پر جلال خداوند بدینگونه بر من ظاهر شد. هنگامی که آن منظره را دیدم، به خاک افتادم. آنگاه صدای کسی را شنیدم که با من سخن می‌گفت.

## دعوت خدا از حزقیال

2 او به من فرمود: «ای انسان خاکی، برخیز و بایست تا با تو سخن گویم.» <sup>2</sup> هنگامی که او با من تکلم می‌کرد، روح خدا داخل من شد و مرا برخیزاند. آنگاه آن صدا را باز شنیدم، <sup>3</sup> که به من گفت: «ای انسان خاکی، من تو را نزد بنی اسرائیل می‌فرستم، نزد قومی یاغی که علیه من طغیان کرده‌اند. ایشان و پدرانشان همواره نسبت به من گناه ورزیده‌اند. <sup>4</sup> آنان قومی هستند سنگدل و سرکش، اما من تو را می‌فرستم تا کلام مرا به ایشان بیان نمایی.

برخاستم و رفتم. در آنجا شکوه و جلال خداوند را دیدم، درست همانگونه که در رؤیای اول دیده بودم! آنگاه به روی خود به خاک افتادم.

<sup>24</sup> سپس روح خدا داخل من شد و مرا از زمین بلند کرد و چنین فرمود: «به خانه‌ات برو و خود را در آنجا زندانی کن.»<sup>25</sup> تو را با طناب خواهند بست تا نتوانی حرکت کنی.<sup>26</sup> زیانت را به کامت خواهم چسباند تا نتوانی این یاعیان را توبیخ و نصیحت کنی.<sup>27</sup> اما هرگاه پیغامی به تو بدهم، زیانت را خواهم گشود تا بتوانی سخن بگویی و کلام مرا به ایشان اعلام نمایی. بعضی به تو گوش خواهند داد و برخی گوش نخواهند داد، چون قومی یاعی هستند.»

#### تصویر محاصره اورشلیم

داوند فرمود: «ای انسان خاکی، آجری زرگ 4 بگیر و در مقابل خود بگذار و بر آن، شهر اورشلیم را نقش کن. دور شهر، برجها، سنگر، منجنیق و اردوگاه‌های دشمن را بکش تا نشان دهد که شهر در محاصره است. یک تابه آهنی نیز بردار و مثل یک دیوار، بین خودت و تصویر شهر بگذار، تا نشان دهد که سپاه دشمن چگونه اورشلیم را با عزمی آهنین، محاصره خواهد کرد.

«هر یک از این جزئیاتی که به تو گفتم، معنی بخصوصی دارد، زیرا تمام اینها خطاری است به قوم اسرائیل.

<sup>5,6</sup> «آنگاه بر پهلوی چپ خود دراز بکش و برای مدت سیصد و نود روز در همان حال بمان. من گناه اسرائیل را بر تو می‌گذارم و در طول این مدت برای گناه آنان، متحمل رنج خواهی شد. برای هر سال مجازات اسرائیل، یک روز دراز خواهی کشید. 6 بعد از این مدت، برگرد و چهل روز بر پهلوی راست خود بخواب و برای گناهان یهودا متحمل رنج شو. برای هر سال مجازات یهودا یک روز دراز خواهی کشید.

<sup>7</sup> «ضمن نمایش محاصره اورشلیم، استینت را بالا بزن و با مشت گره کرده، کلام مرا بر ضد آن اعلام نما. 8 تو را می‌بندم تا نتوانی از یک پهلو به پهلوی

که در تبعید هستند برو و چه گوش بدهند و چه ندهند، کلام مرا به ایشان اعلام نما.»

<sup>12</sup> سپس روح خدا مرا از زمین بلند کرد و من از پشت سر خود صدای غرش عظیمی را شنیدم که می‌گفت: «جلال خداوند در آسمان ستوده شود.»<sup>13</sup> این غرش از بهم خوردن بالهای موجودات و چرخهای کنار آنها بر می‌خاست.

<sup>15,14</sup> روح، مرا برداشت و به تل ایبیب، کنار رود خابور، نزد یهودیان تبعیدی برد. من با تلخی و با خشم رفتم، ولی سنگینی حضور خداوند را احساس می‌کردم. در حالی که غرق در حیرت و اندیشه بودم، هفت روز در میان ایشان نشستم.

#### خداوند حزقیال را دیده‌بان مقرر می‌کند

<sup>6</sup> در پایان آن هفت روز، خداوند به من فرمود: <sup>17</sup> «ای انسان خاکی، من تو را دیده‌بان اسرائیل کرده‌ام تا هرگاه هشدار برای قوم داشته باشم، تو آن را به ایشان برسانی.»<sup>18</sup> اگر من به شخص بدکاری هشدار بدهم که محکوم به هلاکت است، و تو این هشدار را به او نرسانی، او توبه نخواهد کرد و نجات نخواهد یافت. در اینصورت او به سبب گنااهش هلاک خواهد شد؛ اما من تو را مسئول هلاکت او خواهم دانست و انتقام خون او را از تو خواهم گرفت.<sup>9</sup> ولی اگر به او هشدار دهی، و او باز به گناه خود ادامه دهد و توبه نکند، آنگاه او در گناهان خود خواهد مرد؛ اما تو مسئول نخواهی بود.<sup>20</sup> اگر شخص پاک و درستکاری، بدکار و گناهکار شود و تو او را از عاقبت کارش آگاه نسازی، من او را هلاک می‌کنم و او در گناهانش خواهد مرد و اعمال خوب گذشته‌اش نیز تأثیری در محکومیتش نخواهد داشت؛ اما من تو را مسئول هلاکت او خواهم دانست و تو را مجازات خواهم نمود،<sup>21</sup> ولی اگر به او اخطار کنی و او توبه کند، زنده خواهد ماند و تو نیز جان خود را نجات خواهی داد.»

<sup>22</sup> در آنجا بار دیگر سنگینی حضور خداوند را احساس کردم. او به من فرمود: «برخیز و به بیابان برو و من در آنجا با تو سخن خواهم گفت.»<sup>23</sup> من نیز

پراکنده ساز تا باد ببرد و من شمشیری در پی آن خواهم فرستاد. <sup>3</sup>چند تار مو نیز نگاهدار و در ردای خود مخفی ساز. <sup>4</sup>چند تار موی دیگر نیز بردار و در آتش بینداز، چون من آتشی برپا خواهم کرد تا تمام خاندان اسرائیل را فراگیرد.»

<sup>5,6,7</sup>خداوند فرمود: «این تمثیل نشاندهندهٔ بلاهایی است که بر شما، اهالی اورشلیم خواهد آمد. چون از احکام و قوانین من روگردانیده، از قومهای اطرافتان نیز بدتر شده‌اید. <sup>8</sup>بنابراین، من خود بصد شما هستم و در برابر تمام قومها، آشکارا مجازاتتان خواهم کرد. <sup>9</sup>بسیب گناهان زشتی که مرتکب شده‌اید، شما را چنان سخت مجازات خواهم نمود که نظیرش در گذشته دیده نشده و در آینده نیز دیده نخواهد شد! <sup>10</sup>پدران، پسران و پسران را و پسران، پدران را خواهند خورد و کسانی که باقی بمانند در سراسر دنیا پراکنده خواهند شد.

<sup>11</sup>«بنابراین، به حیات خود قسم، چون شما با بتها و گناهانتان، خانهٔ مرا آلوده کرده‌اید، من نیز شما را از بین خواهم برد و هیچ ترحم نخواهم کرد. <sup>12</sup>یک سومتان از قحطی و بیماری خواهید مرد. یک سوم را دشمن خواهد کشت و یک سوم باقیمانده را نیز در سراسر دنیا پراکنده خواهم ساخت و شمشیر دشمن را در آنجا بدنبالتان خواهم فرستاد. <sup>13</sup>آنگاه آتش خشم من فرو خواهد نشست و قوم اسرائیل خواهند دانست که من کلام خود را عملی می‌سازم. <sup>14</sup>تو را برای قومهای اطراف و برای رهگرانی که از کنار خرابه‌های شهرتان می‌گذرند، درس عبرتی خواهم ساخت. <sup>15</sup>من شما را در دنیا مایهٔ تمسخر و عبرت خواهم گرداند تا همه بدانند که وقتی من با خشم و غضب بصد قومی برم‌خیزم، چه سرنوشت غم‌انگیزی گریبانگیر آن قوم می‌گردد. من که خداوند هستم، این را گفته‌ام.

<sup>16</sup>«قحطی را مانند تیرهای هلاک کننده بر شما نازل خواهم کرد و آن را آنقدر سخت خواهم ساخت که تکه‌ای نان نیز برای خوردن نیابید. <sup>17</sup>علاوه بر گرسنگی، جانوران درنده را نیز خواهم فرستاد تا اولادتان را نابود سازند. بیماری و جنگ سرزمین

دیگر برگردی، تا اینکه روزهای محاصره خاتمه یابد.

<sup>9</sup>«در طی آن سیصد و نود روز اول که بر پهلوی چپت می‌خوابی، خوراک تو، نانی تهیه شده از آرد گندم، جو، باقلا، عدس و ارزن باشد. آنها را در یک ظرف با هم مخلوط کن و از آن، نان بپز. <sup>10</sup>نان را جیربندی خواهی کرد و هر روز یک وعده از آن را خواهی خورد، آنهم نه بیشتر از بیست مثقال! <sup>11</sup>روزی دو لیوان آب نیز بیشتر نخواهی نوشید! <sup>12</sup>برای پختن نان، آتش را با مدفوع خشک شدهٔ انسان درست خواهی کرد و این کار را در انتظار مردم انجام خواهی داد. <sup>13</sup>به همین منوال قوم اسرائیل، در سرزمین‌هایی که تبعیدشان می‌کنم، نان نجس و حرام خواهند خورد.»

<sup>14</sup>گفتم: «خداوند، چگونه چنین کاری بکنم؟ من در تمام عمرم هرگز نجس نشده‌ام. از طفولیت تا به حال هرگز نه گوشت حرام خورده‌ام، نه گوشت حیواناتی که بوسیلهٔ جانوران، دریده شده باشد و نه گوشت حیوانات مردار. من به هیچ وجه خوراک حرام نخورده‌ام.» <sup>15</sup>خداوند فرمود: «بسیار خوب، بجای مدفوع انسان، می‌توانی از مدفوع گاو استفاده کنی.» <sup>16</sup>آنگاه خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، من نان را از اورشلیم قطع خواهم نمود! مردم با دقت زیاد نان و آب را جیربندی خواهند کرد و با ترس و لرز، نرغز خواهند خورد. <sup>17</sup>بلی، مردم اورشلیم محتاج نان و آب خواهند شد. ایشان پریشان و ترسان، زیر بار مجازات گناهانتان، هلاک خواهند گشت.»

### حزقیال موی خود را می‌برد

خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، تیغی نیز **5** همچون تیغ سلمانی بردار و با آن موی سر و ریش خود را ببر. سپس موها را در ترازو بگذار و به سه قسمت مساوی تقسیم کن. <sup>2</sup>یک سوم آن را در وسط نقشه‌ای که از اورشلیم کشیدی، بگذار و پس از پایان روزهای محاصره، آن را در همانجا بسوزان. یک سوم دیگر را در اطراف نقشه بپاش و با آن تیغ آن را خرد کن. قسمت آخر را در هوا

که فقط من خداوند هستم. <sup>13</sup> همگی ایشان را از بین خواهم برد و شهرهایشان را از بیابان جنوب تا ربله در شمال، ویران خواهم ساخت تا بدانند که من خداوند هستم.»

### پایان کار اسرائیل

7 بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود: «ای انسان خاکی، به بنی اسرائیل بگو:

«این پایان کار سرزمین شماست. <sup>3</sup> دیگر هیچ امیدی باقی نمانده، چون بسبب کارهایتان، خشم خود را بر شما فروخواهم ریخت و شما را به سزای اعمالتان خواهم رساند. <sup>4</sup> دیگر با چشم شفقت به شما نگاه نخواهم کرد و دلم برای شما نخواهد سوخت. شما را به سزای اعمال زشتتان خواهم رساند تا بدانید که من خداوند هستم.

<sup>5</sup> «بلا و مصیبت پدیدری بر شما نازل می‌شود. اجل و پایان کارتان فرا رسیده است. <sup>7</sup> ای اسرائیل، روز محکومیتتان نزدیک شده و آن زمان معین رسیده است. روز زحمت و آسفتگی نزدیک می‌شود. آن روز، روز ناله‌های غم و درد خواهد بود، نه روز لهله و شادی! <sup>8</sup> بزودی خشم خود را بر شما فروخواهم ریخت و شما را بسبب تمام بدیها و شرارت‌هایتان تنبیه خواهم نمود؛ دیگر نه چشم‌پوشی خواهم کرد و نه ترحم، تا بدانید که من، خداوند، شما را مجازات می‌کنم. <sup>10</sup> اجل شما، ای بنی اسرائیل فرا رسیده، چون شرارت و غرورتان به اوج رسیده است. از این همه جمعیت و ثروت و حشمتان، چیزی باقی نخواهد ماند.

<sup>12</sup> «بلی، آن وقت معین رسیده و آن روز نزدیک شده است. در آن روز دیگر چیزی برای خرید و فروش باقی نخواهد ماند، چون تمام مملکت گرفتار غضب من خواهد شد. <sup>13</sup> حتی اگر تاجری باقی بماند، همه چیز را از دست خواهد داد، زیرا خشم من بر سر همه قوم اسرائیل فرو خواهد ریخت. آنان که به گناه آلوده هستند، همه از بین خواهند رفت.

<sup>14</sup> «برای لشکر اسرائیل شبیور آماده باش نواخته می‌شود و همه خود را آماده می‌کنند؛ اما کسی برای

شما را فرا خواهد گرفت، و بهضرب شمشیر دشمن کشته خواهید شد. من که خداوند هستم، این را گفته‌ام!»

### محکومیت بت‌پرستی

6 خداوند به من فرمود: <sup>2</sup> «ای انسان خاکی، به کوه‌های اسرائیل چشم بدوز و بر ضد آنها پیشگویی کن، <sup>3</sup> و بگو:

«ای کوه‌های اسرائیل، پیغام خداوند را بشنوید که بصد شما و رودخانه‌ها و دره‌هاست. جنگی علیه شما برپا خواهد نمود تا بتخانه‌هایتان نابود گردند. <sup>4</sup> تمام شهرهایتان خراب و سوزانده خواهد شد. بت‌هایتان شکسته و قربانگاه‌هایتان ویران خواهد گشت و استخوانهای پرستندگان آنها در میان قربانگاه‌ها پراکنده خواهد شد. آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم.

<sup>7</sup> «اما عده‌ای از قوم را از هلاکت رهایی خواهم بخشید و ایشان را در میان قوم‌های جهان پراکنده و تبعید خواهم کرد. در آنجا مرا بیاد خواهند آورد و خواهند دانست که من ایشان را مجازات نمودم، زیرا دل خیانتکار ایشان از من دور گشته و بسوی بتها کشیده شده است. آنگاه ایشان بسبب تمام کارهای زشتی که مرتکب گردیده‌اند، از خود بیزار شده، <sup>9</sup> خواهند دانست که فقط من خداوند هستم و هشدارهای من بیهوده نبوده است.»

<sup>10</sup> خداوند فرمود: «با غم و اندوه به سر و سینه خود بزن و بسبب شرارت‌های قوم خود آه و ناله کن، زیرا بزودی از جنگ و قحطی و بیماری هلاک خواهند شد. <sup>11</sup> آنانی که در تبعیدند از مرض خواهند مرد، کسانی که در سرزمین اسرائیل به سر می‌برند در جنگ کشته خواهند شد، و آنانی که باقی بمانند در محاصره در اثر قحطی و گرسنگی از پای درخواهند آمد. به این ترتیب شدت خشم خود را بر ایشان خواهم ریخت. <sup>12</sup> وقتی جنازه‌های ایشان در میان بتها و قربانگاه‌ها، روی تپه‌ها و کوه‌ها و زیر درختان سبز و بلوط‌های بزرگ بیفتد، یعنی در جایهایی که به بت‌هایشان هدیه تقدیم می‌کردند، آنگاه خواهند فهمید

چون مطابق بدیهایی که کرده‌اند، با آنان رفتار خواهم نمود و ایشان را به سزای اعمالشان خواهم رساند تا بدانند که من خداوند هستم.»

### بت‌پرستی در خانه خدا

8 در روز پنجم ماه ششم از سال ششم اسارت، در خانه<sup>۸</sup> خود با بزرگان یهودا گفتگو می‌کردم که ناگاه حضور خداوند مرا فرورگفت.<sup>۲</sup> همان موقع در رؤیا چیزی شبیه به انسان دیدم که بدنش از کمر به پایین مانند شعله‌های آتش بود و از کمر به بالا، همچون فلزی براق می‌درخشید. سپس چیزی شبیه به دست بطرفم دراز شد و موی سر مرا گرفت. آنگاه روح خدا در رؤیا مرا به آسمان بالا برد و به اورشلیم به دروازه<sup>۹</sup> شمالی آورد، که در آنجا آن بت بزرگ که باعث خشم خداوند شده بود، قرار داشت.<sup>۴</sup> آنگاه حضور پر جلال خدای اسرائیل را در آنجا دیدم، درست همانطور که قبلاً در بیابان دیده بودم.

<sup>۵</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، به سمت شمال بنگر.» نگاه کردم و دیدم که آن بت بزرگ در کنار دروازه<sup>۵</sup> شمالی قربانگاه قرار دارد.

<sup>۶</sup> خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، می‌بینی چه می‌کنند؟ می‌بینی قوم اسرائیل در اینجا به چه گناهان و حشمتناکی دست می‌زنند و باعث می‌شوند از خانه<sup>۶</sup> مقدس دور شوم؟ ولی بیا تا گناهان بدتر از اینها را هم به تو نشان بدهم!»

<sup>۷</sup> آنگاه مرا به دروازه<sup>۷</sup> حیاط بیرونی خانه<sup>۷</sup> خدا آورد و سوراخی در دیوار به من نشان داد.<sup>۸</sup> گفت: «حالا دیوار را بکن!» دیوار را کندم تا به در اتاقی رسیدم.<sup>۹</sup> گفت: «داخل شو و ببین چه کارهای زشت و نفرت‌انگیزی در آنجا انجام می‌دهند!»<sup>۱۰</sup> پس داخل شدم و دیدم که بر روی دیوارها، تصاویر مار و حیوانات زشت و ناپاک، و بتهای اسرائیل نقش شده است.<sup>۱۱</sup> هفتاد نفر از بزرگان اسرائیل با یازنیا (پسر شافان) آنجا ایستاده بودند و آن تصاویر را پرستش می‌کردند. هر یک از ایشان آتشدانی پر از بخور در دست داشت و ابر غلیظی از دود بخور بالای سرشان تشکیل شده بود.

جنگیدن بیرون نمی‌رود، چون همه زیر خشم و غضب من هستند.<sup>۱۵</sup> اگر از شهر بیرون بروند، شمشیر دشمن انتظارشان را خواهد کشید، و اگر در شهر بمانند، قحطی و بیماری، آنها را از پای در خواهد آورد.<sup>۱۶</sup> هر که موفق به فرار شود، مانند کبوتری که خود را در کوه‌ها پنهان می‌کند، بی‌کس خواهد شد و بیکه و تنها برای گناهان خود خواهد گریست.<sup>۱۷</sup> دستها همه ضعیف و زانوها همه لرزان خواهد بود.<sup>۱۸</sup> ایشان لباس عزا خواهند پوشید و وحشت‌زده و شرمسار خواهند شد و از غصه و پریشانی سرهای خود را خواهند تراشید.

<sup>۱۹</sup> «پول و جواهرات خود را دور بریزید و مثل اشغال بیرون ببیندازید! چون در روز غضب خداوند، این چیزها دیگر ارزشی نخواهد داشت، و نخواهد توانست خواسته‌هایتان را برآورده سازد و شکمتان را سیر کند. زیرا گناه شما همین پول‌پرستی است.<sup>۲۰</sup> بپه جواهراتان افتخار می‌کنید و با آنها بت‌های نفرت‌انگیز و کثیف ساخته‌اید. پس ثروتتان را از دستتان می‌گیرم<sup>۲۱</sup> و به بیگانگان و بدکاران به غنیمت خواهم داد تا آن را از بین ببرند.<sup>۲۲</sup> آنها حتی خانه<sup>۲۳</sup> مرا نیز غارت و ویران خواهند کرد و من مانع ایشان نخواهم شد.

<sup>۲۳</sup> «برای اسیر نمودن قوم من زنجیرها آماده سازید، چون سرزمین ایشان از خونریزی و جنایت پر است. اورشلیم مملو از ظلم و ستمکاری است، از این رو ساکنانش را به اسارت خواهم فرستاد.<sup>۲۴</sup> شرورترین قومه‌ها را به اورشلیم خواهم آورد تا خانه‌هایشان را اشغال کنند، و استحکامات نظامی را که ایفتر به آنها می‌بالند در هم بکوبند و عبادتگاهشان را بی‌حرمت نمایند، تا غرورشان در هم بشکند.<sup>۲۵</sup> زیرا وقت نابودی اسرائیل رسیده است. آرزوی آرامش خواهند کرد ولی از آرامش خبری نخواهد بود.<sup>۲۶</sup> بلا پشت بلا خواهد رسید. همه جا صحبت از بدبختی خواهد بود! از نبی جویای هدایت خواهند شد ولی جویای نخواهند گرفت. کاهنان و ریش‌سفیدان نیز سخنی برای هدایت و راهنمایی نخواهند داشت پادشاه و بزرگان از نومیدی گریه خواهند کرد. مردم از وحشت خواهند لرزید،

وارد خانه خدا شدند و کنار قربانگاه مفرغی ایستادند.

<sup>3</sup> سپس حضور پر جلال خدا که بالای موجودات بالدار قرار داشت، برخاست و به آستانه عبادتگاه آمد و آن مردی را که لباس کتانی پوشیده بود و قلم و دوات داشت، خطاب کرده، <sup>4</sup> گفت: «در کوچه‌های اورشلیم بگرد و روی پیشانی کسانی که بخاطر شرارت‌هایی که در این شهر انجام می‌شود، گریه و ماتم می‌کنند، علامت بگذار.»

<sup>5</sup> آنگاه شنیدیم که خداوند به مردان دیگر فرمود: «دنبال او به شهر بروید و کسانی را که بر پیشانی‌شان علامت ندارند، بکشید. هیچ کس را زنده نگذارید و به کسی رحم نکنید. <sup>6</sup> پیر و جوان، دختر و زن و بچه، همه را از بین ببرید؛ ولی به کسانی که بر روی پیشانی‌شان علامت هست، دست زنید. این کار را از خانه من شروع کنید.» پس با کشتن بزرگان قوم که در خانه خدا بودند، کشتار را شروع کردند.

<sup>7</sup> خداوند به ایشان گفت: «این عبادتگاه را آلوده کنید! حیاط آن را از جنازه پر سازید! دست به کار شوید!» پس ایشان فرمان خدا را در تمام شهر اجرا کردند.

<sup>8</sup> وقتی آنها کشتار را شروع کردند و من تنها مانده بودم، رو به خاک افتادم و فریاد زدم: «ای خداوند! آیا تو بر اورشلیم آنقدر غضبناک هستی که هر کسی را که در اسرائیل باقی مانده باشد، از بین خواهی برد؟»

<sup>9</sup> او در پاسخ فرمود: «گناهان قوم اسرائیل و یهودا خیلی زیاد است. تمام سرزمین پر است از ظلم و جنایت! ایشان می‌گویند: «خداوند این را نمی‌بیند! او این سرزمین را رها کرده است!» <sup>10</sup> پس من نیز بر ایشان رحم نخواهم کرد و از سر تقصیراتشان نخواهم گذشت. آنها را به سزای همه اعمالشان خواهم رساند.»

<sup>11</sup> آنگاه مردی که لباس کتانی پوشیده و دوات و قلم با خود داشت، آمد و گفت: «فرمانی که داده بودی، اجرا شد.»

<sup>12</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، آیا می‌بینی بزرگان اسرائیل در خفا چه می‌کنند؟ می‌گویند: «خداوند ما را نمی‌بیند! او این سرزمین را رها کرده است!»

<sup>13</sup> سپس گفت: «بیا تا گناهان بدتر از اینها را به تو نشان دهم.»

<sup>14</sup> آنگاه مرا به دروازه شمالی خانه خداوند آورد و زنای را نشان داد که آنجا نشسته بودند و برای مرگ خدای خود، تموز گریه می‌کردند.\*

<sup>15</sup> خداوند فرمود: «می‌بینی؟ ولی از این بدتر را هم به تو نشان خواهم داد.»

<sup>16</sup> سپس مرا به حیاط داخلی خانه خداوند آورد. آنجا در کنار دروازه خانه خداوند و بین ایوان و قربانگاه مفرغی، در حدود بیست و پنج نفر پشت به عبادتگاه و رو به مشرق ایستاده بودند و آفتاب را پرستش می‌کردند!

<sup>17</sup> پرسید: «می‌بینی؟ آیا فکر می‌کنی برای مردم یهودا مهم است که مرتکب این گناهان زشت می‌شوند؟ علاوه بر تمام این کارها، همه جا را از ظلم و ستم پر ساخته‌اند. بین چطور به من اهانت می‌کنند و به آتش خشم من دامن می‌زنند! <sup>18</sup> بنابراین، من نیز با خشم و غضب با ایشان رفتار خواهم کرد. بر آنان رحم نخواهم نمود و از جانانشان نخواهم گذشت و اگر چه فریاد کمک بر آورند، گوش نخواهم داد.»

## مجازات اورشلیم

آنگاه خدا با صدایی بلند گفت: «مأمورین مجازات شهر را فرا خوان! بگو سلاح‌هایشان را بیآورند!»

آنگاه شش مرد از دروازه شمالی آمدند و هر یک، سلاح خود را در دست داشت. همراه آنها مردی بود با لباس کتان که قلم و دوات با خود داشت. آنها همه

\* تموز خدای «حاصلخیزی» بود که بنا بر اساطیر، به هنگام پایان فصل کشاورزی می‌مرد و سال بعد به هنگام آغاز فصل کشت، زنده می‌شد.

<sup>14</sup>هر فرشته چهار صورت داشت؛ نخستین صورت، شبیه صورت گاو، دومین، شبیه صورت انسان، سومین، مانند صورت شیر و چهارمین، مانند صورت عقاب بود.

<sup>15</sup>اد<sup>16</sup>این فرشتگان همان موجوداتی بودند که در کنار رود خابور دیده بودم. هنگامی که آنها بالهای خود را می‌گشودند و بسوی آسمان بالا می‌رفتند، چرخها نیز همراه آنها برمی‌خاستند و در کنار آنها می‌ماندند، و وقتی فرشتگان می‌ایستادند، چرخها هم می‌ایستادند، چون روح آنها در چرخها نیز قرار داشت.

<sup>18</sup>پس از آن، درخشش پر شکوه حضور خداوند آستانه<sup>18</sup> خانه<sup>18</sup> خدا را ترک گفت و بالای سر فرشتگان قرار گرفت،<sup>19</sup> و در همان حال که نگاه می‌کردم، فرشتگان بالهای خود را گشودند و به همراه چرخها از زمین برخاستند و بر بالای دروازه<sup>19</sup> شرقی خانه<sup>18</sup> خدا ایستادند، در حالی که حضور پر جلال خدای اسرائیل بر فراز آنها قرار داشت.

<sup>20</sup>آنگاه فهمیدم که اینها همان موجوداتی بودند که زیر تخت خدای اسرائیل در کنار رود خابور دیده بودم،<sup>21</sup> چون هر یک، چهار صورت و چهار بال داشتند و زیر بالهایشان چیزی شبیه به دست انسان وجود داشت.<sup>22</sup> صورتهایشان نیز همان صورتهایی بود که کنار رود خابور دیده بودم، و همچنین هر یک از آنها مستقیم به جلو حرکت می‌کردند.

### حکومت رهبران قوم

**11** سپس روح خدا مرا برداشت و به دروازه<sup>23</sup> شرقی خانه<sup>23</sup> خداوند آورد. در آنجا بیست و پنج نفر از رهبران قوم، از جمله یازنیا (پسر عزور) و فلطیا (پسر بنایا) را دیدم.<sup>24</sup> آنگاه خدا به من گفت: «ای انسان خاکی، اینها هستند که در این شهر مشورت‌های گمراه کننده به مردم می‌دهند.<sup>25</sup> و می‌گویند: "وقت آن رسیده که اورشلیم را بازسازی کنیم تا مثل یک سپر آهنی، ما را در برابر هر گزندی حفظ کند." پس ای انسان خاکی، سخنان مرا به ایشان اعلام نما!»

**10** ناگهان دیدم که بر صفحه‌ای که بالای سر فرشتگان، یعنی همان موجودات زنده، قرار داشت، چیزی مثل یک تخت سلطنتی به رنگ یاقوت کبود ظاهر شد.<sup>26</sup> آنگاه خداوند به مرد کتان‌پوش فرمود: «به میان چرخهایی که زیر فرشتگان است برو و مشتی از زغال افروخته بردار و آن را بر روی شهر بپاش.»

آن مرد در مقابل دیدگان من این کار را کرد.<sup>27</sup> وقتی او به میان چرخها رفت، فرشتگان در قسمت جنوبی خانه<sup>28</sup> خدا ایستاده بودند، و ابری حیاط درونی را پر کرد.<sup>29</sup> سپس حضور پر جلال خداوند از بالای سر فرشتگان برخاست و بر آستانه<sup>29</sup> خانه<sup>28</sup> خدا قرار گرفت و خانه<sup>28</sup> خدا از ابر جلال پر شد و حیاط آن از درخشش پر شکوه حضور خداوند مملو گشت.<sup>30</sup> صدای بالهای فرشتگان، مانند صدای خدای قادر مطلق بود و تا حیاط بیرونی بطور واضح شنیده می‌شد.

<sup>31</sup>وقتی خداوند به آن مرد کتان‌پوش دستور داد که به میان فرشتگان برود و از میان چرخها یک مشت زغال افروخته بردارد، او رفت و کنار یکی از چرخها ایستاد،<sup>32</sup> و یکی از فرشتگان دست خود را دراز کرد و مقداری زغال افروخته از آتشی که در میانشان بود، برداشت و در دست مرد کتان‌پوش گذاشت. او هم گرفت و بیرون رفت.<sup>33</sup> (هر فرشته، زیر بالهای خود، چیزی شبیه به دست انسان داشت.)

<sup>34-9</sup>هر یک از آن چهار فرشته، یک چرخ کنار خود داشت و شنیدم که به این چرخها «چرخ در چرخ» می‌گفتند، چون هر چرخ، یک چرخ دیگر در داخل خود داشت. این چرخها مثل یاقوت سبز می‌درخشیدند و نوری سبز متمایل به زرد از خود منتشر می‌کردند. ساختمان این چرخها طوری بود که فرشتگان می‌توانستند به هر جهتی که خواهند بروند. وقتی می‌خواستند مسیر خود را تغییر بدهند، دور نمی‌زدند بلکه صورتهایشان به هر سمتی که متمایل می‌شد، به همان سمت می‌رفتند. هر یک از آن چهار چرخ با پره‌ها و لبه‌هایش پر از چشم بود.

و روحی تازه خواهم داد. دل سنگی را از ایشان گرفته، دلی نرم و مطیع به آنان عطا خواهم کرد،<sup>20</sup> تا احکام و دستورات مرا اطاعت کنند. آنگاه آنان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان. <sup>21</sup> اما آنانی را که در اورشلیم در پی بتپرستی هستند، به سزای اعمالشان خواهم رسانید.»

### حضور پر جلال خدا اورشلیم را ترک می‌گوید

<sup>22</sup> آنگاه فرشتگانی که آن چرخها در کنارشان دیده می‌شد، بالهای خود را گشودند. حضور پر جلال خدای اسرائیل نیز بالای ایشان قرار داشت. <sup>23</sup> سپس حضور پر جلال خداوند از میان شهر برخاست و روی کوهی که در شرق شهر بود، قرار گرفت.

<sup>24</sup> پس از آن، روح خدا مرا به بابل نزد یهودیان تبعیدی بازگرداند. به این ترتیب رؤیای سفر من به اورشلیم پایان یافت،<sup>25</sup> و من هر چه را که خداوند نشان داده بود، برای تبعیدیها بازگو کردم.

### نمایش تبعید

بار دیگر پیغامی از طرف خداوند به من

## 12

رسید. خداوند فرمود:

<sup>2</sup> «ای انسان خاکی، تو در میان قومی عصبانگر زندگی می‌کنی که چشم دارند و نمی‌بینند، گوش دارند و نمی‌شنوند، چون یاغی هستند. <sup>3</sup> حال، برای آنکه بدانند که چه واقعه‌ای بزودی رخ خواهد داد، باروبنه‌ات را در روز روشن جمع کن و مانند کسی که به تبعید برده می‌شود، در مقابل انظار ایشان کوچ کن. شاید این یاغیان ببینند و معنی کار تو را بفهمند. <sup>4</sup> یارو بنه‌ات را به هنگام روز از خانه بیرون بیآور تا بتوانند ببینند. سپس مانند اسیرانی که سفر دور و درازی در پیش دارند، شبانگاه حرکت کن و کمر مقابل چشمان ایشان، شکافی در دیوار ایجاد کن و وسایل خود را از آن بیرون ببر. <sup>6</sup> در همان حال که نگاه می‌کنند، باروبنه خود را بر دوش بگذار و شبانه از آنجا دور شو. صورتت را نیز بپوشان تا نتوانی ببینی به کجا می‌روی. این کار تو نمایشی

سپس روح خداوند بر من قرار گرفت و فرمود که این پیغام را به مردم بدهم: «ای مردم اسرائیل، من می‌دانم شما چه می‌گویید و می‌دانم در فکرتان چه می‌گذرد! <sup>6</sup> دستهای شما به خون بسیاری آلوده است و کوجهایتان پر از اجساد کشته‌هاست. <sup>7</sup> شما می‌گویید که این شهر، یک سپر آهنی است، ولی چنین نخواهد بود. شهر از کشته‌ها پر خواهد شد و زنده‌ها را نیز بیرون خواهم کشید و به دم شمشیر خواهم سپرد. <sup>8</sup> آیا از شمشیر می‌ترسید؟ پس شمشیر را به سراغتان خواهم فرستاد. <sup>9</sup> شما را از شهر بیرون خواهم کشید و بدست بیگانه‌ها خواهم سپرد تا بسزای اعمالتان برسید. <sup>10</sup> مجازات من در تمام نقاط سرزمینتان، گریبانتان را خواهد گرفت و کشته خواهد شد. آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم. <sup>11</sup> یقین بدانید که این شهر برای شما سپر آهنی و جای امنی نخواهد بود. در هر جای سرزمین اسرائیل که باشید، شما را مجازات خواهم نمود. <sup>12</sup> آنگاه شما که بجای اطاعت از من، از روش اقوام بتپرست اطرافتان سرمشق می‌گیرید، خواهید دانست که من خداوند هستم.»

<sup>13</sup> هنگامی که این پیغام را به ایشان اعلام می‌کردم، ناگهان فلطیا افتاد و مرد. آنگاه رو به خاک افتادم و فریاد زدم: «آه ای خداوند، آیا می‌خواهی تمام بزماندگان اسرائیل را هلاک سازی؟»

### وعده بازگشت از اسارت

<sup>14</sup> بار دیگر خداوند سخن گفت و فرمود: <sup>15</sup> «ای انسان خاکی، آنانی که در اورشلیم باقی مانده‌اند، در باره هومطنان تبعیدی تو می‌گویند: "خداوند آنها را تبعید کرد، چون دلشان از او دور بود. بنابراین، زمینهای ایشان را به ما داده است." <sup>16</sup> «ولی تو به تبعیدیها بگو که هر چند ایشان را در سرزمینهای مختلف پراکنده ساخته‌ام، اما تا وقتی که در آنجا هستند، من پناهگاه مقدس ایشان خواهم بود. <sup>17</sup> ایشان را از هر جایی که پراکنده کرده‌ام، گرد خواهم آورد و سرزمین اسرائیل را بار دیگر به آنها خواهم بخشید. <sup>18</sup> هنگامی که به آنجا بازگردند، تمام آثار بتپرستی را از میان خواهند برد. <sup>19</sup> به ایشان دل

است از واقعه‌ای که بزودی در اورشلیم روی خواهد داد.»<sup>7</sup> پس همانطور که خدا به من فرمود، عمل کردم. اثاثیه‌ام را مثل یک تبعیدی جمع کردم و در روز روشن بیرون آوردم و به هنگام شب، شکافی در دیوار ایجاد کردم و در حالیکه مردم نگاه می‌کردند، بار و بنه‌ام را بر دوش گرفتم و در تاریکی بیرون رفتم.<sup>8</sup> صبح روز بعد، خداوند به من چنین فرمود:

### انجام قطعی کلام خدا

<sup>21</sup>خداوند همچنین فرمود:

<sup>22</sup>«ای انسان خاکی، این چه ضرب‌المثلی است که مردم اسرائیل می‌گویند: «عمر ما تمام شد، پیشگوییهایی عملی نشد!»<sup>23</sup> به ایشان بگو که من این ضرب‌المثل را باطل می‌کنم. اینک وقت آن رسیده که همه این پیشگوییهایی عملی شوند.<sup>24</sup> از این پس، هیچ رؤیا و پیشگویی کاذبی در میان مردم اسرائیل وجود نخواهد داشت.<sup>25</sup> زیرا من که خداوند هستم، سخن خواهم گفت و هر آنچه گفته باشم بدون تأخیر عملی خواهم ساخت. این سخن را از جانب من به ایشان بگو: «ای قوم عصیانگر اسرائیل، من دیگر تأخیر نخواهم نمود! در دوران زندگی خودتان هر آنچه گفته‌ام، به انجام خواهم رساند!»

<sup>26</sup>پس این پیغام از طرف خداوند نازل شد:

<sup>27</sup>«ای انسان خاکی، قوم اسرائیل تصور می‌کنند که رؤیاهای و نبوت‌های تو در آینده بسیار دور عملی خواهند شد.<sup>28</sup> پس به ایشان بگو که خداوند چنین می‌فرماید: "از این پس، دیگر تأخیر رخ نخواهد داد. هر سخنی که گفته باشم، یقیناً واقع خواهد شد!"

### کلام خدا بر ضد انبیای دروغین

خداوند با من سخن گفت و فرمود:

## 13

«ای انسان خاکی، کلام مرا ب ضد انبیای دروغین اسرائیل اعلام نما، ب ضد انبیایی که افکار خود را بعنوان پیغام من بیان می‌کنند.»<sup>3</sup> خداوند فرمود: «وای بر انبیای نادانی که خیالات خود را بجای کلام من بازگو می‌کنند، حال آنکه هیچ کلامی از جانب من بر ایشان نازل نشده است.

<sup>4</sup>«ای مردم اسرائیل، انبیای شما مانند روباهانی در خرابه‌ها هستند. ایشان هیچ نفعی به شما نرسانده‌اند.

است از واقعه‌ای که بزودی در اورشلیم روی خواهد داد.»

<sup>7</sup>پس همانطور که خدا به من فرمود، عمل کردم. اثاثیه‌ام را مثل یک تبعیدی جمع کردم و در روز روشن بیرون آوردم و به هنگام شب، شکافی در دیوار ایجاد کردم و در حالیکه مردم نگاه می‌کردند، بار و بنه‌ام را بر دوش گرفتم و در تاریکی بیرون رفتم.<sup>8</sup> صبح روز بعد، خداوند به من چنین فرمود:

<sup>9</sup>«ای انسان خاکی، حال که قوم عصیانگر اسرائیل می‌پرسند که معنی این کارها چیست،<sup>10</sup> به ایشان بگو که این پیغامی است از جانب خداوند به پادشاه و تمام قوم اسرائیل که در اورشلیم هستند.<sup>11</sup> بگو که آنچه کردی، نمایشگر چیزهایی است که بر سرشان خواهد آمد، چون از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده، به اسارت برده خواهند شد.<sup>12</sup> حتی پادشاه، شبانه اسباب خود را بر دوش گذاشته، از شکافی که در دیوار شهر برایش ایجاد خواهند کرد، خواهد گریخت و صورتش را خواهد پوشاند و نخواهد دید به کجا می‌رود.<sup>13</sup> اما من دام خود را بر او خواهم انداخت و او را گرفتار خواهم نمود و به شهر بابل خواهم آورد و با این که در بابل خواهد مرد، ولی آنجا را نخواهد دید.\*

<sup>14</sup>اطرافیان، مشاورین و محافظین او را به هر سو پراکنده خواهم ساخت و مردم در جستجویشان خواهند بود تا ایشان را بکشند.<sup>15</sup> هنگامی که آنها را در سرزمین‌های مختلف پراکنده سازم، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.<sup>16</sup> اما تعداد کمی از ایشان را زنده نگاه خواهم داشت و نخواهم گذشت که در اثر جنگ و قحطی و بیماری هلاک شوند، تا در حضور مردم سرزمین‌هایی که به آنجا تبعید می‌شوند، اقرار کنند که چقدر شرور بوده‌اند و بدانند که من خداوند هستم.»

<sup>17</sup>پس این پیغام از طرف خداوند به من رسید:

<sup>18</sup>«ای انسان خاکی، خوراک را با ترس بخور و آب را با لرز بنوش،<sup>19</sup> و از جانب من به مردم اسرائیل

\* مظهر این اشاره‌ای است به صدقیای پادشاه که چشمان او را کور کردند و به بابل بردند (ارمیا 52: 11).

انبیای دروغگویی بودند که می‌گفتند اورشلیم در امان خواهد بود، در حالی که چنین نبود.

### کلام خدا بر ضد انبیای زن دروغین

<sup>17</sup> «حال ای انسان خاکی، کلام مرا بصد زنانی که افکار خود را بجای پیام من بیان می‌کنند، اعلام نما.»

<sup>18</sup> خداوند فرمود که به ایشان چنین بگویم: «وای بر شما که قوم مرا گمراه می‌کنید. به بازوهایشان طلسم و جادو می‌بندید و دستار افسون به آنها می‌فروشید تا بتوانند اختیار زندگی دیگران را بدست بگیرند. آیا می‌خواهید اختیار مرگ و زندگی قوم مرا در دست داشته باشید تا جیبیتان را پر کنید؟<sup>19</sup> برای مستی جو و چند لقمه نان، قوم را از من دور می‌سازید. کسانی را که باید زنده بمانند، به کشتن می‌دهید و آنانی را که نباید زنده بمانند، زنده نگه می‌دارید. به این ترتیب به قوم من دروغ می‌گویید و آنها نیز باور می‌کنند.

<sup>20</sup> «از اینرو من بصد سحر و جادوی شما هستم که با آنها زندگی افراد قوم مرا طلسم کرده‌اید و مانند پرنده‌ای به دام انداخته‌اید. طلسم‌های شما را باطل کرده، دعاهايتان را بی‌اثر خواهم ساخت و قوم خود را از دام شما رهایی خواهم بخشید.<sup>21</sup> دستارهای افسون را خواهم دید و قوم را از چنگ شما نجات خواهم بخشید. ایشان دیگر در دام شما نخواهند بود تا بدانید که من خداوند هستم.<sup>22</sup> شما با دروغهای خود، مردم درستکار را برخلاف میل من، دلشکسته و دردمند ساخته‌اید، ولی افراد شرور را تشویق کرده‌اید و باعث شده‌اید آنها از راه‌های گناه‌آلودشان توبه نکنند و رستگار نشوند.<sup>23</sup> اما از این پس، دیگر رویاهای باطل نخواهید دید و غیبگویی‌های گمراه کننده نخواهید کرد، زیرا من قوم خود را از نفوذ قدرت شما رهایی خواهم داد تا بدانید که من خداوند هستم!»

### محکومیت بت‌پرستی

روزی عده‌ای از بزرگان اسرائیل به دیدن آمدند تا برای آنها از خداوند طلب

<sup>5</sup> آنان هیچگاه خرابی‌های حصار شهر را تعمیر نکردند تا بتوانید در آن روزی که خداوند مقرر کرده، در برابر دشمن بایستید. <sup>6</sup> رویاهای ایشان باطل است و پیشگویی‌هایشان دروغ! می‌گویند که پیغامشان از جانب من است، درحالی که من ایشان را نفرستاده‌ام. با وجود این، انتظار دارند که پیشگویی‌هایشان عملی شوند! <sup>7</sup> ای پیام‌آوران دروغین، رویاها و پیامهایتان، همه دروغ است! می‌گویند که آنها از طرف من می‌باشد، در حالی که من هیچگاه با شما سخن نگفته‌ام!»

<sup>8</sup> از اینرو خداوند می‌فرماید: «به سبب این رویاهای ساختگی و این دروغها، من بر ضد شما هستم،<sup>9</sup> و شما را مجازات خواهم نمود و از میان رهبران اسرائیل ریشه‌کن خواهم ساخت. نام شما را از دفتر خاندان اسرائیل پاک خواهم نمود و هیچیک از شما به سرزمین اسرائیل باز نخواهد گشت، تا بدانید که من خداوند هستم.

<sup>10</sup> «این مردان شریر، قوم مرا فریب داده، می‌گویند که همه چیز در امن و امان است، حال آنکه چنین نیست. قوم من دیواری سست می‌سازند و این پیام‌آوران دروغگو نیز تشویقشان می‌نمایند و با گچ، آن دیوار را سفید می‌کنند.<sup>11</sup> پس به این معمارها بگو که دیوارشان فرو خواهد ریخت. بارانی سیل‌آسا خواهد بارانید، تگرگی سخت خواهم آورد و طوفانی شدید خواهم فرستاد تا آن را ویران سازند؛<sup>12</sup> و آن هنگام که دیوار فرو افتد، مردم بر سر ایشان فریاد خواهند زد:

«چرا به ما نگفتید که دیوار سست و ناپایدار است؟ چرا روی آن را گچ گرفتید و معايبش را پوشانیدید؟»<sup>13</sup> بلی، با طوفان عظیم خشم، با تگرگ و باران غضب خود، آن را از جا کنده، نابودش خواهم نمود.<sup>14</sup> دیوار گچکاری شده ایشان خراب و با خاک یکسان خواهد شد و بر سرشان فرو خواهد ریخت و در زیر آن له خواهند شد، تا بدانند که من خداوند هستم.<sup>15</sup> از زمانی که خشم من بر ضد این دیوار و معمارانش پایان یابد، اعلام خواهم کرد که نه دیواری مانده و نه معماری؛<sup>16</sup> زیرا معمارانش،

را قطع کنم و چنان قحطی‌ای بفرستم تا انسان و حیوان از بین بروند،<sup>14</sup> آنگاه حتی اگر نوح و دانیال و ایوب هم در میانشان باشند، خدائرسی و درستکاری ایشان فقط باعث نجات جان خوششان خواهد شد!

<sup>15</sup> «یا اگر این سرزمین را مورد هجوم حیوانات وحشی قرار دهم تا ویرانش کنند، آنچنانکه از ترس حیوانات کسی جرأت نکند از آنجا بگذرد،<sup>16</sup> اگر چه آن سه مرد درستکار هم در آنجا باشند، به حیات خود سوگند که نخواهند توانست حتی جان فرزندان خود را رهایی دهند، بلکه فقط خوششان نجات خواهند یافت و بقیه همه از بین خواهند رفت!

<sup>17</sup> «یا اگر این سرزمین را درگیر جنگ کنم و سپاه دشمن را بر آن دارم که همه چیز را از بین ببرند،<sup>18</sup> اگر چه این سه مرد خدائرس در آن سرزمین زندگی کنند، به حیات خود سوگند که حتی قادر به رهایی جان فرزندانشان نیز نخواهند بود و تنها خوششان نجات خواهند یافت!

<sup>19</sup> «و یا اگر این سرزمین را دچار وبا سازم و در خشم خود، انسان و حیوان را هلاک کنم و از بین ببرم،<sup>20</sup> اگر چه نوح و دانیال و ایوب در میان آنها باشند، به حیات خود سوگند که نخواهند توانست حتی جان فرزندانشان را رهایی دهند؛ درستکاری آنها فقط خوششان را نجات خواهد داد!

<sup>21</sup> «پس حال، ملاحظه کنید که چه مصیبت بزرگی پدید خواهد آمد، زمانی که این چهار مجازات سهمگین خود را بر اورشلیم بفرستم تا انسان و حیوان را از بین ببرد، یعنی جنگ، قحطی، وبا و حیوانات درنده را!

<sup>22</sup> «اما اگر کسانی زنده باقی بمانند و فرزندان خود را نیز از هلاکت نجات دهند و به نزد شما به بابل بیایند، آنگاه با چشمان خود خواهید دید که چقدر شرورند و خواهید دانست که حق داشتم اورشلیم را اینچنین مجازات نمایم.<sup>23</sup> بلی، با دیدن رفتار و کارهای گناه‌آلود ایشان، پی خواهید برد که آنچه کرده‌ام، بی‌سبب نبوده است.»

### مثال درخت انگور

راهنمایی کنم.<sup>2</sup> همان وقت خداوند با من سخن گفت و فرمود:

<sup>3</sup> «ای انسان خاکی، این اشخاص، دلشان پیش بتهایشان است و شرارت را در عمق وجود خود جای داده‌اند؛ پس چرا از من طلب راهنمایی می‌کنند؟<sup>4</sup> حال، از جانب من به ایشان چنین بگو:

«هرکس که در اسرائیل بتها و شرارت رادر دل خود جای داده باشد و برای طلب راهنمایی، پیش یک نبی برود، من که خداوند هستم، خودم به درخواست او پاسخ خواهم داد، پاسخی فراخور تعداد بتهایش!<sup>5</sup> از این رو، به آنانی که فریب بتها را خورده و از من دور شده‌اند، زشتی افکارشان را نشان خواهم داد.

<sup>6</sup> «بنابراین، از جانب من به ایشان بگو:

«توبه کنید! بتهای خود را رها سازید و از شرارت روگردان شوید.<sup>7</sup> زیرا اگر کسی، چه از قوم اسرائیل و چه از بیگانگانی که در سرزمین شما زندگی می‌کنند، از پیروی من دست کشیده، در پی بتها و شرارتهای خود برود و در همان حال برای طلب راهنمایی پیش یک مرد خدا بیاید، من که خداوند هستم شخصاً جواب او را خواهم داد.

<sup>8</sup> «فطر خود را باخشم برآن شخص خواهم دوخت و نابودش خواهم ساخت تا مایهٔ عبرت و وحشت دیگران گردد. آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم.<sup>9</sup> اما اگر یکی از انبیاء، پیامی برای او بیاورد، بدانید که آن نبی گمراه است و پیامش نیز دروغ! من خود اجازه داده‌ام که او گمراه شود. بنابراین، قوم خود، اسرائیل را از وجود او پاک خواهم ساخت.<sup>10</sup> هم آن نبی دروغین و هم آن شخص گناهکاری که ادعا می‌کند در طلب هدایت من است، هر دو به یکسان مجازات خواهند شد.<sup>11</sup> تا قوم اسرائیل بیاموزند که از من دور نشوند و دیگر خود را به گناه آلوده نسازند، بلکه آنها قوم من باشند و من خدای ایشان!»

### محکومیت الهی قطعی است

<sup>12</sup> سپس این پیغام از جانب خدا بر من نازل شد:

<sup>13</sup> «ای انسان خاکی، هرگاه مردم این سرزمین از من روگردانده، در حق من گناه ورزند، و بسبب آن نانشان

همچون گیاه صحرا پرورش دادم، و تو رشد کردی و دوشیزه‌ای زیبا شدی؛ سینه‌هایت برآمد و موهایت بلند شد، اما عریان بودی.

<sup>8</sup> «مدتی بعد که از کنارت گذشتم به تو نگاه کردم؛ اینبار آماده ازدواج بودی، پس ردایم را بر تو انداختم، عریانی‌ات را پوشاندم و سوگند یاد کرده، با تو پیمان ازدواج بستم و تو از آن من شدی. <sup>9</sup> سپس شستشویت دادم تا از خونت پاک شوی و بر بندت روغن مالیدم. <sup>10</sup> لباسهای زیبایی قلابدوزی شده، از جنس کتان لطیف و ابریشم به تو دادم و کفش از پوست خز به پایت کردم. <sup>11</sup> تو را با زیورآلات آراستم، انگوها به دستت کردم و گردن بند به گردنت انداختم، <sup>12</sup> حلقه در بینی‌ات و گوشواره در گوشه‌هایت و تاجی زیبا بر سرت گذاشتم. <sup>13</sup> به این ترتیب، با طلا و نقره آراسته و زیبا شدی. لباس‌های زیبایی قلابدوزی شده، از کتان لطیف و ابریشم پوشیدی و بهترین خوراکی‌ها را خوردی. زیبایی تو خیره کننده بود و همچون ملکه شدی. <sup>14</sup> از زیبایی‌ات بسبب کمالاتی که من به تو بخشیده بودم، کامل گردید و زیانزد همه قومها شد.

<sup>15</sup> «اما تو فکر کردی که می‌توانی جدا از من نیز کمال خود را حفظ کنی. بنابراین از زیبایی و آوازه‌ات سرمست شدی و در ورطه زناکاری افتادی و همچون یک فاحشه، خود را در اختیار هر رهگذری گذاشتی. <sup>16</sup> آن رختهای زیبایی را که به تو داده بودم، برای ساختن بتخانه‌ها و تزئین بستر فاحشگی‌ات بکار بردی. چنین چیزی هرگز رخ نداده و نخواهد داد. <sup>17</sup> آن جواهرات و طلا و نقره‌ای را که به تو داده بودم، گرفتی و با آنها مجسمه مردان را ساختی و آنها را پرستش نموده، به من خیانت کردی.

<sup>18</sup> «لباسهای زیبایی قلابدوزی شده‌ای را که به تو بخشیده بودم، به بهت‌های پوشاندی! روغن و بخور مرا برای پرستش بت‌ها بکار بردی! <sup>19</sup> آرد و روغن و عسل مرغوبی را که برای خوراک به تو داده بودم، برای آنها نذر کردی تا از تو راضی باشند! <sup>20</sup> پسران و دخترانی را که برای من زاینده بودی، گرفتی و برای خدایانت قربانی کردی! آیا زناکاری کافی نبود

خداوند فرمود:

**15**

«ای انسان خاکی، چوب درخت انگور به چه کار می‌آید؟ در مقایسه با سایر درختان، به چه دردی می‌خورد؟ <sup>3</sup> آیا چوبش مصرفی دارد؟ آیا می‌توان با آن میخی ساخت و ظروف را بر آن آویخت؟ <sup>4</sup> فقط به درد افروختن آتش می‌خورد؛ و هنگامی که آتش، دوش سرش را سوزاند و میانش را زغال کرد، دیگر برای هیچ کاری فایده‌ای ندارد. <sup>5</sup> پیش از سوختنش مصرفی نداشت، چه برسد به زمانی که زغال و نیمسوز شده باشد!

<sup>6,7</sup> «بحال، همانگونه که چوب درخت انگور را از میان سایر درختان جنگل برای هیزم تعیین کرده‌ام، مردم اورشلیم را نیز برای مجازات مقرر نموده‌ام. اگر از یک آتش رهایی یابند، آتشی دیگر ایشان را فروخواهد گرفت. آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم. <sup>8</sup> بسبب بت‌پرستی آنها، من سرزمینشان را ویران خواهم ساخت.»

**اورشلیم، همسر بی‌وفا**

بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود:

**16**

«ای انسان خاکی، اورشلیم را از گناهان و اعمال کثیف آگاه ساز، <sup>3</sup> و به او از جانب من چنین بگو:

«تو در سرزمین کنعان چشم به جهان گشودی. پدربزرگت اموری بود و مادرت، حیثی! <sup>4</sup> وقتی به دنیا آمدی، کسی اهمیتی به تو نداد؛ نه ناقت را بریند، نه تو را شستند و نه در قناده پیچیدند. <sup>5</sup> هیچکس کوچکترین توجهی به تو نداشت و دلش به حال تو نمی‌سوخت و کسی حاضر نبود از تو نگهداری کند. روزی که متولد شدی، چون از تو کراهت داشتند، تو را در بیابان انداختند و همانجا رهايت کردند.

<sup>6,7</sup> «همان وقت از کنار تو عبور کردم و دیدم که در خونت می‌غلطی. پس به تو گفتم: زنده بمان! تو را

\* اموریان و حیثیان، اقوامی بودند که پیش از ورود قوم اسرائیل به کنعان، در این سرزمین زندگی می‌کردند و قوم اسرائیل ایشان را اقوام بت‌پرست و فاسد می‌دانستند.

آنانی را که دوست نداشتی، همه را گرد خواهم آورد و در مقابل ایشان تو را عریان خواهم ساخت.<sup>38</sup> تو را برای جنایتها و زناکاری‌هایت، با خشم و غضب، مجازات و هلاک خواهم نمود.<sup>39</sup> تو را به دست این قومها، یعنی فاسقانت خواهم سپرد. آنان عسکراندها و بتخانه‌هایت را با خاک یکسان کرده، تمام جواهرات زیباییت را غارت خواهند نمود و برهنه و بی‌نوا رهایت خواهند ساخت.<sup>40</sup> آنها تو را سنگسار کرده، با شمشیر پارچه‌ها خواهند نمود.<sup>41</sup> خانه‌هایت را خواهند سوزاند و در مقابل زنان دیگر مجازات خواهند کرد. من تو را از زناکاری با بتها باز خواهم داشت و دیگر نخواهم گذاشت که به فاسقانت یعنی به همدستانت اجرت و رشوه دهی.<sup>42</sup> آنگاه آتش خشم و غیرت من فرو خواهد نشست و آرام خواهد گرفت و دیگر غضبناک نخواهم بود.<sup>43</sup> تو دوران جوانی خود را به فراموشی سپردی و با کارهایت مرا رنجانیدی و زناکاری‌هایت را هم بر آنها افزودی. پس من هم تو را به سزای اعمالت می‌رسانم.<sup>44</sup> «ای اورشلیم، مردم درباره تو خواهند گفت که چنان مادری، چنین دختری هم باید داشته باشد.<sup>45</sup> تو بر اوستی شبیه مادرت هستی که از شوهر و فرزندان نفرت می‌داشت؛ تو درست شبیه خواهرانت هستی که از شوهران و فرزندانشان بیزار بودند. بر اوستی که مادرت حیثی بود و پدربد اموری!

<sup>46</sup> «خواهر بزرگ تو سامره است که با دخترانش یعنی آبادیهای اطرافش، در شمال تو زندگی می‌کنند. خواهر کوچکت سدوم است که با دخترانش در جنوب تو ساکن هستند.<sup>47</sup> تو نه فقط راهها و گناهان ایشان را تقلید کردی، بلکه در مدتی کوتاه، از آنان جلو افتادی و از ایشان فاسدتر شدی.<sup>48</sup> به ذات مقدس خود سوگند که سدوم و آبادیهای اطرافش، به اندازه تو و آبادیهایت، فاسد و شریر نبودند!<sup>49</sup> گناه خواهرت سدوم و دخترانش این بود که از فراوانی نعمت و آسایش و امنیت مغرور شده بودند و هیچ به فکر فقرا و مستمندان نبودند.<sup>50</sup> آنها با کمال گستاخی در حضور من مرتکب اعمال زشت و بتپرستی می‌شدند؛ بنابراین من نیز ایشان را از میان بردم.

که به چنین جنایتی هم دست زدی؟<sup>21</sup> تو فرزندان مرا کشتی و برای بتها قربانی کردی و سوزاندی و<sup>22</sup> در تمام این سالهای زناکاری و گناه، یک بار هم دوران گذشته را بنیاد نیاوردی، دورانی که برهنه بودی و در خونت می‌غلطیدی.

<sup>23</sup> «وای بر تو، وای بر تو که بعد از اینهمه شرارت،<sup>24</sup><sup>25</sup> در هر کوی و برزنی عمارتها برای بتپرستی و زناکاری‌ات بنا کردی، و زیبایی خود را بی‌ارزش و خوار کردی و در اختیار هر رهگذری قرار دادی و روز به روز فاسدتر شدی.<sup>26</sup> بمصر، این سرزمین فاسد پیمان اتحاد بستی و او را بر جمع فاسقانت افزودی و خشم مرا شعله‌ور ساختی.

<sup>27</sup> «از این جهت دست خود را دراز کرده‌ام تا تو را مجازات نمایم و مواهب خود را از تو باز پس بگیرم. تو را در جنگ فلسطینی‌ها که تشنه خونت هستند، رها کرده‌ام. حتی آنها نیز از رفتار شرم‌آوردت نفرت دارند.

<sup>28</sup> «وای آشوری‌ها نیز زنا کردی، زیرا با ایشان هم‌پیمان شدی و بت‌هایشان را پرستیدی. ولی با همه اینها، سیر نشدی!<sup>29</sup> پس به بت‌های بابل، سرزمین بازرگانان، روی آوردی، ولی به این هم قانع نشدی.

<sup>30</sup> «چقدر تو سست اراده هستی! کارهای تو، کارهای یک روسپی بی‌حیاست!<sup>31</sup> بر سر هر راه، بتخانه و بر سر هر کوچه، فاحشه‌خانه ساختی! ولی تو مانند فاحشه‌های دیگر، بدنبال پول نیستی.<sup>32</sup> تو همچون همسری خائن و زناکار هستی که شوهر خود را رها می‌کند و به آغوش مردان دیگر پناه می‌برد.<sup>33</sup><sup>34</sup> آری، تو با روسپی‌های دیگر فرق داری. روسپی‌ها از فاسقان خود پول و هدیه می‌گیرند، اما تو بجای اجرت گرفتن، اجرت و رشوه می‌دهی تا بیایند و با تو زنا کنند، چون کسی رغبتی به تو نشان نمی‌دهد.

<sup>35</sup><sup>36</sup> «رحال، ای بدکار، به آنچه می‌گویم گوش فرا ده: بسبب فساد و زناکاری با فاسقانت، یعنی پرستش و عبادت بتها، و نیز برای آنکه فرزندان را برای خدایانت قربانی کردی،<sup>37</sup> آیینک من فاسقان یعنی همدستانت را، چه آنانی را که دوست داشتی و چه

خداوند با من سخن گفت و فرمود:

## 17

«ای انسان خاکی، برای قوم اسرائیل داستانی تعریف کن و مثلی بیابور. به ایشان چنین بگو:

<sup>43</sup> «عقابی بزرگ با بالهای نیرومند و پهن و پره‌های رنگارنگ، به لبنان آمد و سربلندترین شاخه یک درخت سرو را کند و به شهر تجار و بازرگانان برد. <sup>5</sup> سپس تخمی از سرزمین اسرائیل گرفت و آن را در زمینی حاصلخیز، در کنار نهری کاشت تا بسرعت مانند درخت بید، رشد کند. <sup>6</sup> این نهال رشد کرد و تبدیل به درخت مویی کوتاه و پهن شد، شاخه‌های آن بسوی عقاب رو به بالا نمو کرد و ریشه‌های آن در اعماق زمین فرو رفت و شاخه‌های قوی و برگهای انبوه تولید نمود. <sup>7</sup> اما روزی، عقاب بزرگ دیگری با بالهای نیرومند و پره‌های بسیار، پدیدار گشت. درخت، با دیدن این عقاب، ریشه‌ها و شاخه‌های خود را بسوی او گستراند تا بلکه این عقاب او را بیشتر سیراب نماید، <sup>8</sup> هر چند که در زمینی خوب و سیراب کاشته شده بود تا درختی زیبا گردد و شاخ و برگ و میوه فراوان بیابورد.

<sup>9</sup> «حال، آیا گمان می‌کنید که آن درخت خواهد توانست به رشد خود ادامه دهد؟ آیا آن عقاب نخستین، آن را ریشه کن خواهد کرد و شاخه‌ها و میوه‌هایش را نخواهد کند تا خشک شود؟ برای ریشه کن کردنش هم نیازی به نیروی زیاد و افراد بسیار نخواهد بود! <sup>10</sup> اگر چه این مو، خوب کاشته شده، ولی دوامی نخواهد داشت! وقتی باد شرقی و گرم بر آن بوزد، در همان خاک مرغوب که کاشته شده، خشک خواهد شد و از بین خواهد رفت.»

<sup>11</sup> آنگاه خداوند به من فرمود:

<sup>12</sup> «از این قوم یاغی بپرس که آیا معنی داستان عقاب را می‌دانند؟ به ایشان بگو که عقاب اول، پادشاه بابل است که به اورشلیم آمد و پادشاه و بزرگان مملکت یعنی سربلندترین شاخه سرو را با خود به بابل برد. <sup>13</sup> سپس با یکی از اعضای خاندان سلطنتی یعنی همان تخمی که در زمین حاصلخیز کاشته شد، عهد بست و او را قسم داد که نسبت به این عهد وفادار

<sup>51</sup> «سامره حتی نصف گناهان تو را هم مرتکب نشد. کارهای زشت و بت‌پرستی‌های تو، به مراتب بیشتر از خواهرانت بوده است. تو روی آنها را سفید کردی! <sup>52</sup> پس تعجب نکن اگر آنها کمتر از تو مجازات شوند، زیرا گناهان تو بقدری هولناک است که در برابر تو، خواهرانت پاک و بی‌گناه بنظر می‌رسند!

<sup>53</sup> «ولی روزی خواهد رسید که سعادت را به سدوم و سامره و مردم یهودا باز خواهم گرداند. <sup>54</sup> شرمساری و مجازات سنگین تو باعث تسلی آنها خواهد شد، چون از مجازات آنها شدیدتر خواهد بود. <sup>55</sup> آری، خواهرانت سدوم و سامره و دخترانشان یعنی آبادیهای اطرافشان، و خود تو نیز با دخترانت بار دیگر بحالت نخستین خود برخوردار گشت. <sup>56</sup> در آن روزها با تکبر و غرور سدوم را مسخره می‌کردی، <sup>57</sup> اما حال که شرارتت برای همه عیان و آشکار گشته، خودت نیز مورد تمسخر و ملامت ادم و تمام همسایگانت و همه فلسطینی‌ها قرار گرفته‌ای. <sup>58</sup> بنابراین، به سزای شرارتها و اعمال زشت خود خواهی رسید.

<sup>59</sup> «از آنجا که سوگند و وفاداری‌ات را فراموش کردی و عهد مرا شکستی، من نیز تو را مجازات خواهم نمود. <sup>60</sup> اما من عهدی را که در دوران جوانی‌ات با تو بستم، بیاد خواهم آورد و اینبار عهدی جاودان با تو خواهم بست، <sup>61</sup> و تو با شرمساری، اعمال زشتت را بیاد خواهی آورد؛ و هنگامی که خواهران بزرگ و کوچکت یعنی سامره و سدوم را باز آورم و ایشان را دختران تو بگردانم تا بر ایشان حکمرانی کنی، از لطف و بزرگواری من خجل و شرمگین خواهی شد، چون خودت می‌دانی که شایسته این لطف نبوده‌ای، زیرا عهد مرا شکسته‌ای. <sup>62</sup> من بار دیگر عهد خود را با تو برقرار خواهم ساخت تا بدانی که من خداوند هستم. <sup>63</sup> من گناهانت را خواهم آمرزید و تو با بیاد آوردن آنها، از خجالت و شرمساری، دیگر دهان خود را نیز نخواهی گشود.»

و درختان کوچک را رشد می‌دهم؛ درخت سبز را خشک و درخت خشک را سبز می‌کنم. من که خداوند هستم، این را گفته‌ام و انجام خواهم داد.»

### ثمره عدالت و ثمره گناه

باردیگر خداوند به من پیغامی داد و فرمود:

## 18

«چرا مردم در سرزمین اسرائیل این ضرب‌المثل را بکار می‌برند که غوره را پدران خوردند و دندان فرزندانشان کند شد؟<sup>3</sup> به حیات خود قسم که شما دیگر در اسرائیل این ضرب‌المثل را بکار نخواهید برد،<sup>4</sup> چون جان همه، برای داوری و محاکمه در دست من است، چه جان پدران، چه جان پسران؛ و قانون من برای داوری اینست: هر که گناه کند، فقط خودش خواهد مرد.

<sup>5</sup> «کسی که خوب و با انصاف و درستکار باشد،<sup>6</sup> و به کوه‌ها برای پرستش بت‌های اسرائیل نرود؛ زنا نکند و با زنی که در دوران قاعدگی‌اش است، همبستر نشود؛<sup>7</sup> ظلم نکند؛ گرو بدهکار را به او برگرداند؛ مال مردم را نخورد؛ بلکه گرسنگان را سیر کند و برهنگان را بپوشاند؛<sup>8</sup> قرض بدهد و سود نگیرد؛ از ستم‌دوری کند و در مورد بیگران درست و بدون غرض قضاوت نماید؛<sup>9</sup> خلاصه تمام دستورات و قوانین مرا اطاعت کند، چنین شخص درستکار و نیکوکار است و به یقین زنده خواهد ماند.

<sup>10</sup> «ولی اگر یک چنین شخصی، پسری ستم‌پیشه و یا آدمکش داشته باشد و مرتکب تمام این کارهای زشت بشود،<sup>11</sup> و نخواهد آن اعمال نیک را بجا آورد، بلکه بر کوه‌ها بت‌پرستی نماید؛ همسر مرد دیگری را اغفال کند؛<sup>12</sup> به فقرا و مستمندان ظلم کند؛ مال مردم را بخورد؛ گرو بدهکاران را پس ندهد؛ بت‌ها را دوست بدارد و آنها را بپرستد؛<sup>13</sup> و رباخوار باشد؛ آیا این شخص زنده خواهد ماند؟ به هیچ وجه! او بسبب همه کارهای زشتی که انجام داده است، خواهد مرد و خونس بر گردن خودش خواهد بود.

<sup>14</sup> «ولی اگر این پسر گناهکار نیز پسری داشته باشد که تمام گناهان پدرش را ببیند و تصمیم بگیرد خداترس باشد و برخلاف روش پدرش زندگی کند؛

بماند.\* به این ترتیب پادشاه بابل، بزرگان قوم را تبعید کرد،<sup>14</sup> تا یهودا ضعیف شده، دیگر نتواند سر بلند کند، بلکه نسبت به عهد خود وفادار بماند.

<sup>15</sup> «با وجود این، پادشاه یهودا سر به شورش گذاشت و حیاتی به مصر یعنی نزد همان عقاب دوم فرستاد تا سپاهی بزرگ همراه با اسبان بسیار از او دریافت کند. ولی آیا او با چنین پیمان شکنیها، کاری از پیش خواهد برد؟ آیا به پیروزی نست خواهد یافت؟<sup>16</sup> به هیچ وجه! به حیات خود قسم که پادشاه یهودا در بابل خواهد مرد چون برخلاف پیمانی که با پادشاه بابل بسته بود، عمل کرده است. آری، او در مملکت همان پادشاهی که او را بر تخت سلطنت نشانند، خواهد مرد!<sup>17</sup> وقتی پادشاه بابل در برابر اورشلیم، استحکامات بر پا کند و سنگرها بسازد تا بسیاری را هلاک نماید، از سوی پادشاه مصر و لشکر بزرگ او کمکی به یهودا نخواهد رسید،<sup>18</sup> زیرا پادشاه یهودا سوگند و پیمان وفاداری خود را نسبت به پادشاه بابل خوار شمرد و آن را شکست. بنابراین، جان سالم بدر نخواهد برد.

<sup>19</sup> «من، خداوند، به حیات خود قسم می‌خورم که او را مجازات خواهم نمود زیرا سوگندی را که به نام من خورد، زیر پا گذاشت.<sup>20</sup> برای او دامی خواهم گسترد و در کمند خود گرفتار خواهم ساخت و او را به بابل آورده، بسبب خیانتی که به من ورزیده، محاکمه‌اش خواهم نمود.<sup>21</sup> بهترین سربازان او به ضرب شمشیر کشته خواهند شد و باقی‌ماندگان، به هر سو پراکنده خواهند گشت. آنگاه خواهید دانست که من، خداوند، این سخنان را گفته‌ام.»

<sup>22, 23</sup> خداوند چنین می‌فرماید: «من بهترین و نازکترین شاخه را از نوک بلندترین درخت سرو خواهم گرفت و روی قله بلندترین کوه اسرائیل خواهم نشانند. آن شاخه، درختی زیبا و باشکوه خواهد شد که شاخه‌ها آورده، میوه خواهد داد. همه نوع پرنده در آن آشیانه خواهند کرد و زیر سایه شاخه‌هایش پناه خواهند گرفت.<sup>24</sup> آنگاه همه خواهند دانست که من، خداوند، درختان بلند را قطع می‌کنم

خواهد مرد؛ او بسبب گناهانی که کرده است، خواهد مرد.<sup>27</sup> اگر شخص بدکار از بدی‌هایش دست بکشد و درستکار و با انصاف گردد، جان خود را نجات خواهد داد،<sup>28</sup> زیرا به وضع بد خود پی‌برده و تصمیم گرفته است که از گناهان خود دست بکشد و زندگی درستی را در پیش بگیرد. بنابراین، او زنده مانده، خواهد مرد.

<sup>29</sup> «با وجود این، شما ای قوم اسرائیل می‌گویید: «روش خداوند منصفانه نیست!» ای قوم اسرائیل، آیا روش من غیر منصفانه است، یا روش شما؟<sup>30</sup> ای بنی‌اسرائیل، من هر یک از شما را مطابق اعمالتان داری خواهم نمود. پس تا فرصت دارید توبه کنید و از گناهان خود دست بکشید، تا باعث هلاکتان نگردد!<sup>31</sup> گناهانتان را از خود دور نمایید و دل و روحی تازه در خود ایجاد کنید! ای قوم اسرائیل، چرا باید هلاک شوید؟<sup>32</sup> من از مرگ شما شاد نمی‌شوم. پس توبه کنید و زنده بمانید!»

### مرثیه‌ای برای رهبران اسرائیل

خداوند فرمود که برای رهبران اسرائیل

## 19

این مرثیه را بخوان:

<sup>2</sup> «مادر تو که بود؟ او ماده شیری بود که فرزندانش را میان شیران ژبان بزرگ می‌کرد!<sup>3</sup> او یکی از بچه‌های خود را تربیت کرد تا شیری ژبان گردد. آن شیربچه شکار کردن را آموخت و آدمخوار شد.<sup>4</sup> وقتی خبر او به گوش قومها رسید، آنها شکارچیان خود را فرستادند و او را در دام انداختند و به زنجیر کشیده، به مصر بردند.

<sup>5</sup> «وقتی مادرش از او قطع امید کرد، یکی دیگر از بچه‌های خود را گرفت و او را تربیت نمود تا شیری نیرومند گردد.<sup>6</sup> وقتی او بزرگ شد، شکار کردن را آموخت و آدمخوار شد و رهبر شیران گردید.<sup>7</sup> او کاخها را خراب و شهرها را ویران کرد. مزرعه‌ها را بایر نمود و محصولاتشان را از بین برد. مردم همه از شنیدن غرش او، به خود می‌لرزیدند!<sup>8</sup> پس قوم‌های جهان از هر سو بر او هجوم آورده، به دامش انداختند و اسپرش کردند.<sup>9</sup> سپس او را به زنجیر کشیدند و در قفس

<sup>15</sup> برای پرستش بته‌ها به کوه‌ها نرود؛ زنا نکند؛<sup>16</sup> اظلم نکند؛ گرو نگیرد؛ مال دیگران را نخورد، بلکه گرسنگان را سیر کند و برهنگان را بپوشاند؛<sup>17</sup> مستمندان را دستگیری نماید و رباخوار نباشد و دستورات و قوانین مرا اطاعت کند، او بسبب گناهان پدرش نخواهد مرد، بلکه حتماً زنده خواهد ماند.<sup>18</sup> اما پدرش بسبب گناهان خودش خواهد مرد، چون نسبت به دیگران بی‌رحم بوده و مال مردم را غصب کرده و اعمال نادرست در میان قوم انجام داده است.<sup>19</sup> «ممکن است بپرسید که چرا پسر برای گناهان پدرش مجازات نمی‌شود؟ به این دلیل که پسر درستکار و راست‌کردار بوده و احکام و قوانین مرا اطاعت نموده است. بنابراین حتماً زنده خواهد ماند.<sup>20</sup> هر که گناه کند، خودش خواهد مرد؛ نه پسر برای گناهان پدرش مجازات خواهد شد و نه پدر برای گناهان پسرش. انسان خوب و درستکار، پاداش خوبی و نیکوکاری خود را خواهد یافت و انسان بدکردار نیز به سزای اعمال خود خواهد رسید.<sup>21</sup> اما اگر شخص شوری از تمام بدیها و گناهان خود دست بکشد و مطیع احکام و قوانین من گردد و راستی و انصاف را پیشه خود سازد، به یقین زنده مانده، خواهد مرد.<sup>22</sup> تمام گناهان گذشته او آمرزیده خواهد شد و بسبب راست‌کرداری‌اش، زنده خواهد ماند.»

<sup>23</sup> خداوند می‌فرماید: «آیا فکر می‌کنید که من از مردن شخص خطاکار، شاد می‌شوم؟ هرگز! شادی من در اینست که او از راه‌های بد خویش باز گردد و زنده بماند.<sup>24</sup> اما اگر شخص درستکار عدالت را ترک گوید و مرتکب گناه گردد و مانند سایر گناهکاران رفتار کند، آیا او زنده خواهد ماند؟ البته که نه! تمام خوبی‌های گذشته‌اش نادیده گرفته می‌شود و بسبب خیانت و گناهانی که کرده است، خواهد مرد.

<sup>25</sup> «ولی شما می‌گویید: "روش خداوند منصفانه نیست!" ای قوم اسرائیل به من گوش دهید! آیا من بی‌انصافم یا شما؟<sup>26</sup> وقتی شخص خوب از درستکاری دست کشد و به گناه روی آورد، یقیناً

سرزمینی که شیر و عسل در آن جاریست و بهترین جای دنیاست.

<sup>7</sup> «پس به ایشان گفتم که بتهای نفرت‌انگیز و مورد علاقه‌شان را از خود دور کنند و خود را با پرستش خدایان مصری نجس نسازند، زیرا من خداوند، خدای ایشان هستم. <sup>8</sup> اما آنان یاعی شده، نخواستند به من گوش فرا دهند و از پرستش بتهای خود و خدایان مصر دست بکشند. پس خواستم که خشم و غضب خود را همانجا در مصر بر ایشان نازل کنم. <sup>9</sup> اما برای حفظ حرمت نام خود، این کار را نکردم، مبدا مصری‌ها خدای اسرائیل را تمسخر کرده، بگویند که نتوانست ایشان را از آسیب و بلا دور نگاه دارد. پس در برابر چشمان مصری‌ها، قوم خود اسرائیل را از مصر بیرون آوردم و به بیابان هدایت کردم. <sup>10</sup> در آنجا احکام و قوانین خود را به ایشان اعطا نمودم تا مطابق آنها رفتار کنند و زنده بمانند؛ <sup>12</sup> و روز سبت را به ایشان دادم تا در هفته یک روز استراحت کنند. این علامتی بود بین من و ایشان، تا به یاد آورند که این من هستم که ایشان را تقدیس و جدا کرده، قوم خود ساخته‌ام.

<sup>13</sup> «اما بنی‌اسرائیل در بیابان نیز از من اطاعت نکردند. آنان قوانین مرا زیر پا گذاشتند و از احکام حیاتبخش من سرپیچی کردند، و حرمت روز سبت را نگاه نداشتند. پس خواستم که خشم و غضب خود را همانجا در بیابان بر ایشان نازل کنم و نابودشان سازم. <sup>14</sup> اما باز برای حفظ حرمت نام خود، از هلاک کردن ایشان صرف نظر نمودم، مبدا اقوامی که دیدند من چگونه بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، بگویند: "چون خدا نتوانست از ایشان محافظت کند، ایشان را از بین برد." <sup>15</sup> اما در بیابان قسم خوردم که ایشان را به سرزمینی که به آنان داده بودم، نیاورم به سرزمینی که شیر و عسل در آن جاریست و بهترین جای دنیاست. <sup>16</sup> زیرا از احکام من سرپیچی کرده، قوانین مرا شکستند و روز سبت را بی‌حرمت کرده، بسوی بتهای کشیده شدند. <sup>17</sup> با وجود این، بر آنان ترحم نمودم و ایشان را در بیابان بطور کامل هلاک نکردم و از بین نبردم.

گذاشتند و بحضور پادشاه بابل بردند. در آنجا او را تحت مراقبت نگه داشتند تا بار دیگر غرش در کوه‌های اسرائیل شنیده نشود.

<sup>10</sup> «مادر تو همچون درخت انگوری بود که در کنار نهر آب، در اثر آب فراوان، همیشه تر و تازه و پر شاخ و برگ بود. <sup>11</sup> شاخه‌های قوی و محکم آن برای عصای سلاطین مناسب بود. آن درخت از درختان دیگر بلندتر گردید بدی که از دور جلب توجه می‌کرد. <sup>12</sup> اما دستانی خشمگین، آن درخت را ریشه کن کرده، بر زمین انداخت. باد شرقی شاخه‌های نیرومندش را شکست و خشک کرد و آتش، آنها را سوزاند. <sup>13</sup> اکنون آن درخت در بیابان کاشته شده است، در زمینی خشک و بی‌آب! <sup>14</sup> از درون می‌پوسد و میوه‌اش از بین می‌رود، و از آن یک شاخه محکم نیز برای عصای سلاطین باقی نمی‌ماند.»

این یک مرثیه است و بارها سرود شده است!

### اسرائیل خیانتکار

## 20

هفت سال و پنج ماه و ده روز از تبعید ما می‌گذشت، که عده‌ای از رهبران اسرائیل آمدند تا از خداوند هدایت بطلبند. ایشان مقابل من نشستند و منتظر جواب ماندند.

<sup>2</sup> آنگاه خداوند این پیغام را به من داد:

<sup>3</sup> «ای انسان خاکی، به رهبران اسرائیل بگو که خداوند چنین می‌فرماید:

«چگونه جرأت کرده‌اید که ببیاید و از من هدایت بطلبید؟ به حیات خود قسم که هدایتی از من نخواهید یافت!

<sup>4</sup> «ای انسان خاکی، ایشان را محکوم کن. گناهان این قوم را، از زمان پدرانشان تاکنون، بیادشان بیاور. <sup>5</sup> به ایشان از قول من چنین بگو:

«وقتی قوم اسرائیل را انتخاب کردم و خود را در مصر بر ایشان آشکار ساختم، برای آنان قسم خوردم که ایشان را از مصر بیرون آورده، به سرزمینی بیاورم که برای ایشان در نظر گرفته بودم، یعنی به

مکان بلند می‌نامند.\*»

<sup>30</sup>آنگاه خداوند فرمود که به آنانی که نزد من آمده بودند، از جانب او چنین بگویم:

«ایا شما نیز می‌خواهید مانند پدرانتان، با بت‌پرستی، خود را نجس سازید؟<sup>31</sup> شما هنوز هم برای بتها هدیه می‌آورید و پسران کوچک خود را برای آنها قربانی کرده، می‌سوزانید؟ پس چگونه انتظار دارید که به دعاهای شما گوش دهم و شما را هدایت نمایم؟ به حیات خود قسم که هیچ هدایت و پیغامی به شما نخواهم داد.

<sup>32</sup>«آنچه در فکرتان هست، هرگز عملی نخواهد شد. شما می‌خواهید مثل قوم‌های مجاور شوید و مانند آنها، بتهای چوبی و سنگی را بپرستید.<sup>33</sup> به حیات خود سوگند که من خود، با مشتئ آهنین و قدرتی عظیم و با خشمی برافروخته، بر شما سلطنت خواهم نمود!<sup>34</sup> با قدرت و قهری عظیم، شما را از سرزمین‌هایی که در آنجا پراکنده هستید، بیرون خواهم آورد.<sup>35</sup> شما را به بیابان امتهآ آورده،\*\* در آنجا شما را دآوری و محکوم خواهم نمود، همانگونه که پدرانتان را پس از بیرون آوردن از مصر، در بیابان دآوری و محکوم کردم.<sup>37</sup> شما را بدقت خواهم شمرد تا فقط عده کمی از شما بازگردند،<sup>38</sup> و بقیه را که یاغی‌اند و به من گناه می‌کنند، از میان شما جدا خواهم نمود. ایشان را از سرزمین‌هایی که در آنها تبعید شده‌اند بیرون خواهم آورد، ولی نخواهم گذارد وارد سرزمین اسرائیل گردند. وقتی اینها اتفاق افتاد، خواهید دانست که من خداوند هستم.

<sup>39</sup>«اما اگر اصرار دارید که به بت‌پرستی خود ادامه دهید، من مانع شما نمی‌شوم! ولی بدانید که پس از آن، مرا اطاعت خواهید نمود و دیگر نام مقدس مرا با تقدیم هدایا و قربانی به بتها، بی‌حرمت نخواهید

<sup>18</sup>«بنابرین، در بیابان به فرزندان ایشان گفتم:» به راه پدران خود نروید و به سنن آنها عمل نکنید و خود را با پرستش بتهای ایشان نجس نسازید،<sup>19</sup> چون خداوند، خدای شما، من هستم؛ پس فقط از قوانین من پیروی کنید و احکام مرا بجا آورید؛<sup>20</sup> و حرمت روزهای سبت را نگاه دارید، زیرا روز سبت، نشان عهد بین ماست تا بپادتان آورد که من خداوند، خدای شما هستم.»

<sup>21</sup>«اما فرزندان ایشان هم نافرمانی کردند. آنان قوانین مرا شکستند و از احکام حیاتبخش من سرپیچی کردند و حرمت روز سبت را نیز نگاه نداشتند. پس خواستم که خشم و غضب خود را همانجا در بیابان بر ایشان نازل کنم و همه را از بین ببرم.<sup>22</sup> اما باز هم برای حفظ حرمت نام خود در میان اقوامی که قدرت مرا به هنگام بیرون آوردن بنی‌اسرائیل از مصر دیده بودند، ایشان را از بین نبردم.<sup>23</sup> اما همان زمان که در بیابان بودند، قسم خوردم که ایشان را در سراسر جهان پراکنده سازم،<sup>24</sup> زیرا احکام مرا بجا نیاوردند و قوانین مرا شکستند و روز سبت را بی‌حرمت کرده، بسوی بتهای پدرانشان بازگشتند.<sup>25</sup> پس من نیز اجازه دادم قوانین و احکامی را پیروی کنند که حیات در آنها نبود.<sup>26</sup> بلی، گذاشتم فرزندان خود را بعنوان قربانی برای بتهایشان بسوزانند و با این کار، خود را نجس سازند. بدین ترتیب ایشان را مجازات کردم تا بدانند که من خداوند هستم.

<sup>28,27</sup>«ای انسان خاکی، به قوم اسرائیل بگو که وقتی پدرانشان را به سرزمین موعود آوردم، در آنجا نیز به من خیانت ورزیدند، چون روی هر تپه بلند و زیر هر درخت سبز، برای بتها قربانی می‌کردند و بخور می‌سوزانند؛ عطر و بخور خوشبو و هدایای نوشیدنی خود را می‌آوردند و به آنها تقدیم می‌کردند، و با این کارها، خشم مرا برمی‌انگیختند.<sup>29</sup> به ایشان گفتم: «این مکان بلند که برای قربانی به آنجا می‌روید، چیست؟» به همین جهت تاجحال آن محل را

\* عبارت عبری که برای «مکان بلند» بکار می‌رود، مشابه عبارت «کجا می‌روید» می‌باشد.

\*\* منظور از «بیابان امتهآ»، صحرائی است میان بابل و سوریه که قوم اسرائیل به هنگام بازگشت از اسارت، از آن عبور کرد.

«ای اسرائیل، من علیه تو هستم. من شمشیر خود را از غلاف بیرون کشیده، ساکنانت را خوب و بد، به یسکان نابود خواهم نمود. شمشیر من در سراسر مملکت، از جنوب تا شمال، همه مردم را از بین خواهد برد. 5<sup>نگاه</sup> همه خواهند دانست که من، خداوند، شمشیر خود را بدست گرفته‌ام و تا زمانی که مقصود خود را عملی نسازم، آن را غلاف نخواهم نمود.

6<sup>»ای انسان خاکی، در نظر مردم آه و ناله کن! با غم و اندوهی جانکاه آه بکش! اگر از تو بپرسند که چرا آه می‌کشی، بگو که آه و ناله‌ات، بسبب خیر هولناکی است که خداوند داده است. با شنیدن این خبر، بند دلها پاره خواهد شد و هول و هراس بر همه مستولی خواهد گشت؛ دستها سست و زانوها لرزان خواهد گردید. بگو که روز هلاکت و سیاهی ایشان نزدیک است و داورای من واقع خواهد شد.»</sup>

8<sup>خداوند فرمود:</sup>

9<sup>10»ای انسان خاکی، نبوت کن! به مردم بگو که شمشیری تیز و آماده می‌شود تا مردم را بکشد! شادمانی از بین خواهد رفت، زیرا قوم من احکام مرا خوار شمرده است. 11<sup>بلی، شمشیر را صیقل می‌دهند تا بتوان از آن استفاده کرد. این شمشیر تیز و صیقلی شده را به دست قاتل می‌سپارند. 12<sup>ای انسان خاکی، زارزار گریه کن و بر سر خود بز، چون آن شمشیر آماده شده تا قوم من اسرائیل و تمام بزرگانش را هلاک سازد. 13<sup>من قوم خود را امتحان می‌کنم؛ و اگر توبه نکنند، همه این بلایا را بر سرشان خواهم آورد.</sup></sup></sup></sup>

14<sup>»ای انسان خاکی، نبوت کن؛ پیغام مرا اعلام نما؛ محکم دست بز! شمشیر را بردار و با نهید، دو سه بار بالای سرت حرکت بده تا نشان دهی که چه کشتار بزرگی در انتظار این قوم است! 15<sup>بگذار للهایشان از ترس فرو ریزد. چون بر هر دروازه‌ای برق شمشیر نیده می‌شود. بلی، شمشیر همچون برق آسمان می‌درخشد و برای کشتن، تیز شده است! 16<sup>ای شمشیر، از راست بز! از چپ بز! هر جا می‌خواهی برو! هر چه می‌خواهی بکن! 17<sup>بلی، من با غضب، دستهای خود را بهم خواهم زد</sup></sup></sup></sup>

ساخت. 40<sup>زیرا در اورشلیم، روی کوه مقدس من، همه اسرائیلی‌ها مرا پرستش خواهند نمود. در آنجا از شما شنود خواهم شد و قربانی‌ها و بهترین هدایا و نذره‌های مقدس شما را خواهم پذیرفت. 41<sup>وقتی شما را از تبعد بازگردانم، برایم همچون هدایای خوشبو خواهید بود و قومه‌ها خواهند دید که در دل و رفتار شما چه تغییر بزرگی ایجاد شده است. 42<sup>زمانی که شما را به وطن خودتان بازگردانم، یعنی به سرزمینی که وعده آن را به پدران‌تان دادم، خواهید دانست که من خداوند هستم. 43<sup>نگاه تمام گناهان گذشته خود را بیاد آورده، بسبب همه کارهای زشتی که کرده‌اید، از خود متفرد خواهید شد. 44<sup>ای قوم اسرائیل، وقتی با وجود تمام بدیها و شرارت‌هایتان، بخاطر حرمت نام خود، شما را برکت دهم، نگاه خواهید دانست که من خداوند هستم.»</sup></sup></sup></sup></sup>

### نبوت علیه جنوب

45<sup>سپس این پیغام از جانب خداوند به من رسید:</sup>

46<sup>»ای انسان خاکی، بسوی اورشلیم نگاه کن و کلام مرا بزد آن، و بزد دشتهای پوشیده از جنگل جنوب، اعلام نما. 47<sup>در باره آن نبوت نما و بگو که ای جنگل انبوه، به کلام خداوند گوش بده! خداوند می‌فرماید: «من در تو آتشی می‌افروزم که تمام درختان سبز و خشک تو را بسوزاند. شعله‌های مهیب آن خاموش خواهد شد و همه مردم حرارت آن را احساس خواهند کرد. 48<sup>نگاه همه خواهند دانست که من، خداوند، آن را افروخته‌ام و خاموش نخواهد شد.»</sup></sup></sup>

49<sup>گفتم: «ای خداوند، آنها به من می‌گویند که چرا با معما یا ایشان سخن می‌گویم!»</sup>

### شمشیر داورای خداوند

خداوند به من فرمود:

21

»ای انسان خاکی، رو بسوی اورشلیم نموده، کلام مرا بزد مملکت اسرائیل و خانه خدا اعلام نما! 7<sup>بگو که خداوند چنین می‌فرماید:</sup>

<sup>28</sup> «ای انسان خاکی، درباره عمونی‌ها نیز نبوت نما، زیرا که قوم مرا به هنگام سختی تسخر کردند. به ایشان چنین بگو:

«شمشیر من علیه شما نیز از غلاف بیرون کشیده شده است! شمشیر من نیز و صیقلی شده و مثل برق آسمان می‌درخشد.<sup>29</sup> فالگیران و جادوگران و انبیای دروغین، به دروغ به شما وعده رهایی از دست پادشاه بابل را داده‌اند. شما گناهکارید و همراه شروران دیگر هلاک خواهید شد. روز داوری و مجازات نهایی شما فرا رسیده و شمشیر بر گردن شما فرو خواهد آمد!<sup>30</sup> آیا پیش از مجازات شما، شمشیر خود را غلاف کنم؟ نه! من شما را در زادگاهتان مجازات خواهم نمود.<sup>31</sup> آتش خشم خود را بر شما فرو خواهم ریخت و بر آن خواهم دمید تا مشتعل‌تر گردد. شما را بدست مردمانی وحشی و بی‌رحم که در ویران کردن ماهرند، تسلیم خواهم نمود.<sup>32</sup> شما برای آتش، هیزم خواهید شد و خونتان در سرزمین خودتان خواهد ریخت و دیگر کسی شما را بیاد نخواهد آورد، زیرا من که خداوند هستم، این را گفته‌ام.»

### گناهان اورشلیم

پیغمبی دیگر از جانب خداوند بر من نازل شد:

## 22

<sup>2</sup> «ای انسان خاکی، اهالی جنایتکار اورشلیم را محکوم کن! گناهان کنیشتان را آشکارا اعلام نما!<sup>3</sup> بگو خداوند چنین می‌فرماید:

«ای شهر جنایتکاران که محکوم و ملعون هستی، ای شهر بتها که نجس و آلوده‌ای،<sup>4</sup> گناه تو آدم‌کشی و بتپرستی است! بنابراین، روز هلاکت تو نزدیک شده و پایان زندگی‌ات فرا رسیده است؛ تو را نزد قوم‌های جهان مسخره و رسوا خواهم نمود. ای شهر بدنام و سرکش، قوم‌های دور و نزدیک تو را به باد مسخره خواهند گرفت.

<sup>6</sup> «تمام بزرگان اسرائیل در اورشلیم از قدرت خود برای آدم‌کشی استفاده می‌کنند.<sup>7</sup> در این شهر، پدر و مادر احترامی ندارند؛ غریبان مظلوم می‌شوند و

و شما را مجازات خواهم نمود. آنگاه خشمم فرو خواهد نشست!»

<sup>18</sup> سپس خداوند فرمود:

<sup>20,19</sup> «ای انسان خاکی، نقشه‌ای بکش و بر روی آن دو راه رسم کن، یکی بسوی اورشلیم در یهودا، و دیگری بسوی ربه که شهر عمونیان است. پادشاه بابل شمشیر بدست از آن راهها خواهد آمد. علامتی نیز بر سر این دو راهی که از بابل آغاز می‌شود، نصب کن.<sup>21</sup> زیرا بزودی پادشاه بابل بر سر دو راهی خواهد ایستاد. او برای آنکه بداند به اورشلیم حمله کند یا به ربه، فال خواهد گرفت و با تیرهای ترکش خود، قرعه خواهد انداخت و برای بتها قربانی کرده، با جگر قربانی‌ها فال خواهد گرفت تا ببیند به کدام راه باید برود.<sup>22</sup> تیرها به او نشان می‌دهد که باید بسوی اورشلیم برود! پس او و سپاهانش با غریو جنگ، برای کشتار براه می‌افتند. ایشان در برابر دروازه‌ها، منجنیقها برپا کرده و برای تصرف شهر، سنگرها و برجها خواهند ساخت.<sup>23</sup> اهالی اورشلیم نمی‌توانند این را باور کنند، چون با بابل پیمان اتحاد بسته‌اند! اما پادشاه بابل فقط به این می‌اندیشد که مردم اورشلیم طغیان کرده‌اند. پس او خواهد آمد و ایشان را شکست خواهد داد.»

<sup>24</sup> خداوند فرمود: «تقصیرات شما آشکار است و خطایا و گناهانتان در همه کارها و رفتارانتان، به چشم می‌خورد. حال، وقت مجازات شما رسیده و به تبعید خواهید رفت.

<sup>25</sup> «و تو ای پادشاه اسرائیل\*، روز مجازات نهایی تو نیز فرا رسیده است.<sup>26</sup> عمامه و تاج را از سر بردار. از این پس، دیگر چیزی به ترتیب سابق باقی نخواهد ماند؛ فقرا سر بلند خواهند شد و ثروتمندان پست و سرفکنده!<sup>27</sup> من این سلسله سلطنتی را ساقط، ساقط، ساقط خواهم نمود و دیگر سر بلند نخواهد کرد تا زمانی که وارث حقیقی آن ظاهر شود. آنگاه همه چیز را به وی خواهم بخشید.

\* منظور صدیقیای پادشاه است.

می‌درد، بسیاری را می‌کشند، اموال مردم را غصب می‌کنند و از راه زور و تجاوز، ثروت می‌اندوزند و باعث افزایش شمار بیوزنان می‌گردند.<sup>26</sup> گناهانشان احکام و قوانین مرا می‌شکنند، خانه مقدس مرا نجس می‌سازند؛ فرقی بین مقدس و نامقدس قائل نمی‌شوند؛ فرق میان نجس و طاهر را تعلیم نمی‌دهند و حرمت روز سبت را نگاه نمی‌دارند. به همین جهت، نام مقدس من در میان آنها بی‌حرمت شده است.<sup>27</sup> هیرایشان مانند گرگ شکار خود را می‌دردند و برای نفع خود دست به جنایت می‌زدند،<sup>28</sup> انبیایشان از فکر خود رویا‌هایی تعریف می‌کنند و به دروغ می‌گویند که پیامبایشان از جانب خداوند است؛ حال آنکه من حتی کلمه‌ای نیز با ایشان سخن نگفتم. با این کار، گناهان را می‌پوشانند تا زشتی آن دیده نشود، همانگونه که دیوار را با گچ می‌پوشانند.<sup>29</sup> حتی مردم عادی نیز مال یکدیگر را می‌خورند، فقرا و نیازمندان را ظالمانه غارت می‌کنند و اموال اشخاص غریب و بیگانه را با بی‌انصافی از دستشان می‌گیرند.<sup>30</sup> «اما من کسی را جستجو می‌کردم که بار دیگر دیوار عدالت را در این سرزمین بنا کند؛ کسی را می‌جستم که بتواند در شکاف دیوار شهر بایستد تا به هنگام ریزش غضب من، از شهر دفاع کند. ولی کسی را نیافتم!<sup>31</sup> بنابراین، خشم خود را بر آنها خواهم ریخت و در آتش غضب خود هلاکشان خواهم ساخت، و آنها را به سزای همه گناهانشان خواهم رساند.»

### دو خواهر زناکار

بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود:

**23** <sup>32</sup> «ای انسان خاکی، دو خواهر بودند که در جوانی در مصر به زنکاری و روسپیگری کشانده شدند.\* نام خواهر بزرگتر، اهلوه، و نام خواهر کوچکتر اهلویه بود. این دو خواهر، یکی سامره است و دیگری اورشلیم؛ من با آن دو ازدواج کردم و آنها برایم پسران و دختران زاییدند.<sup>5</sup> ولی

بیتیمان و بیوه زنان مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرند؛<sup>8</sup> اماکن مقدس مرا خوار می‌شمارند و حرمت روزهای سبت را نگاه نمی‌دارند؛<sup>9</sup> مردم را به ناحق زندانی و محکوم به مرگ می‌کنند!

«بر هر کوهی، بتخانه‌ای دیده می‌شود؛ شهوت‌پرستی و ناپاکی در همه جا به چشم می‌خورد؛<sup>10</sup> عده‌ای با زن پدر خود زنا می‌کنند بعضی دیگر با زن خود در دوره قاعدگی‌اش همبستر می‌شوند!<sup>11</sup> زنا با زن همسایه، با عروس و با خواهر ناتنی، امری عادی و رایج گشته است.<sup>12</sup> این شهر پر است از آدم کشی‌های مزدور، رباخواران و آنانی که بزور مال مردم را غصب می‌کنند و می‌خورند. ایشان مرا کاملاً به فراموشی سپرده‌اند.

<sup>13</sup> «پس حال، من به این سودهای نامشروع و خونریزیها پایان می‌دهم! <sup>14</sup> آیا تصور می‌کنید در روز داوری من، تاب و توانی در ایشان باقی بماند؟ من، خداوند، این سخنان را گفته‌ام و آنها را عملی خواهم ساخت؛<sup>15</sup> ایشان را در سراسر جهان پراکنده خواهم کرد و شرارتها و گناهانی را که در میان ایشان است، از بین خواهم برد.<sup>16</sup> آنها در میان قومه‌ها بی‌آبرو خواهند شد تا بدانند که من خداوند هستم.»<sup>17</sup> سپس خداوند فرمود:

<sup>18</sup> «ای انسان خاکی، قوم اسرائیل مانند تقاله بی‌ارزشی هستند که پس از ذوب نقره باقی می‌ماند. آنان مس و روی، آهن و سرب هستند که در کوره از نقره جدا می‌شود. چون تقاله‌های بی‌ارزشی هستند، از اینرو من ایشان را به کوره زرگری خود در اورشلیم خواهم آورد تا با آتش خشم خود نویشان کنم.<sup>21</sup> آتش خشم خود را بر آنان خواهم دمید،<sup>22</sup> و همچون نقره، در کوره آتش گداخته خواهند شد تا بدانند که من، خداوند، خشم خود را بر ایشان افروخته‌ام.»

<sup>23</sup> بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود:

<sup>24</sup> «ای انسان خاکی، به قوم اسرائیل بگو که سرزمینشان ناپاک است و از اینرو من خشم خود را بر ایشان فرو خواهم ریخت.<sup>25</sup> بزرگانشان توطئه می‌چینند و همچون شیری که غرش‌کنان شکار را

\* آنچه که در این باب بصورت تمثیل بازگو شده، به وقایع مختلف تاریخ بنی اسرائیل و گناهان ایشان اشاره دارد.

بعد، اهلۀ از من روگرداند و به بتها دل بست و عاشق و دلباخته همسایه‌اش، قوم آشور شد،<sup>6</sup> چون آنها جوانهایی جذاب و خوش‌اندام، فرماندهان و سردارانی با لباس‌های آبی خوشرنگ و سوارکارانی ماهر بودند.<sup>7</sup> پس، او با آنها که برگزیده‌ترین مردان آشور بودند زنا کرد، بتهایشان را پرستید و خود را نجس ساخت.<sup>8</sup> علتش این بود که وقتی مصر را ترک گفت، از فاحشگی دست نکشید، بلکه همچون دوران جوانی‌اش که با مصری‌ها هم‌خواب می‌شد و

زنا می‌کرد، به هرزگی خود ادامه داد.

<sup>9</sup> «پس، من او را به دست آشوری‌ها تسلیم نمودم، بدست کسانی که خدایانشان را اینقدر دوست می‌داشت! <sup>10</sup> ایشان رختهای او را کندند و او را کشتند و بچه‌هایش را برای بردگی با خود بردند. زنان دیگر از سرنوشت او درس عبرت گرفتند و دانستند که او به سزای اعمالش رسیده است.

<sup>11</sup> «اهولیه، یعنی اورشلیم، با اینکه دید بر سر خاورش چه آمد، اما در هوسرانی و زناکاری از او هم فاسدتر شد. <sup>12</sup> او به همسایه خود قوم آشور، دل بست که مردانی جذاب، خوش‌اندام و سرداران و سوارکارانی با لباس‌های آبی خوشرنگ بودند. <sup>13</sup> دیدم که او نیز آلوده شد و به راه خواهر بزرگترش رفت.

<sup>14,15</sup> «او روزبروز بیشتر در عمق فساد غرق می‌شد. او مجذوب تصاویری گردید که بر دیوار نقش شده بود، تصاویر سرداران بابلی با لباسهای قرمز، کمربندهای زیبا و کلاه‌های رنگارنگ! <sup>16</sup> وقتی این تصاویر را دید، شعله عشق بابلی‌ها در دلش زبانه کشید. پس قاصدانی فرستاد و ایشان را نزد خود دعوت کرد. <sup>17</sup> آنها نیز آمده، با او زنا کردند و آنقدر او را بی‌عصمت و نجس ساختند که سرانجام از ایشان متفر شد و با ایشان قطع رابطه نمود.

<sup>18</sup> «من هم وقتی دیدم که اینچنین خود را در اختیار دیگران می‌گذارد تا با او زنا کنند، از او بیزار شدم، همانگونه که از خاورش بیزار شده بودم. <sup>19,20</sup> اما او دوران جوانی و زناکاری‌های خود را در مصر

<sup>22</sup> «حال، ای اهلویه، خداوند چنین می‌فرماید:

«اینک من همان قوم‌هایی را که عاشقشان بودی و الان از ایشان متفر شده‌ای، تحریک خواهم کرد که از هر سو علیه تو گرد آیند. <sup>23</sup> بابلی، بابلی‌ها و تمام کلدانی‌ها از قفود، شوع و قوع، و به همراه ایشان همه آشوری‌ها که جوانانی خوب چهره و الامقام و چاپک سوارند، خواهند آمد. <sup>24</sup> ایشان از شمال با سپاهی آماده، همراه با کالسکه‌ها و عرابه‌ها به جنگ تو خواهند آمد. مردانی که تا دندان مسلح می‌باشند، از هر سو تو را محاصره خواهند کرد و من تو را به ایشان تسلیم خواهم نمود تا مطابق راه و رسم خودشان، تو را مجازات نمایند. <sup>25</sup> آتش خشم من بر تو شعلهور خواهد شد و خواهم گذاشت که با غضب با تو رفتار کنند. آنان بیبی و گوشه‌ای را خواهند برید، بازماندگان را خواهند کشت و فرزندان را به اسارت خواهند برد؛ و هر چه باقی بماند، خواهند سوزاند؛ <sup>26</sup> ایشان رختهای را خواهند کند و جواهرات زیباییت را به یغما خواهند برد.

<sup>27</sup> «آنگاه به هرزگی و زناکاری‌ات که از مصر به ارمنان آورده‌ای، پایان خواهم داد تا دیگر مشتاق مصر و خدایش نباشی. <sup>28</sup> زیرا من تو را در چنگ دشمنانت رها خواهم نمود، یعنی در چنگ همان کسانی که از ایشان بیزار و متفر هستی. <sup>29</sup> آنان با نفرت و کینه، هر چه که داری بزور گرفته، لخت و عریان رهایت خواهند کرد تا رسوایی و زناکاری‌ات بر همه آشکار شود.

<sup>30</sup> «تمام این بلاها به این علت بر سرت می‌آید که خدایان قوم‌های دیگر را پرستش نمودی و با این کار، خود را نجس و ناپاک ساختی؛ <sup>31</sup> تو راه خاورت را در پیش گرفتی، بنابراین، من از جام او به تو نیز خواهم نوشانید؛ <sup>32</sup> بابلی، از جام بزرگ و عمیق مجازات خاورت، تو نیز خواهی نوشید و

جماعت آنان را سنگسار کرده، با شمشیر خواهند درید؛ پسران و دختران ایشان را خواهند کشت و خانه‌هایشان را خواهند سوزاند.<sup>48</sup> آنگاه در این سرزمین، به هرزگی و زناکاری پایان خواهم داد، تا این درس عبرتی گردد برای آنانی که بتپرستی را دوست می‌دارند.<sup>49</sup> آن دو خواهر به سزای تمام زناکاری‌ها و بتپرستی‌هایشان خواهند رسید. آنگاه خواهند دانست که من خداوند می‌باشم!»

### دیگ زنگ زده

در روز دهم ماه دهم از سال نهم تبعیدمان،  
24 از جانب خداوند پیغامی دیگر به من رسید،

او فرمود:

<sup>2</sup> «ای انسان خاکی، تاریخ امروز را یادداشت کن، زیرا در همین روز پادشاه بابل محاصرهٔ اورشلیم را آغاز کرده است.<sup>3</sup> سپس برای قوم یاعی اسرائیل این مثل را تعریف کن و از جانب من به ایشان چنین بگو:

«دیگی را از آب پر سازید و بر آتش بگذارید.<sup>4</sup> آن را از بهترین گوشت ران و راسته و از بهترین استخوانها پر کنید.<sup>5</sup> برای این کار، بهترین گوسفندان گله را سر ببرید. زیر دیگ، هیزم بسیار بگذارید. گوشت را انقدر بپزید تا از استخوان جدا شود. سپس تکه‌های گوشت را از آن بیرون آورید تا حتی یک تکه نیز باقی نماند.»

آنگاه خداوند چنین ادامه داد: «وای بر تو ای اورشلیم،

مورد تمسخر و استهزای همه قرار خواهی گرفت،<sup>33،34</sup> و همچون مستان، پریشان حال خواهی شد. از جام وحشت و ویرانی مانند خواهرت سامره خواهی نوشید و آن را تا آخرین قطره خواهی آشامید.<sup>35</sup> آنجا که مرا فراموش کردی و از من روگردان شدی، سزای زناکاریها و گناهانت را خواهی دید!

<sup>36</sup> «ای انسان خاکی، اوهله و اهلپیه را محکوم کن! گناهان کثیفشان را اعلام نما!<sup>37</sup> ایشان مرتکب زنا و قتل شدند، بتپرستی کردند، و پسرانی را که برای من زبیده بودند بر قربانگاه‌های خود قربانی کرده، سوزاندند.<sup>38</sup> علاوه بر این کارها، در همان روز، خانهٔ مرا نجس کردند و روز سبت را بی‌حرمت ساختند.<sup>39</sup> بلی، در همان روزی که فرزندان خود را برای بت‌هایشان قربانی کردند، برای عبادت به خانه من آمدند، و با این کار به خانه من بی‌احترامی و توهین کردند!

<sup>40</sup> «این دو خواهر قاصدانی نیز به سرزمین‌های دوردست فرستادند تا مردان آتجا را فرا خوانند، یعنی کاهنان و بت‌هایشان را. هنگامی که آمدند، با استقبال گرم آن دو روبرو شدند. آن دو خواهر، همچون روسپیان، استحمام کردند، به چشمانشان سرمه کشیدند، و خود را به بهترین زیورآلات آراستند.<sup>41</sup> آنگاه با هم روی رختخواب زیبای قلابدوی نشستند و بخور و روغنی را که از آن خانه من بود، بر سفره‌ای در مقابل خود گذاردند.

<sup>42</sup> از آنجا صدای مردان عیاش شنیده می‌شد، مردانی هرزه، میگسار و بی‌باانگرد؛ آنها النگو بدست ایشان کردند و تاج زیبا بر سرشان گذاردند.<sup>43</sup> با خود گفتیم که آیا ایشان رغبت می‌کنند با این فاحشه‌های زشت و فرتوت زنا کنند؟<sup>44</sup> با این حال، ایشان با همان میل و رغبت مردان شهوت‌رانی که پیش فاحشه‌ها می‌روند، نزد سامره و اورشلیم، این روسپی‌های بی‌حیا رفتند!<sup>45</sup> بنابراین، اشخاص درسنگار، آن دو را محکوم خواهند کرد، زیرا زناکارند و دستشان به خون آلوده است.

<sup>46</sup> «از اینرو، من جماعت بزرگی را علیه ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را پریشان ساخته، تاراج نمایند.<sup>47</sup> آن

<sup>19</sup>آنگاه قوم به من گفتند: «منظورت از این کارها چیست؟ چه چیزی را می‌خواهی به ما بفهمانی؟»  
<sup>20</sup>جواب دادم: «خداوند فرموده تا به شما بگویم که او خانه مقدس را که مایه افتخار و دلخوشی شماست و اینقدر آرزوی دیدنش را دارید، از میان خواهد برد! و همچنین خواهد گذاشت که پسران و دختران شما که در سرزمین یهودا باقی مانده‌اند، با شمشیر کشته شوند.<sup>22</sup> آنگاه شما نیز مانند من رفتار خواهید کرد، یعنی صورت خود را نخواهید پوشاند، خوراک عزاداران را نخواهید خورد،<sup>23</sup> و به رسم سوگواری سر و پای خود را برهنه نخواهید کرد؛ ماتم و گریه نخواهید نمود، بلکه بسبب گناهانتان اندوهناک شده، در خفا با یکدیگر ماتم خواهید گرفت.<sup>24</sup> من برای شما علامتی هستم؛ همان کاری را که من کردم، شما نیز خواهید کرد. هنگامی که این پیشگویی واقع شود، خواهید دانست که او خداوند است!»

<sup>25</sup>خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، اینک من در اورشلیم عبادتگاهی را که مایه قدرت، شادی و افتخار قومم است و در آرزوی دیدنش می‌باشند، و نیز زنان و پسران و دختران ایشان را از بین خواهم برد.<sup>26</sup> در آن روز، هر که رهایی یابد، از اورشلیم به بابل خواهد آمد و تو را از آنچه که اتفاق افتاده است، آگاه خواهد ساخت.<sup>27</sup> در همان روز، قدرت سخن گفتن را که از دست داده‌ای، باز خواهی یافت و با او گفتگو خواهی کرد. بدینسان برای این قوم نشانه و علامتی خواهی بود و ایشان خواهند دانست که من خداوند هستم!»

### پیشگویی بضد عمون

## 25

پیغام دیگری از طرف خداوند به من رسید: «ای انسان خاکی، روی خود را بسوی سرزمین عمون برگردان و بضد اهالی آنجا پیشگویی کن.<sup>3</sup> به ایشان بگو که به آنچه خداوند می‌فرماید، گوش دهند: وقتی خانه من و سرزمین اسرائیل ویران می‌گشت و یهودا به اسارت برده می‌شد شما شادی می‌کردید؛<sup>4</sup> پس من نیز شما را بدست چادر نشین‌های

ای شهر جنایتکاران! تو چون دیگی زنگ زده هستی که هرگز زنگ آن زدوده نشده است.<sup>7</sup> شرارت اورشلیم بر همه آشکار است؛ در آنجا آدم می‌کشند و خونشان را بر روی سنگها باقی می‌گذارند تا همه ببینند؛ حتی سعی نمی‌کنند که آن را بپوشانند!<sup>8</sup> من نیز، خونی را که روی سنگها ریخته شده، همانطور باقی گذاشته‌ام و آن را نبوشانده‌ام تا همواره نزد من فریاد کرده، مرا به خشم بیاورد تا از آن شهر انتقام بگیرم.

<sup>9</sup>«وای بر اورشلیم، شهر قاتلین! من توده هیزم زیر آن را خواهم افزود!<sup>10</sup> هیزم بیاورید! بگذارید آتش زبانه بکشد و دیگ بجوشد! گوشت را خوب بپزید! استخوانها را بیرون بیاورید و بسوزانید!

<sup>11</sup>سپس دیگ خالی را روی آتش بگذارید تا سرخ شده، زنگ و فسادش زدوده و پاک شود.<sup>12</sup> اما این کار نیز بیهوده است، چون با وجود حرارت زیاد آتش، رنگ و فسادش از بین نمی‌رود.<sup>13</sup> این زنگ و فساد، همان عیاشی و بت‌پرستی مردم اورشلیم است! بسیار کوشیدم که طاهرش سازم، اما نخواستند. بنابراین در فساد و ناپاکی خود خواهند ماند تا زمانی که خشم و غضب خود را بر ایشان بریزم.<sup>14</sup> من که خداوند هستم، این را گفته‌ام و به یقین آنچه گفته‌ام واقع خواهد شد. از گناهان ایشان نخواهم گذشت و رحم نخواهم نمود، بلکه ایشان را به سزای اعمالشان خواهم رسانید!»

### مرگ همسر حزقیال

<sup>15</sup>خداوند پیغامی دیگر به من داد و فرمود: «ای انسان خاکی، قصد دارم جان زن محبوبت را به ناگه بگیرم! اما تو ماتم نگیر، برایش گریه نکن و اشک نریز.<sup>17</sup> فقط آه بکش اما خیلی آرام؛ نگذار بر سر قبرش شیون و زاری کنن؛ به رسم سوگواری، سر و پایت را برهنه نکن، صورتت را نبوشان و خوراک عزاداران را نخور!»

<sup>18</sup>بامدادان این موضوع را به قوم گتتم و غروب آن روز، همسرم درگذشت. صبح روز بعد، همانگونه که خداوند فرموده بود، عمل کردم.

<sup>15</sup> خداوند می‌فرماید: «چون فلسطینی‌ها از مردم یهودا انتقام گرفته‌اند و از آنها کینه دیرینه به دل داشته، درصدد بودند آنها را نابود سازند،<sup>16</sup> پس من با دست خود فلسطینی‌ها را نابود می‌کنم؛ بلی، تمام کسانی را که در سرزمین فلسطین زندگی می‌کنند بکلی از بین می‌برم.<sup>17</sup> از آنها بشدت انتقام می‌گیرم و آنها را سخت مجازات می‌کنم تا شدت خشم خود را به آنها نشان دهم. بعد از آن، خواهند دانست که من خداوند هستم.»

### پیشگویی بضد صور

در یازدهمین سال از تبعیدمان، در روز اول ماه، این پیام از جانب خداوند به من رسید:

26 «ای انسان خاکی، صور از سقوط اورشلیم خوشحال است و می‌گوید:

«اورشلیم دردم شکسته است. او که با قومهای دیگر تجارت می‌کرد از بین رفته است. حال، من جای او را در تجارت می‌گیرم و ثروتمند می‌شوم.»

<sup>3</sup> بنابراین، خداوند می‌فرماید: «ای صور، من در مقابل تو می‌ایستم و قومها را مثل امواج خروشان دریا بضد تو جمع می‌کنم. <sup>4</sup> آنها حصارهای تو را خراب می‌کنند و برج و باروهایت را فرو می‌ریزند. من خاک تو را جارو خواهم کرد تا چیزی جز صخره‌ای صاف برایت باقی نماند. <sup>5</sup> جزیره‌ات غیر مسکون و جای ماهیگیران می‌شود تا تورهای خود را در آنجا پهن کنند. من که خداوند هستم این را گفته‌ام. صور تاراج ممالک خواهد گردید <sup>6</sup> و ساکنان سرزمین اصلی آن به ضرب شمشیر کشته خواهند شد، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

<sup>7</sup> خداوند می‌فرماید: «من نبوکدنصر، پادشاه بابل شاه شاهان را از شمال با سپاهی عظیم و سواران و عرابه‌های بی‌شمار به جنگ تو می‌آورم. <sup>8</sup> او ساکنان خاک اصلی تو را خواهد کشت و شهر را محاصره کرده، در برابر آن سنگرها و پشته‌ها خواهد ساخت. <sup>9</sup> در مقابل حصار تو منجیق‌ها برپا خواهد کرد و با تیر برج و باروهایت را درهم خواهد کوبید. <sup>10</sup> اسبهایشان آنقدر زیاد خواهند بود که گرد آنها شهر را خواهد پوشاند.

صحرا که در سمت شرقی مملکتان قرار دارند تسلیم می‌کنم تا سرزمین‌تان را اشغال کنند. آنها چادرهای خود را در میان شما برپا خواهند کرد، تمام محصولاتتان را برای خود جمع خواهند نمود و شیر دامهای شما را خواهند نوشید. شهر ربه را چراگاه شتران می‌کنم. تمام مملکت عمونی‌ها را بصورت بیابان درمی‌آورم تا گله‌های گوسفند در آن بچرند. آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم.»

<sup>6</sup> خداوند می‌فرماید: «چون شما به هنگام نابودی قوم من کف زدید و شادی کردید و رقصیدید،<sup>7</sup> بنابراین، من نیز دست خود را بضد شما دراز خواهم کرد و شما را بدست قومهای دیگر خواهم سپرد تا غارتتان کنند. دیگر نمی‌گذارم بصورت یک قوم باقی بمانید؛ شما را هلاک می‌کنم تا بدانید که من خداوند هستم.»

### پیشگویی بضد مواب

<sup>8</sup> خداوند می‌فرماید: «چون موابی‌ها گفته‌اند یهودا از هیچ قوم دیگری بهتر نیست،<sup>9</sup> پس من نیز حدود شرقی مواب را به روی دشمن می‌گشایم و شهرهای آن را که مایه فخر و مباهاتش هستند از بین می‌برم، یعنی شهرهای بیت‌شیموت، بعل معون، و قریه تلیم را. قبایل چادرنشینی که در صحرائی شرق مواب ساکنند، به داخل عمون و مواب خواهند ریخت. در میان قومها، مواب دیگر یک قوم به حساب نخواهد آمد. <sup>11</sup> به این طریق موابی‌ها را مجازات می‌کنم تا بدانند که من خداوند هستم.»

### پیشگویی بضد ادوم

<sup>12</sup> خداوند می‌فرماید: «چون قوم ادوم از قوم یهودا انتقام گرفت و با این کار مرتکب گناه بزرگی شد،<sup>13</sup> پس با دست خود ادوم را ویران می‌کنم و ساکنانش را با گله‌ها و رمه‌هایشان از بین می‌برم. از تیمان تا ددان همه با شمشیر کشته خواهند شد. <sup>14</sup> این کار بدست قوم اسرائیل به انجام خواهد رسید. ایشان انتقام مرا از شما خواهند گرفت و شدت خشم مرا نشان خواهند داد.»

### پیشگویی بضد فلسطین

وقتی دشمن وارد دروازه‌های درهم شکسته‌ها شود، حصارهایت از صدای سواران و عرابه‌ها و کالسکه‌ها خواهند لرزید. <sup>11</sup>سواران، تمام کوچه‌های شهر را اشغال می‌کنند، مردم تو را می‌کشند و بناهای عظیم و معروف تو را واژگون می‌سازند. <sup>12</sup>تمام ثروت و کالاهای تو را غارت و دیوارهایت را خراب می‌کنند. خانه‌های زیباییت را ویران می‌سازند. سنگها، چوبها و خاک تو را به دریا می‌ریزند. <sup>13</sup>من به تمام آوازهای تو پایان خواهم داد و دیگر صدای چنگ در میان تو شنیده نخواهد شد. <sup>14</sup>جزیره تو را به صخره‌ای صاف تبدیل می‌کنم و آن، مکانی برای ماهیگیران می‌شود که تورهای خود را در آن بگسترانند. \* بار دیگر هرگز آباد نخواهی شد، زیرا من که خداوند هستم این را گفته‌ام.»

### مرثیه برای صور

خداوند به من فرمود:

27 «ای انسان خاکی، برای صور این مرثیه غم‌انگیز را بخوان:

3 «ای شهر مقتدر بندری، ای مرکز تجارت دنیا، به پیام خداوند گوش کن! می‌گویی که در تمام دنیا شهری زیباتر از تو نیست. <sup>4</sup>تو حدود خود را به داخل دریا رسانیده‌ای و سازندگانت تو را مانند یک کشتی زیبا ساخته‌اند. <sup>5</sup>ایشان تخته‌های تو را از بهترین صنوبرهای کوه هرمون درست کرده‌اند و دکلهای تو را از سروهای لبنان ساخته‌اند. <sup>6</sup>پاروهایت از چوب بلوط ناحیه باشان است. عرشه تو را از چوب شمشاد ساحل جنوبی قبرس ساخته‌اند و با عاج آنها را زینت داده‌اند. <sup>7</sup>بادبانه‌هایت از بهترین پارچه‌های کتان گلدوی شده مصر ساخته شده است. ساینان آبی و بنفش تو را از ناحیه شرقی جزیره قبرس آورده‌اند. <sup>8</sup>پاروزنان تو اهل صیدون و ارواد هستند و ملوانان تو از ماهرترین افراد سرزمینت می‌باشند. <sup>9</sup>کار قیراندود کردن درزهای کشتی‌ات بعهده مردان پیر و کار آموزه جیبیل است. کشتی‌های پر از کالا از همه جا می‌آیند تا با تو داد و ستد نمایند. <sup>10</sup>مردان سرزمین‌های دور دست پارس، لود، و فوط جزو سپاهیان تو می‌باشند. آنها کمر به خدمت تو بسته‌اند و تو افتخار می‌کنی از اینکه ایشان سپرها و کلاه خودهای خود را بر دیوارهایت آویزان می‌کنند. <sup>11</sup>سربازان ارواد نزد دیوارهایت نگهداری می‌دهند و مردان جماد بر برجهای تو دیدجانی می‌کنند. سپرهای خود را به ردیف روی دیوارها می‌آویزند و شکوه و زیبایی تو را کامل می‌کنند.

12 «تو با ترشیش تجارت می‌کنی. از آنجا نقره، آهن، رومی و سرب فراوان به بازارهایت می‌آید. <sup>13</sup>تاجران یونان، توبال و ماشک برده‌ها و ظروف مفرغی برای

تمام خرابی‌های منکور در ایات 12، 13 در زمان حمله نبوکدنصر به صور. اتفاق نیتان، بلکه قسمتی از آن مربوط به حمله اسکندر به این منطقه می‌شود که سالها بعد صورت گرفت.

15 خداوند به صور چنین می‌گوید: «تمام جزایر از سقوط تو تکان خواهند خورد و مردم آن نقاط از فریاد ساکنان تو که بدست دشمن گشته می‌شوند به وحشت خواهند افتاد. <sup>16</sup>آنگاه تمام پادشاهان سرزمین‌های ساحلی از تخت‌های خود پایین می‌آیند و رداها و لباس‌های فاخر خود را از تن درمی‌آورند. ترس آنها را فرا می‌گیرد و آنها از وحشت به خود می‌لرزند و برخاک می‌نشینند. <sup>17</sup>آنها برایت ماتم می‌گیرند و این مرثیه را می‌خوانند: «ای جزیره مقتدر که قدرت تو در دریا باعث وحشت مردم ساحل‌نشین شده بود، چگونه تباه شدی! <sup>18</sup>ببین جزیره‌ها بر اثر سقوط تو چطور بر خود می‌لرزند! آنها از نابودی تو حیرانند!» <sup>19</sup>خداوند می‌فرماید: «من تو را ای شهر صور، با خاک یکسان می‌کنم. آنها تو را خواهند بلعید و تو در زیر موجهای دریا غرق خواهی شد. <sup>20</sup>تو را به قبر دنیای مردگان سرنگون می‌کنم تا به آنانی که منتها پیش بدانجا رفته‌اند، ملحق شوی. تو را مثل اجساد کسانی که سالها پیش به خاک سپرده شده‌اند، به زیر زمین فرو خواهم برد. در این دنیا دیگر هرگز زیبا و

\* تمام خرابی‌های منکور در ایات 12، 13 در زمان حمله نبوکدنصر به صور. اتفاق نیتان، بلکه قسمتی از آن مربوط به حمله اسکندر به این منطقه می‌شود که سالها بعد صورت گرفت.

خواهند کرد. آنها عزا خواهند گرفت<sup>32</sup> و این مرثیه را برای تو خواهند خواند: «در تمام دنیا شهری به زیبایی و عظمت صور نبود، ولی ببینید حالا چگونه در وسط دریا خاموش شده است!»<sup>33</sup> ای صور اموال و ثروت تو بسیاری از قومها را سیر می‌کرد. پادشاهان جهان را با کالاهای صادراتی خود ثروتمند می‌نمودی.<sup>34</sup> اما اینک در هم شکسته شده، زیر دریا مدفون گشته‌ای. تمام کالاهای و کارکنانت با تو هلاک شده‌اند.<sup>35</sup> همه ساحل‌نشینان از آنچه که به سر تو آمده است حیرانند. پادشاهان ایشان وحشت‌زده و پریشان‌حال می‌باشند.<sup>36</sup> تاجار ممالک سر خود را تکان می‌دهند، چون سرنوشت تو وحشتناک است و تو برای همیشه از بین رفته‌ای.»

### پیشگویی بضد پادشاه صور

پیغام دیگری از جانب خداوند به من داده شد:

**28** «ای انسان خاکی، به حکمران صور بگو که خداوند می‌فرماید: «تو بقدری مغرور شده‌ای که فکر می‌کنی خدا هستی و در قلمرو خود که جزیره ایست در وسط دریا، مانند یک خدا بر تخت نشسته‌ای! هر چند به خود می‌بالی که مثل خدا هستی، ولی بدان که انسانی بیش نیستی. تو می‌گویی از دانیال داناتری و هیچ سیری از تو مخفی نیست. <sup>4</sup> ابا حکمت و دانایی خود، مال و ثروت زیاد جمع کرده‌ای و طلا و نقره و گنج‌های بسیار اندوخته‌ای. <sup>5</sup> حکمت تو، تو را بسیار ثروتمند و مغرور کرده است.»

<sup>6</sup> خداوند می‌فرماید: «چون ادعا می‌کنی که مانند خدا دانا هستی، <sup>7</sup> من سپاه دشمن بی‌رحمی را که مایه وحشت قوم‌هاست می‌فرستم تا شکوه و زیبایی تو را که به حکمت خود بدست آورده‌ای از بین ببرند. <sup>8</sup> آنها تو را به قعر جهنم\* می‌فرستند و تو در قلب دریا خواهی مرد. <sup>9</sup> آیا در حضور قاتلان خود باز ادعای خدایی خواهی کرد؟ نه، بلکه در آن هنگام تو یک انسان خواهی بود و نه خدا. <sup>10</sup> مثل یک شخص

تو می‌آوردی، <sup>4</sup> و تاجران توجرمه، اسب بارکش، اسب جنگی و قاطر به تو می‌فروشدند. <sup>15</sup> «تاجران رودس و بازرگانان سرزمین‌های ساحلی، مجنوب بازارهای تو هستند و عاج و چوب آبنوس را با کالاهای تو معاوضه می‌کنند. <sup>16</sup> انوم برای خرید کالاهای فراوانت تاجران خود را نزد تو می‌فرستد. آنها با خود زمره، ارغوان، پارچه‌های گل‌دوزی شده، کتان لطیف، مرجان و عقیق می‌آورند. <sup>17</sup> یهودا و اسرائیل تاجار خود را با گندم، حلوا، عسل، روغن زیتون و بلسان نزد تو می‌فرستند. <sup>18</sup> دمشق هم برای خرید کالا و صنایع گوناگون تو، شراب حلبون و پشم سفید سوری به تو می‌دهد. <sup>19</sup> دانی‌ها و یونانی‌های اهل اوزال با تو روابط تجاری دارند و برایت آهن، سلیخه و نیشکر می‌آورند. <sup>20</sup> و اهالی ددان نمدهای نفیس برای زین اسبهایت به تو می‌فروشدند.

<sup>21</sup> «عربها و بزرگان قیدار برایت بره و قوچ و بز می‌آورند. <sup>22</sup> بازرگانان سبا و رعمه با همه نوع ادویه‌جات و جواهرات و طلا می‌آیند. <sup>23</sup> تاجار حران، کنه، عدن، سبا، آشور و کلمد نزد تو می‌آیند. <sup>24</sup> آنها برای معامله با تو همه نوع کالا می‌آورند لباس‌های فاخر، پارچه‌های آبی، پارچه‌های گل‌دوزی شده، فرشهای رنگارنگ، طنابها و ریسمانهای اعلا. <sup>25</sup> کالاهای تو با کشتی‌های بزرگ تجاری حمل می‌شوند. انبارهای جزیره تو پر و لبریزند! <sup>26</sup> ولی زمامدارانت، کشتی سرزمین تو را به وسط دریا می‌رانند؛ در آنجا کشتی تو گرفتار تندباد شرقی شده، در قلب دریا در هم شکسته خواهد شد. <sup>27</sup> همه چیز تو از دست خواهد رفت. اموال و کالاهای ناخدایان و ملوانان، کشتی‌سازان و بازرگانان، سربازان و همه قوم تو در روز خرابی کشتی‌ات در دریا غرق خواهند شد. <sup>28</sup> از فریاد ناخدایان تو سواحل دریا تکان خواهند خورد.

<sup>29</sup> «همه دریانوردان به خشکی خواهند آمد و در ساحل ایستاده، نگاه خواهند کرد. <sup>30</sup> به تلخی خواهند گریست، خاک بر سر خود خواهند ریخت و در خاکستر خواهند غلطید. <sup>31</sup> از غصه و ناراحتی موی سر خود را خواهند کند، لباس ماتم پوشیده؛ با تلخی جان برایت گریه

\* بجای «جهنم» در اصل «هاویه» (دنیای مردگان) است.

می‌فرماید: «ای صیدون، من دشمن تو هستم و قدرتم را به تو نشان خواهم داد. وقتی با مجازات کردن تو قدوسیت خود را آشکار کنم، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.<sup>23</sup> امراض مسری بر تو می‌فرستم و سربازان دشمن از هر طرف به تو حمله کرده، ساکنان تو را از دم شمشیر خواهند گذراند و خون در کوچه‌ها جاری خواهد شد. آنگاه خواهی دانست که من خداوند هستم.<sup>24</sup> تو و سایر همسایگان اسرائیل، دیگر مثل خار، قوم اسرائیل را زخمی نخواهید کرد، هر چند که قبلاً آنها را خوار شمردید و با ایشان بدرقتاری کردید.»

<sup>25</sup>خداوند می‌فرماید: «قوم اسرائیل بار دیگر در سرزمین خود ساکن خواهند شد؛ بلی، در سرزمینی که به پدرشان یعقوب دادم. زیرا ایشان را از سرزمین‌های دور که آنها را در آنجا پرانگنده ساخته‌ام برمی‌گردانم و بدین ترتیب به قومهای جهان نشان می‌دهم که من مقدس.<sup>26</sup> قوم من با صلح و امنیت در سرزمین خود ساکن می‌شوند، برای خود خانه‌ها می‌سازند و تاکستانها غرس می‌کنند. وقتی همه قومهای همسایه را به سبب رفتار تو هین‌آمیزشان با قوم اسرائیل تنبیه کنم، آنگاه خواهند دانست که من خداوند، خدای قوم اسرائیل هستم.»

### پیشگویی بضد مصر

29 در سال دهم تبعیدمان، در روز دوازدهم ماه دهم، این پیغام از جانب خداوند بر من نازل شد:

<sup>2</sup>«ای انسان خاکی، رو بسوی مصر نموده، بضد پادشاه و تمام مردم آن پیشگویی کن. <sup>3</sup>به ایشان بگو که خداوند می‌فرماید: «ای پادشاه مصر، ای ژدهای بزرگ که در وسط رودخانه‌ات خوابیده‌ای، من دشمن تو هستم. چون گفته‌ای: «رود نیل مال من است! من آن را برای خود درست کرده‌ام!» <sup>4</sup>پس، من قلاب‌ها را در چانه‌ات می‌گذارم و تو را با ماهی‌هایی که به پوست بندت چسبیده‌اند به خشکی می‌کشانم. <sup>5</sup>تو را با تمام ماهی‌ها در خشکی رها می‌کنم تا بمیرند. لاشه‌های شما در صحرا پراکنده خواهد شد و کسی آنها را جمع نخواهد کرد. من

مطروذ، بدست بیگانه‌ها کشته خواهی شد. من که خداوند هستم این را گفته‌ام.»

<sup>11</sup>بار دیگر خداوند به من فرمود:

<sup>12</sup>«ای انسان خاکی، برای پادشاه صور \* گریه کن. به او بگو که خداوند می‌فرماید: «تو مظهر کمال حکمت و زیبایی بودی <sup>13</sup>و در عدن که باغ خدا بود، قرار داشتی. خود را با انواع سنگهای گرانبها از قبیل عقیق سرخ، یاقوت زرد، الماس، زبرجد، جزع، یشم، یاقوت کبود، یاقوت سرخ و زمرد تزیین می‌کردی. زیورهای تو همه از طلا بود. تمام اینها در آن روزی که بوجود آمدی به تو داده شد. <sup>14</sup>تو را بعنوان فرشته نگهبان انتخاب کردم. تو در کوه مقدس من بودی و در میان سنگهای درخشان راه می‌رفتی.»

<sup>15</sup>«از روزی که آفریده شدی در تمام کارهایت کامل و بی‌نقص بودی تا اینکه شرارت در تو راه یافت. <sup>16</sup>تجارت زیاد تو با دیگران باعث شد تو ظالم و گناهکار شوی. به این سبب تو را از کوه خود بیرون انداختم. ای فرشته نگهبان، من تو را از میان سنگهای درخشان بیرون انداختم، هلاک ساختم. <sup>17</sup>دل تو از زیبایی‌ات مغرور شد، و شکوه جلالت باعث شد حکمتت به حماقت تبدیل شود. به همین علت تو را بر زمین انداختم و در برابر چشمان پادشاهان، در مانده‌ات کردم. <sup>18</sup>تقدس خود را به سبب حرص و طمع از دست دادی. پس، از میان خودت آتشی بیرون آوردم و پیش چشمان کسانی که تماشای می‌کردند، تو را سوزاندم و به خاک و خاکستر تبدیل نمودم. <sup>19</sup>تمام کسانی که تو را می‌شناختند، از آنچه که بر سرت آمده است حیران و وحشت‌زده شده‌اند. تو برای همیشه از بین رفته‌ای.»

### پیشگویی بضد صیدون

<sup>20</sup>پیغامی دیگر از جانب خداوند به من رسید:

<sup>21</sup>«ای انسان خاکی، بسوی شهر صیدون نگاه کرده، بضد آن پیشگویی کن و بگو <sup>22</sup>خداوند چنین

\* برخی مطالبی که در آیت 12-19 آمده فقط در مورد یک پادشاه انسانی نیست بلکه اشاره به شیطان نیز هست.

<sup>17</sup>در سال بیست و هفتم تبعیدمان، در روز اول ماه اول، از طرف خداوند این پیغام به من رسید:

<sup>18</sup>«ای انسان خاکی، وقتی نبوکدنصر، پادشاه بابل، با مملکت صور می‌جنگید، سربازانش آنقدر بارهای سنگین حمل کردند که موهای سرشان ریخت و پوست شان‌هایشان ساییده شد. اما از آن همه زحمتی که در این جنگ کشیدند چیزی نصیب نبوکدنصر و سربازانش نشد.<sup>19</sup> پس، من که خداوند هستم مملکت مصر را به نبوکدنصر، پادشاه بابل، می‌دهم تا ثروت آن را به یغما ببرد و هر چه دارد غارت کند و اجرت سربازانش را بدهد.<sup>20</sup> بلی، بجای اجرتش سرزمین مصر را به او می‌دهم، چون در طول آن سیزده سال در «صور» او برای من کار می‌کرد. من که خداوند هستم این را گفته‌ام.

<sup>21</sup>«سرانجام روزی می‌رسد که من قدرت گذشته‌ها اسرائیل را به او باز می‌گردانم، و دهان تو را ای حزقیال خواهم گشود تا سخن بگویی؛ آنگاه مصر خواهد دانست که من خداوند هستم.»

### خداوند مصرا را مجازات می‌کند

خداوند همچنین به من فرمود:

## 30

«ای انسان خاکی، پیشگویی کن و بگو که خداوند می‌فرماید: «گریه کنید، چون آن روز هولناک نزدیک است. آن روز، روز خداوند است، روز ایرها و نابودی برای قومها! شمشیری بر مصر فرود می‌آید، زمینش از اجساد کشته‌شدگان پوشیده می‌شود و ثروتش غارت می‌گردد و اساس آن فرو می‌ریزد. سرزمین حبشه نیز تراج می‌شود.<sup>4</sup> حبشه، فوط، لود، عربستان، لیبی و تمام مملکت‌های همپیمانانش نیز در آن جنگ نابود می‌شوند.»

<sup>6</sup>خداوند می‌فرماید: «تمام همپیمانان مصر سقوط می‌کنند و لشکر مغرور او درهم شکسته شده، از مجدل تا اسوان با شمشیر قتل عام می‌گردند.<sup>7</sup> مصر از همه همسایگانش ویران‌تر می‌شود و شهرهایش خراب‌تر از شهرهای ویران شده اطراف آنها می‌گردد.<sup>8</sup> وقتی مصر را به آتش بکشم و همپیمانانش را نابود کنم، آنگاه اهالی مصر خواهند دانست که

شما را خوراک پرندگان و جانوران وحشی می‌کنم.<sup>6</sup> آنگاه تمام مردم مصر خواهند دانست که من خداوند هستم.»

خداوند می‌فرماید: «ای مصر، تو برای قوم اسرائیل عسای ترک خورده‌ای بیش نبودی.<sup>7</sup> وقتی اسرائیل به تو تکیه کرد، تو خرد شدی و شان‌هاش را شکستی و او را به درد و عذاب گرفتار کردی.<sup>8</sup> بنابراین، من که خداوند هستم به تو می‌گویم که لشکری به جنگ تو می‌آورم و تمام انسانها و حیوانات را از بین می‌برم.<sup>9</sup> سرزمین مصر به ویرانه‌ای تبدیل خواهد شد و مصری‌ها خواهند دانست من خداوند هستم.

«چون گفتی: «رود نیل مال من است! من آن را درست کرده‌ام!»<sup>10</sup> پس، من بضد تو و بضد رودخانه‌ات هستم و مملکت مصر را از مجدل تا اسوان و تا مرز حبشه بکلی ویران می‌کنم.<sup>11</sup> تا مدت چهل سال هیچ انسان یا حیوانی از آن عبور نخواهد کرد و آن کاملاً ویران و غیر مسکون خواهد بود.<sup>12</sup> مصر را از سرزمین‌های ویران شده همسایه‌اش ویران‌تر می‌سازم و شهرهایش مدت چهل سال خراب می‌مانند و مصری‌ها را به سرزمین‌های دیگر تبعید می‌کنم.»

<sup>13</sup>خداوند می‌فرماید: «بعد از چهل سال، دوباره مصری‌ها را از ممالکی که به آنجا تبعید شده بودند، به مصر باز می‌آورم.<sup>4</sup> تا در زمین فترتوس که در جنوب مصر قرار دارد و زادگاه خودشان است، زندگی کنند. ولی آنها قومی کماهمیت و کوچک خواهند بود.<sup>15</sup> آنها از همه قومها بیست‌تر خواهند بود و دیگر خود را برتر از سایرین نخواهند دانست. من مصر را آنقدر کوچک می‌کنم که دیگر نتواند بر قوم‌های دیگر حکمرانی کند.<sup>6</sup> قوم اسرائیل نیز دیگر از مصر انتظار هیچ کمکی نخواهند داشت. هر وقت به فکر کمک گرفتن از مصر بیفتند، گناهی را که قبلاً از این لحاظ مرتکب شده بودند، به یاد خواهند آورد. پس خواهند دانست که فقط من خداوند هستم.»

<sup>21</sup> «ای انسان خاکی، من بازوی پادشاه مصر را شکسته‌ام\* و کسی آن را شکسته‌بندی نکرده و بر آن مرهم نگذاشته تا شفا یابد و بتواند شمشیر بدست گیرد.<sup>22</sup> من که خداوند هستم می‌گویم که بر ضد پادشاه مصر می‌باشم و هر دو بازویش را می‌شکنم (هم آنکه قبلاً شکسته شده و هم آنکه سالم است) و شمشیرش را از دستش می‌اندازم.<sup>23</sup> مصری‌ها را به کشورهای دیگر تبعید می‌کنم.<sup>24</sup> آنگاه، بازوهای پادشاه بابل را قوی می‌گردانم و شمشیر خودم را بدست او می‌دهم. اما بازوهای پادشاه مصر را می‌شکنم و او مثل شخص مجروحی که به دم مرگ رسیده باشد در حضور پادشاه بابل خواهد نالید،<sup>25</sup> بلی، پادشاه بابل را قوی می‌سازم، ولی پادشاه مصر را ضعیف می‌کنم. وقتی شمشیرم را بدست پادشاه بابل بدهم و او آن را بر سر مصر بحرکت درآورد، آنگاه مصر خواهد دانست که من خداوند هستم.<sup>26</sup> هنگامی که مصری‌ها را در میان قومها پراکنده سازم، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

### تشبیه مصر به درخت سرو

در سال یازدهم تبعیدمان در روز اول ماه سوم، پیغام دیگری از جانب خداوند به من

31

رسید:

<sup>32</sup> «ای انسان خاکی، به پادشاه مصر و تمام قوم او بگو: «تو نیز مانند آشور هستی. آشور قومی بزرگ و توانا بود؛ او همچون درخت سرو لبنان، پر شاخ و برگ و سایه‌گستر بود و سرش به ابرها می‌رسید.<sup>4</sup> آبهای زیرزمین و نهرها او را سیراب می‌کردند و باعث رشد آن می‌شدند، همچنین این آبها تمام درختان اطرافش را نیز آبیاری می‌نمودند. بسبب فراوانی آب، او از همه درختان بلندتر و پر شاخ و برگ‌تر شد.<sup>6</sup> در میان شاخه‌هایش پرندگان آشیانه می‌ساختند و

من خداوند هستم.<sup>9</sup> در آن زمان، قاصدان تندرو را با کشتی‌ها می‌فرستم تا حبشی‌ها را به وحشت بیاورند. موقع نابودی مصر، ترس و وحشت سراپای ایشان را فرا می‌گیرد. آن روز نزدیک است!»

<sup>10</sup> خداوند می‌فرماید: «نیوکنصر، پادشاه بابل، مردم مصر را از بین خواهد برد.<sup>11</sup> او و لشکرش که مایه وحشت قومها هستند، فرستاده می‌شوند تا سرزمین مصر را خراب کنند. آنها با مصر می‌جنگند و زمین را از اجساد کشته‌شدگان می‌پوشانند.<sup>12</sup> من رود نیل را خشک می‌کنم و تمام مملکت مصر را به زیر سلطه شوران درمی‌آورم. مصر و هر چه را که در آن است بدست بیگانگان از بین می‌برم. من که خداوند هستم این را گفته‌ام.<sup>13</sup> بت‌های مصر و تمثال‌های ممفیس را می‌شکنم. در مصر پادشاهی نخواهد بود، بلکه شورش و هرج و مرج در آنجا حکمفرما خواهد شد.<sup>14</sup> «شهرهای فتروس، صوعن و طیس را با دست خود خراب می‌کنم.<sup>15</sup> حشم شدیدم را بر پلوسیوم که محکم‌ترین قلعه مصر است فرو می‌ریزم و مردم طیس را نابود می‌کنم.<sup>16</sup> ابلی، مصر را به آتش می‌کشم. پلوسیوم به درد و عذاب شدید مبتلا می‌گردد. حصار طیس درهم می‌شکند و ممفیس دچار وحشت دائمی می‌شود.<sup>17</sup> جوانان اون و فیبست به دم شمشیر می‌افتند و بقیه مردم به اسیری برده می‌شوند.<sup>18</sup> وقتی برای درهم شکستن قدرت مصر بیایم، آن روز برای تحفحیس هم یک روز تاریک خواهد بود. ابر سیاهی آن را خواهد پوشاند و مردم آن به اسارت خواهند رفت.<sup>19</sup> سپس، وقتی مصر را بشدت مجازات کنم، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

<sup>20</sup> یک سال بعد، یعنی در یازدهمین سال تبعیدمان، در روز هفتم از ماه اول، از طرف خداوند این پیغام به من رسید:

\* وقتی پادشاه مصر در سال 588 ق.م. لشکری برای آزاد سازی اورشلیم فرستاد، نیوکنصر موقتاً دست از محاصره اورشلیم برداشت و نیروهای مصر را شکست داد. منظور حزقیال از بلزوی شکسته مصر در این آیه همین شکست است.

در زیر شاخه‌هایش، گله‌ها و رمه‌ها بچه می‌زایند. تمام قوم‌های بزرگ جهان زیر سایه او بودند.<sup>7</sup> او بزرگ و زیبا بود و ریشه‌هایش در آب فرو رفته بودند.<sup>8</sup> این درخت از هر درخت دیگری در باغ خدا بلندتر و زیباتر بود. شاخه‌های هیچ درخت صنوبری مثل شاخه‌های آن نبود و جوانه‌های هیچ درختی به جوانه‌های آن نمی‌رسید.<sup>9</sup> بسبب عظمتی که من به او بخشیده بودم، تمام درختان باغ عدن به او حسادت می‌کردند.<sup>10</sup>

«ای مصر، تو در میان درختان عدن (یعنی ممالک جهان)، بسیار باشکوه و عظیم هستی، ولی همراه همه ممالک دیگر به قعر دنیای مردگان سرنگون خواهی شد و در میان ممالکی قرار خواهی گرفت که آنها را پست شمرده، با شمشیر کشتی.»  
خداوند می‌فرماید: «این است عاقبت پادشاه مصر و تمام قوم او.»

### تشبیه مصر به تمساح

در سال دوازدهم تبعیدمان، در روز اول ماه دوازدهم، این پیغام از جانب خداوند به من رسید:

## 32

«ای انسان خاکی، برای پادشاه مصر ماتم بگیر و به او بگو: «تو در میان قوم‌های جهان خود را یک شیر ژبان می‌دانی، درحالی که شبیه تمساحی هستی که در رود نیل می‌گردی و آنها را گل‌آلود می‌کنی.»  
«خداوند می‌فرماید: «لشگری بزرگ می‌فرستم تا تو را به دام من انداخته، به ساحل بکشند.<sup>4</sup> من تو را در آنجا روی خشکی رها می‌کنم تا بمیری. تمام پرندگان و جانوران وحشی بر سر تو می‌ریزند و تو را خورده، سیر می‌شوند.<sup>5</sup> تمام تپه‌ها را از گوشت تو می‌پوشانم و از استخوانهایت دره‌ها را پر می‌سازم.<sup>6</sup> از خون تو زمین را سیراب می‌کنم و با آن کوه‌ها را می‌پوشانم و دره‌ها را لبریز می‌گردانم.<sup>7</sup> وقتی تو را خاموش کردم، پرده‌ای بر آسمان می‌کشم و ستاره‌ها را تاریک می‌گردانم، آفتاب را با ابرها می‌پوشانم و نور ماه بر تو نمی‌تابد.<sup>8</sup> بلی، سراسر مملکت تو تاریک می‌گردد. حتی ستارگان درخشان آسمان تو نیز تاریک می‌شوند.»

«وقتی تو را از بین ببرم، دل بسیاری از قوم‌های دور دست که هرگز آنها را ندیده‌ای، محزون می‌شود.<sup>9</sup> بلی، بسیاری از ممالک هراسان می‌شوند و پادشاهان آنها بسبب آنچه که بر سرت می‌آورم بشدت می‌ترسند. وقتی شمشیر خود را در برابر آنها تاب

خداوند می‌فرماید: «اکنون مصر، این درخت بلند، مغرور و متکبر شده است و خود را از دیگران بهتر و برتر می‌داند و سر به فلک کشیده است،<sup>11</sup> پس، او را بدست یک قوم نیرومند تسلیم می‌کنم تا او را بسزای شرافتش برسند. من خودم او را سرنگون می‌کنم.<sup>12</sup> لشکر بیگانه‌ای\* که مایه وحشت و دلهره قوم‌هاست می‌آید و او را قطع می‌کند و به زمین می‌اندازد. شاخه‌های شکسته آن در اطراف کوه‌ها، دره‌ها و رودخانه‌ها پخش و پراکنده می‌شود. تمام کسانی که در زیر سایه‌اش بودند آن را به همان حال افتاده، می‌گذارند و از آنجا می‌روند.<sup>13</sup> پرندگان، بر تنه آن لانه می‌کنند و حیوانات وحشی در میان شاخه‌های بزرگ آن می‌خوابند.<sup>14</sup> این درس عبرتی است برای قوم‌های قوی و کامیاب، تا مغرور نشوند؛ زیرا همه محکوم به مرگ هستند و مثل تمام مردم دیگر به دنیای مردگان می‌روند.»

«وقتی مصر سقوط کند دریاها را برمی‌انگیزانم تا برایش ماتم گیرند و از حرکت باز ایستند. لبنان را سیامیوش می‌کنم و تمام درختان، پژمرده می‌شوند.<sup>16</sup> وقتی مصر و تمام کسانی را که مانند وی هستند به دنیای مردگان بفرستم، قومه‌ها از صدای افتادش وحشت خواهند کرد. تمام درختان عدن، مرغوبترین و بهترین درختان لبنان که همیشه سیراب بودند، وقتی ببینند که مصر هم در دنیای مردگان در کنار آنهاست، خوشحال خواهند شد.<sup>17</sup> تمام هم‌پیمانان او نیز که در زیر سایه‌اش بودند

\* منظور «بابل» است.

24 و 25 «بزرگان عیلام در آنجا خفته‌اند و قبرهای مردم عیلام که با شمشیر کشته شده‌اند، گرداگرد ایشان است. این مردانی که در زمان حیات خود باعث ترس قومها می‌شدند، حال، با خجالت و رسوایی به قعر دنیای مردگان رفته، در کنار کشته‌شدگان قرار گرفته‌اند.

26 «بزرگان ماشک و توبال در آنجا خفته‌اند و قبرهای مردمانشان گرداگرد ایشان است. این مردانی که زمانی در دل همه رعب و وحشت ایجاد می‌کردند، حال با رسوایی مرده‌اند. 27 آنها مانند سرداران نامور که با سلاحها، شمشیرها و سپرهای خود، با شکوه فراوان به خاک سپرده می‌شوند، دفن نشده‌اند بلکه مثل اشخاص عادی دفن شده و به دنیای مردگان رفته‌اند، زیرا در زمان حیات خود باعث رعب و وحشت بودند.

28 «تو نیز ای پادشاه مصر، از پای در آمده، به کسانی که با رسوایی کشته شده‌اند، ملحق خواهی شد.

29 «ادوم نیز با پادشاهان و بزرگان در آنجا است. آنها نیز با وجود عظمت و قدرتشان به قعر دنیای مردگان رفته و در کنار کسانی که با رسوایی کشته شده‌اند قرار گرفته‌اند.

30 «تمام بزرگان شمال و همه صیدونی‌ها در آنجا هستند؛ مردانی که زمانی با قدرت خود مایه وحشت و هراس مردم بودند، حال، با خجالت و رسوایی به قعر دنیای مردگان رفته و در کنار کشته‌شدگان قرار گرفته‌اند.»

31 خداوند می‌فرماید: «وقتی پادشاه مصر با سپاه خود به دنیای مردگان برسد به این دلخوش خواهد شد که تنها او نبوده که با تمام سپاهش کشته شده است. 32 هر چند من پادشاه مصر را مایه رعب و وحشت ساختم، ولی او و تمام سپاهش از پای درآمده، به کسانی که با رسوایی کشته شده‌اند ملحق خواهند شد.»

### مسئولیت دیدهبان

خداوند در پیغامی دیگر به من فرمود:

33 «ای انسان خاکی، به قوم خود بگو که اگر

دهم، به وحشت می‌افتند. در روزی که سقوط کنی همه آنها از ترس جان خود خواهند لرزید.»

11 خداوند به پادشاه مصر می‌فرماید: «شمشیر پادشاه بابل بر تو فرود می‌آید. 12 با سپاه بزرگ بابل که مایه وحشت قومهاست، تو را از بین می‌برم. غرور تو درهم می‌شکند و قومت هلاک می‌شوند. 13 تمام گله‌ها و رمه‌های را که در کنار آنها می‌چرند، از بین می‌برم و دیگر انسان یا حیوانی نخواهد بود که آن آنها را گل‌آلود سازد. 14 پس آبهای مصر شفاف و روان و مثل روغن زیتون صاف خواهند بود؛ این را من که خداوند هستم می‌گویم. 15 هنگامی که مصر را ویران کنم و هر آنچه در آن است از بین ببرم، آنگاه او خواهد دانست که من خداوند هستم.» 16 خداوند می‌فرماید: «برای بدبختی و انوهِ مصر گریه کنید. بگذارید همه قومها برای آن و ساکنانش ماتم گیرند.»

### دنیای مردگان

17 دو هفته بعد پیغامی دیگر از جانب خداوند به من رسید:

18 «ای انسان خاکی، برای مردم مصر و سایر قوم‌های بزرگ گریه کن و آنها را به دنیای مردگان بفرست. 19 ای مصر، تو به زیبایی خود افتخار می‌کنی، ولی بدان که به دنیای مردگان خواهی رفت و در کنار انانی که حقیر می‌شمردی قرار خواهی گرفت. 20 مصری‌ها نیز مانند بقیه کسانی که با شمشیر کشته شده‌اند، خواهند مرد. همه آنها از دم شمشیر خواهند گشت. 21 وقتی همراه همپیمانانش به دنیای مردگان وارد شود، جنگاوران بزرگ خواهند گفت که مصر و همپیمانانش آمده‌اند تا در کنار کسانی که تحقیر کرده و کشته‌اند قرار گیرند.

22 «بزرگان آشور در آنجا خفته‌اند و قبرهای مردم آشور که همه با شمشیر کشته شده‌اند، گرداگرد ایشان است. 23 قبرهای آنها در قعر دنیای مردگان است و همپیمانانشان در اطراف ایشان قرار دارند. این مردانی که زمانی در دل بسیاری ترس و وحشت ایجاد می‌کردند، حال مرده‌اند.

<sup>13</sup> «من می‌گویم که آدم درستکار زنده می‌ماند. ولی اگر گناه کند و انتظار داشته باشد کارهای خوب گذشته‌اش او را نجات دهد، باید بداند که هیچکدام از کارهای خوب او به یاد آورده نخواهد شد؛ وی را برای گناهانش هلاک می‌کنم.<sup>14</sup> هنگامی که به شخص شرور بگویم که می‌میرد و او از گناهانش دست بکشد و به راستی و انصاف عمل کند،<sup>15</sup> یعنی اگر آنچه را که گرو گرفته است، پس بدهد؛ مالی را که زنده است، به صاحبش برگرداند؛ در راه راست قدم بردارد و بدی نکند؛ در اینصورت، حتماً زنده خواهد ماند و خواهد مرد.<sup>16</sup> هیچ یک از گناهان گذشته‌اش به حساب نخواهد آمد و او زنده خواهد ماند، زیرا به خوبی و راستی روی آورده است.

<sup>17</sup> «بیا وجود این، قوم تو می‌گویند که خداوند بی‌انصاف است! ولی بی‌انصافی از جانب آنهاست، نه از جانب من!<sup>18</sup> چون باز هم به شما می‌گویم که اگر شخص درستکار به گناه و بدی روی بیاورد، خواهد مرد.<sup>19</sup> ولی اگر شخص شرور از بدی و شرارت خود دست بکشد و به راستی عمل کند، زنده خواهد ماند.<sup>20</sup> بیا وجود این، می‌گویید که خداوند عادل و بانصاف نیست. ای بنی‌اسرائیل، بدانید که من هر یک از شما را مطابق اعمالش داوری خواهم کرد.»

### خبر سقوط اورشلیم

<sup>21</sup> ۲۱ سال دوازدهم تبعیدمان، در روز پنجم از ماه دهم، شخصی که از اورشلیم فرار کرده بود، نزد من آمد و گفت: «شهر بدست دشمن افتاده است!»<sup>22</sup> عصر روز قبل، یعنی یک روز پیش از آمدن این شخص، خداوند زبانم را باز کرده بود. پس، روز بعد که او آمد توانستم دوباره حرف بزنم.<sup>23</sup> سپس این پیغام بر من نازل شد:  
<sup>24</sup> «ای انسان خاکی، بازماندگان پراکنده یهودا که در میان شهرهای ویران شده بسر می‌برند، می‌گویند: «ابراهیم فقط یک نفر بود، باوجود این صاحب تمام مملکت شد! پس ما که تعدادمان زیاد است مسلماً خواهیم توانست به آسانی آن را پس بگیریم!»<sup>25</sup> به

لشکری به جنگ یک مملکت بفرستم و مردم آن مملکت هم یک دیدبان انتخاب کنند،<sup>3</sup> و آن دیدبان وقتی نزدیک شدن سپاه دشمن را ببیند شبپور خطر را بصدا درآورد و به ایشان خبر دهد،<sup>4</sup> آنگاه اگر کسی شبپور خطر را بشنود و به آن توجه نکند و بدست دشمن کشته شود، خورش به گردن خودش خواهد بود.<sup>5</sup> چون با وجودی که صدای شبپور را شنید به آن اهمیت نداد، پس خودش مقصر است. اگر او به اخطار توجه می‌کرد، جانش را نجات می‌داد.<sup>6</sup> ولی اگر دیدبان ببیند که سپاه دشمن می‌آید، اما شبپور خطر را نوازاد و به قوم خبر ندهد، او مسئول مرگ ایشان خواهد بود. آنها در گناهانشان می‌میرند. ولی من آن دیدبان را مسئول مرگ آنان خواهم دانست.

<sup>7</sup> «ای انسان خاکی، من تو را به دیدبانی قوم اسرائیل تعیین کرده‌ام. پس به آنچه که می‌گویم، گوش کن و از طرف من به ایشان خبر بده.<sup>8</sup> وقتی به شخص شرور بگویم: «تو خواهی مرد!»، و تو به او هشدار ندهی تا از راه بد خود بازگشت کند، آنگاه آن شخص شرور در گناهش خواهد مرد، ولی تو را مسئول مرگ او خواهم دانست.<sup>9</sup> اما اگر به او خبر دهی تا از راه بد خود بازگشت نماید و او این کار را نکند، وی در گناه خودش خواهد مرد، ولی تو دیگر مسئول نخواهی بود.»

<sup>10</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی به قوم اسرائیل بگو: شما می‌گویید: «گناهان ما برای ما یک بار سنگین است. بسبب گناه، ضعیف و ناتوان شده‌ایم، پس چطور می‌توانیم زنده بمانیم؟»<sup>11</sup> به ایشان بگو خداوند می‌فرماید: «به حیات خود قسم، من از مردن شخص شرور خشنود نمی‌شوم، بلکه از این خشنود می‌شوم که شخص شرور از راه‌های بد خود بازگشت کند و زنده بماند. ای اسرائیل، بازگشت کنید! از راه‌های بد خود بازگشت کنید! چرا بمیرید؟»<sup>12</sup> زیرا اگر مرد درستکار بطرف گناه برگردد، اعمال نیکش او را نجات نخواهد داد. اگر شخص شرور هم توبه کند و از گناهانش دست بکشد، گناهان گذشته او باعث هلاکتش نمی‌شود.

شما ای شبانان اسرائیل، که بجای چرانیدن گله‌ها خودتان را می‌پرورانید. آیا وظیفهٔ شبان چرانیدن گوسفندان نیست؟ شما شیر آنها را می‌نوشید، از پشمشان برای خود لباس می‌دوزید، گوسفندان پرورای را می‌کشید و گوشنتان را می‌خورید، اما گله را نمی‌چرانید.<sup>4</sup> از ضعف‌ها نگهداری ننموده‌اید و از مریضان پرستاری نکرده‌اید، دست و پا شکسته‌ها را شکسته‌بندی ننموده‌اید، بدنبال آنهایی که از گله جا مانده و گم شده‌اند نرفته‌اید. در عوض، با زور و ستم بر ایشان حکمرانی کرده‌اید. پس چون شبان و سرپرست نداشتند، پراکنده و آواره شده‌اند. هر جانوری که از راه برسد، آنها را می‌درد. گوسفندان من در کوه‌ها، تپه‌ها و روی زمین سرگردان شدند و کسی نبود که به فکر آنها باشد و دنبالشان برود.

<sup>7</sup> «پس، ای شبانان، به کلام من که خداوند هستم گوش کنید! <sup>8</sup> به حیات خود قسم، چون شما شبانان واقعی نبودید و گلهٔ مرا رها کردید و گذاشتید خوراک جانوران بشوند و به جستجوی گوسفندان گمشده نرفتید، بلکه خود را پروراندید و گذاشتید گوسفندان من از گرسنگی بمیرند، <sup>9</sup> پس، من بزد شما هستم و برای آنچه که بر سر گله‌ام آمده، شما را مسئول می‌دانم. گله را از دست شما می‌گیرم تا دیگر نتوانید خود را بی‌پرورانید. گوسفندانم را از چنگ شما نجات می‌دهم تا دیگر آنها را نخورید.

<sup>11</sup> «من که خداوند هستم می‌گویم که من خودم به جستجوی گوسفندانم می‌روم و از آنها نگهداری می‌کنم. <sup>12</sup> مثل یک شبان واقعی مراقب گله‌ام خواهم بود و گوسفندانم را از آن نقاطی که در آن روز تاریک و ابری پراکنده شده بودند جمع کرده، برمی‌گردانم. <sup>13</sup> از میان سرزمینها و قومها آنان را جمع می‌کنم و به سرزمین خودشان، اسرائیل باز می‌آورم و روی کوه‌ها و تپه‌های سرسبز و خرم اسرائیل، کنار رودخانه‌ها آنها را می‌چرانم. <sup>14</sup> بله، بر روی تپه‌های بلند اسرائیل، چراگاه‌های خوب و پر آب و علف به آنها می‌دهم. آنجا در صلح و آرامش می‌خوابند و در چراگاه‌های سبز و خرم کوه می‌چرند. <sup>15</sup> من خود شبان گوسفندانم خواهم بود و

ایشان بگو خداوند می‌فرماید: «شما گوشت را با خون می‌خورید، بت می‌پرستید و آدم می‌کشید. آیا خیال می‌کنید به شما اجازه می‌دهم صاحب این سرزمین شوید؟ <sup>6</sup> ای آدمکش‌ها، ای بت‌پرست‌ها، ای زناکاران، آیا شایسته هستید که صاحب این سرزمین شوید؟»

<sup>27</sup> «به حیات خود قسم، آنهایی که در شهرهای ویران شده بسر می‌برند با شمشیر کشته می‌شوند. آنانی که در صحرا ساکنند، خوراک جانوران وحشی می‌شوند و کسانی که در قلعه‌ها و غارها هستند با بیماری می‌میرند. <sup>28</sup> این سرزمین را متروک و ویران می‌گردانم و به غرور و قدرت آن پایان می‌دهم. آبادی‌های کوهستانی اسرائیل چنان ویران می‌شوند که حتی کسی از میان آنها عبور نخواهد کرد. <sup>29</sup> وقتی مملکت اسرائیل را بسبب گناهان ساکنانش خراب کنم، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.

<sup>30</sup> «ای انسان خاکی، قوم تو وقتی در کنار در خانه‌های خود و در کنار دیوار شهر جمع می‌شوند در بارهٔ تو می‌گویند: "بیباید نزد او برویم و گوش بدهیم که از طرف خداوند به ما چه می‌گوید." <sup>31</sup> آنگاه می‌آیند و در حضور تو می‌نشینند و گوش می‌دهند. ولی قصدشان این نیست که آنچه من به ایشان می‌گویم، انجام دهند. آنها فقط به زبان، مرا می‌پرستند، ولی در عمل در پی منافع خود هستند. <sup>32</sup> تو برای ایشان مطربی هستی که با ساز و آواز دلنشین آنها را سرگرم می‌کنی. حرف‌هایت را می‌شنوند، ولی به آنها عمل نمی‌کنند. <sup>33</sup> اما وقتی همهٔ سخنانی که گفته‌ای واقع شوند، که البته واقع خواهند شد، آنگاه خواهند دانست که یک نبی در میان ایشان بوده است.»

### شبانان و گوسفندان

این پیغام از طرف خداوند به من رسید: **34** «ای انسان خاکی، کلام مرا که برضد شبانان، یعنی رهبران قوم اسرائیل است بیان کن و از جانب من که خداوند هستم به ایشان بگو: «وای بر

و حیوانات وحشی به آنان حمله‌ور نخواهند شد. در امنیت بسر خواهند برد و هیچکس ایشان را نخواهد ترسانید.<sup>29</sup> به قوم زمینی حاصلخیز خواهم داد تا دیگر از گرسنگی تلف نشوند و دیگر در بین قومهای بیگانه سرفاکنده نگردند.»

<sup>30</sup> خداوند می‌فرماید: «به این طریق همه خواهند دانست که من، خداوند بنی‌اسرائیل، پشتیبان ایشان می‌باشم و آنان قوم من هستند.<sup>31</sup> ای گله من و ای گوسفندان چراگاه من، شما قوم من هستید و من خدای شما.»

### پیشگویی بضد دوم

پیغام دیگری از جانب خداوند به من رسید:

## 35

«ای انسان خاکی، رو به کوه سعیر بایست و بضد ساکنانش پیشگویی کن و بگو:

<sup>3</sup> «خداوند می‌فرماید: من بضد شما هستم و سرزمین شما را بکلی ویران و متروک خواهم کرد.<sup>4</sup> شهرهایتان را خراب و ویران خواهم نمود تا بدانید که من خداوند هستم.<sup>5</sup> شما دائم با اسرائیل دشمنی کرده‌اید. وقتی بنی‌اسرائیل در مصیبت بودند و بسبب گناهانشان مجازات می‌شدند، شما هم در کشتار آنها شریک گشتید.<sup>6</sup> به حیات خود قسم، حال که از خونریزی لذت می‌برید، من هم خون شما را می‌ریزم.<sup>7</sup> کوه سعیر را ویران و متروک می‌کنم و تمام کسانی را که از آن عبور کنند از بین می‌برم.<sup>8</sup> کوه‌ها، تپه‌ها، دره‌ها و رودخانه‌هایتان را از اجساد کشته‌شدگان با شمشیر پر می‌سازم.<sup>9</sup> سرزمین شما را برای همیشه ویران می‌کنم و شهرهایتان دیگر هرگز آباد نخواهند شد تا بدانید که من خداوند هستم.

<sup>10</sup> «با اینکه من در سرزمین اسرائیل و یهودا هستم، ولی شما گفته‌اید این دو قوم مال ما هستند و ما سرزمین آنها را به تصرف خود درمی‌آوریم.<sup>11</sup> پس، به حیات خود قسم، خشم و حسد و کینه‌ای را که نسبت به قوم من داشتید تلافی خواهم کرد. هنگامی که شما را مجازات کنم، بنی‌اسرائیل خواهند دانست که بسبب آنچه که بر سر ایشان آورده‌اید شما را مجازات کرده‌ام.<sup>12</sup> شما نیز خواهید دانست که من سخنان

آنها را در آرامش و امنیت خواهم خوابانید. دنبال گوسفندان جا مانده از گله و گم‌شده خواهم رفت و آنها را باز خواهم آورد. دست و پا شکسته‌ها را، شکسته‌بندی خواهم کرد و بیماران را معالجه خواهم نمود. ولی گوسفندان قوی و فربه را از بین می‌برم، زیرا من به انصاف داوری می‌کنم.

<sup>17</sup> «ای گله من، من بین شما داوری کرده، گوسفند را از بز و خوب را از بد جدا خواهم کرد.<sup>18</sup> بعضی از شما بهترین علفهای مرتع را می‌خورید و مابقی را نیز لگدمال می‌کنید. آب زلال را می‌نوشید و بقیه را با پا گل‌آلود می‌نمایید.<sup>19</sup> برای گوسفندان من چیزی جز چراگاه‌های پایمال شده و آبهای گل‌آلود باقی نمی‌گذارد.

<sup>20</sup> بنابراین من خود، بین شما گوسفندان فربه و شما گوسفندان لاغر داوری خواهم کرد.<sup>21</sup> چون شما گوسفندان لاغر را کنار می‌زنید و از گله دور می‌کنید.<sup>22</sup> پس، من خود گوسفندانم را نجات می‌دهم تا دیگر مورد آزار قرار نگیرند. من بین گوسفندان خود داوری می‌کنم و خوب را از بد جدا می‌نمایم.<sup>23</sup> شبانی بر ایشان خواهم گماشت که ایشان را بچرانند، یعنی خدمتگزار خود داود را. او از ایشان مواظبت خواهد کرد و شبان ایشان خواهد بود.<sup>24</sup> من که خداوند هستم، خدای ایشان خواهم بود و خدمتگزارم داود، بر ایشان سلطنت خواهد کرد. من که خداوند هستم، این را گفته‌ام.<sup>25</sup> با ایشان عهد می‌بندم که ایشان را در امنیت نگاه دارم. حیوانات خطرناک را از مملکت آنها بیرون می‌رانم تا قوم من بتوانند حتی در بیابان و جنگل هم بدون خطر بخوابند.<sup>26</sup> قوم خود و خانه‌هایشان را که در اطراف کوه من است برکت خواهم داد. بارشهای برکت را بر آنها خواهم بارانید و باران را بموقع برای آنها خواهم فرستاد.<sup>27</sup> درختان میوه و مزرعه‌ها پر بار خواهند بود و همه در امنیت زندگی خواهند کرد. وقتی زنجیر اسارت را از دست و پای ایشان باز کنم و آنان را از چنگ کسانی که ایشان را به بند کشیده بودند برهانم، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.<sup>28</sup> دیگر هیچ قومی آنها را غارت نخواهد کرد

برکت خواهم داد.<sup>10</sup> در سراسر اسرائیل، جمعیت شما را افزایش می‌دهم و شهرهای خراب شده را بنا نموده، آنها را پر از جمعیت می‌کنم.<sup>11</sup> نه فقط مردم، بلکه گله‌های گاو و گوسفند شما را هم زیاد می‌سازم. شهرهای شما مثل گذشته آباد خواهند شد و من شما را بیش از پیش برکت داده، کامیاب خواهم ساخت. آنوقت خواهید دانست که من خداوند هستم.<sup>12</sup> ای اسرائیل که قوم من هستید، من شما را به سرزمین‌تان باز می‌گردانم تا بار دیگر در آن ساکن شوید. آن سرزمین متعلق به شما خواهد بود و دیگر نخواهم گذاشت فرزندان شما از قحطی بمیرند.»

<sup>13</sup> خداوند می‌فرماید: «قوم‌های دیگر به شما طعنه می‌زنند و می‌گویند: «اسرائیل سرزمینی است که ساکنان خود را می‌بلعد!»<sup>14</sup> ولی من که خداوند هستم، می‌گویم که آنها دیگر این سخنان را بر زبان نخواهند آورد، زیرا مرگ و میر در اسرائیل کاهش خواهد یافت.<sup>15</sup> آن قومها دیگر شما را سرزنش و مسخره نخواهند کرد، چون دیگر قومی گناهکار و عصیانگر نخواهد بود. این را من که خداوند هستم می‌گویم.»

<sup>16</sup> پیغام دیگری از جانب خداوند بر من نازل شد: <sup>17</sup> «ای انسان خاکی، وقتی بنی‌اسرائیل در سرزمین خودشان زندگی می‌کردند، آن را با اعمال زشت خود نجس نمودند. رفتار ایشان در نظر من مثل پک پارچه کثیف و نجس بود.<sup>18</sup> مملکت را با آدمکشی و بت‌پرستی آلوده ساختند. به این دلیل بود که من خشم خود را بر ایشان فرو ریختم.<sup>19</sup> آنان را به سرزمینهای دیگر تبعید کردم و به این طریق ایشان را به سبب تمام اعمال و رفتار بدشان مجازات نمودم.<sup>20</sup> اما وقتی در میان ممالک پراکنده شدند، باعث بی‌حرمتی نام قدوس من گشتند، زیرا قومهای دیگر در بارهٔ ایشان گفتند: «اینها قوم خدا هستند که از سرزمین خود رانده شده‌اند.»<sup>21</sup> من به فکر نام قدوس خود هستم که شما آن را در بین قومهای دیگر بی‌حرمت کرده‌اید.

<sup>22</sup> «پس، به قوم اسرائیل بگو من که خداوند هستم می‌گویم شما را دوباره به سرزمین‌تان باز

کفرآمیز شما را شنیده‌ام که گفته‌اید سرزمین قوم اسرائیل خراب شده و ما آنها را خواهیم بلعد.<sup>13</sup> شما بصد من سخنان تکبرآمیز بسیار گفته‌اید و من همهٔ آنها را شنیده‌ام!»

<sup>14</sup> خداوند به اهالی سعیر می‌فرماید: «وقتی سرزمین شما را ویران کنم، تمام مردم جهان شادی خواهند کرد.<sup>15</sup> هنگامی که سرزمین من اسرائیل ویران شد شما خوشحال شدید و اکنون من برای ویران شدن سرزمین شما شادی می‌کنم! ای کوه سعیر، ای سرزمین ادم، شما بکلی ویران خواهید شد. آنوقت همه خواهید دانست که من خداوند هستم!»

### برکت خدا بر اسرائیل

36 «ای انسان خاکی، برای اسرائیل پیشگویی کن و بگو که به این پیغامی که از جانب خداوند است گوش دهند:

<sup>2</sup> «دشمنانت به تو اهانت کرده، بلندبهای قدیمی شما را از آن خودشان می‌دانند.<sup>3</sup> از هر طرف شما را تارومار کرده، به سرزمین‌های مختلف برده‌اند و شما مورد ملامت و تمسخر آنان قرار گرفته‌اید.<sup>4</sup> پس ای اسرائیل، به کلام من که خداوند هستم گوش فراده! به کوه‌ها و تپه‌ها، وادی‌ها و دره‌ها، مزارع و شهرهایی که مدنهایت بوسیلهٔ قوم‌های خدانشناس همسایهٔ شما ویران شده و مورد تمسخر قرار گرفته‌اند، می‌گویم: خشم من بصد این قومها، بخصوص ادم، شعله‌ور شده است، چون زمین مرا با شادی و با اهانت به قوم من، تصرف نمودند.

<sup>6</sup> «پس، ای حزقیال، پیشگویی کن و به کوه‌ها و تپه‌ها، به وادی‌ها و دره‌های اسرائیل بگو که خداوند می‌فرماید: من از اینکه قومهای همجوارتان شما را تحقیر کرده‌اند سخت خشمگین هستم.<sup>7</sup> من خودم به شما قول می‌دهم که این قومها مورد تحقیر قرار خواهند گرفت.<sup>8</sup> ولی در سرزمین اسرائیل درختان دوباره سبز خواهند شد و برای شما که قوم من هستید میوه خواهند آورد و شما به سرزمین خویش باز خواهید گشت.<sup>9</sup> من همراه شما هستم و وقتی زمین را شیار کرده، در آن بذر بپاشید، شما را

آورده‌ام. من که خداوند هستم این را گفته‌ام و بدان عمل می‌کنم.»  
<sup>37</sup>خداوند می‌فرماید: «من بار دیگر دعاهای قوم اسرائیل را اجابت خواهم کرد و ایشان را مثل گله<sup>38</sup> گوسفند زیاد خواهم نمود. <sup>38</sup>شهرهای متروکشان از جمعیت مملو خواهد گشت درست مانند روزهای عید که اورشلیم از گوسفندان قربانی، پر می‌شد. آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

### دره<sup>37</sup> استخوانهای خشک

قدرت خداوند وجود مرا دربرگرفت و روح او مرا به دره‌ای که پر از استخوانهای خشک بود، برد. استخوانها در همه جا روی زمین پخش شده بودند. او مرا در میان استخوانها گردانید. <sup>37</sup>بعد به من گفت: «ای انسان خاکی، آیا این استخوانها می‌توانند دوباره جان بگیرند و انسانهای زنده‌ای شوند؟» گفتم: «ای خداوند، تو می‌دانی.» آنگاه به من فرمود که به استخوانها بگویم: «ای استخوانهای خشک به کلام خداوند گوش دهید! <sup>5</sup>او می‌گوید: من به شما جان می‌بخشم تا دوباره زنده شوید. <sup>8</sup>گوشت و پی به شما می‌دهم و با پوست، شما را می‌پوشانم. در شما روح می‌دمم تا زنده شوید. آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم.»

<sup>7</sup>آنچه را که خداوند فرموده بود به استخوانها گفتم. ناگهان سروصدایی برخاست و استخوانهای هر بدن به یکدیگر پیوستند! <sup>8</sup>سپس در حالیکه نگاه می‌کردم، دیدم گوشت و پی بر روی استخوانها ظاهر شد و پوست، آنها را پوشانید. اما بدنها هنوز جان نداشتند. <sup>9</sup>خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی به روح بگو از چهار گوشه<sup>39</sup> دنیا بیاید و به بدنهای این کشته‌شدگان بدمد تا دوباره زنده شوند.» <sup>10</sup>سپس همانطور که خداوند به من امر فرموده بود گفتم و روح داخل بدنها شد و آنها زنده شده، ایستادند و لشکری بزرگ تشکیل دادند.

<sup>11</sup>سپس خداوند معنی این رؤیا را به من فرمود: «این استخوانها قوم اسرائیل هستند؛ آنها می‌گویند: «ما بصورت استخوانهای خشک شده در آمده‌ایم و

می‌گردانم، ولی این کار را نه بخاطر شما بلکه بخاطر نام قدوس خود می‌کنم که شما در میان قومه‌ها آن را بی‌حرمت نموده‌اید. <sup>23</sup>عظمت نام خود را که شما آن را در میان قوم‌های دیگر بی‌حرمت کردید، در میان شما آشکار خواهم ساخت، آنگاه مردم دنیا خواهند دانست که من خداوند هستم. <sup>24</sup>من شما را از میان قومهای دیگر جمع کرده، به سرزمین‌تان باز می‌گردانم. <sup>25</sup>آنگاه آب پاک بر شما خواهم ریخت تا از بی‌پرسی و تمام گناهان دیگر پاک شوید. <sup>26</sup>به شما قلبی تازه خواهم داد و روحی تازه در باطن شما خواهم نهاد. دل سنگی و نامطیع را از شما خواهم گرفت و قلبی نرم و مطیع به شما خواهم داد. <sup>27</sup>روح خود را در شما خواهم نهاد تا احکام و قوانین مرا اطاعت نمایید.

<sup>28</sup>«شما در سرزمین اسرائیل که به اجدادتان دادم ساکن خواهید شد. شما قوم من می‌شوید و من خدای شما. <sup>29</sup>شما را از همه<sup>30</sup> گناهانتان پاک می‌کنم و غله<sup>30</sup> فراوان به شما داده، به قطعی پایان می‌دهم. <sup>30</sup>میوه<sup>30</sup> درختان و محصول مزارعتان را زیاد می‌کنم تا دیگر بعلت قطعی مورد تمسخر قومهای همجوار قرار نگیرید. <sup>31</sup>آنگاه گناهان گذشته<sup>31</sup> خود را به یاد خواهید آورد و برای کارهای زشت و قبیحی که کرده‌اید از خود متفقر و بیزار خواهید شد. <sup>32</sup>ولی بدانید که این کار را بخاطر شما نمی‌کنم. پس ای قوم اسرائیل، از کارهایی که کرده‌اید، خجالت بکشید!»

<sup>33</sup>خداوند می‌فرماید: «وقتی گناهانتان را پاک سازم، دوباره شما را به وطنتان اسرائیل می‌آورم و ویرانه‌ها را آباد می‌کنم. <sup>34</sup>زمین‌ها دوباره شیار خواهند شد و دیگر در نظر رهگذران بایر نخواهند بود؛ <sup>35</sup>و آنها خواهند گفت: «این زمینی که ویران شده بود، اکنون همچون باغ عدن شده است! شهرهای خراب دوباره بنا گردیده و دورشان حصار کشیده شده و پر از جمعیت گشته‌اند.» <sup>36</sup>آنگاه تمام قومهای همجاری که هنوز باقی مانده‌اند، خواهند دانست من که خداوند هستم شهرهای خراب را آباد کرده و در زمینهای متروک محصول فراوان به بار

آورد. <sup>25</sup> آنها در سرزمینی که پدرانشان زندگی کردند، ساکن می‌شوند، یعنی همان سرزمینی که به خدمتگزارم یعقوب دادم. خود و فرزندان و نوه‌هایشان، نسل اندر نسل، در آنجا ساکن خواهند شد. خدمتگزارم داود تا به ابد پادشاه آنان خواهد بود. <sup>26</sup> من با ایشان عهد می‌بندم که تا به ابد ایشان را در امنیت نگه دارم. من آنها را در سرزمینشان مستقر کرده، جمعیتشان را زیاد خواهم نمود و خانه مقدس خود را تا به ابد در میان ایشان قرار خواهم داد. <sup>27</sup> خانه من در میان ایشان خواهد بود و من خدای ایشان خواهم بود و آنها قوم من. <sup>28</sup> وقتی خانه مقدس من تا ابد در میان ایشان برقرار بماند، آنگاه سایر قومها خواهند دانست من که خداوند هستم قوم اسرائیل را برای خود انتخاب کرده‌ام.»

### پیشگویی بحد جوج

این پیغام نیز از جانب خداوند به من رسید:

**38** «ای انسان خاکی، رو به سرزمین ماجوج که در سمت شمال است بایست و بحد جوج، پادشاه ماشک و نوبال پیشگویی کن. به او بگو که خداوند می‌فرماید: «من بحد تو هستم. انقلاب در چانه‌ات می‌گذارم و تو را به سوی هلاکت می‌کشم. سربازان پیاده و سواران مسلح تو بسیج شده، سپاه بسیار بزرگ و نیرومندی تشکیل خواهند داد. کپارس، گوش، و فوط هم با تمام سلاحهای خود به تو خواهند پیوست. <sup>6</sup> تمام لشکر سرزمین جومر و توجرمه از شمال، و نیز بسیاری از قومهای دیگر، به تو ملحق خواهند شد. <sup>7</sup> ای جوج، تو رهبر آنها هستی، پس آماده شو و تدارک جنگ ببین!

<sup>8</sup> «پس از یک مدت طولانی از تو خواسته خواهد شد که نیروهای خود را بسیج کنی. تو به سرزمین اسرائیل حمله خواهی کرد، سرزمینی که مردم آن از اسارت سرزمین‌های مختلف بازگشته و در سرزمین خود در امنیت ساکن شده‌اند؛ <sup>9</sup> ولی تو و تمام هم‌پیمانانت سپاهی بزرگ تشکیل خواهید داد و مثل طوفانی سهمگین بر آنها فرود خواهید آمد و مانند ابری سرزمین اسرائیل را خواهید پوشاند.»

همه امیدهایمان بر باد رفته است.» <sup>12</sup> ولی تو به ایشان بگو که خداوند می‌فرماید: «ای قوم من اسرائیل، من قیرهای اسارت شما را که در آنها دفن شده‌اید می‌کشایم و دوباره شما را زنده می‌کنم و به مملکت اسرائیل بازمی‌گردانم. <sup>13</sup> اسرانجام، ای قوم من، خواهید دانست که من خداوند هستم. <sup>14</sup> روح خود را در شما قرار می‌دهم و شما بار دیگر احیا شده، به وطن خودتان بازمی‌گردید. آنوقت خواهید دانست من که خداوند هستم به قولی که داده‌ام عمل می‌کنم.»

### اتحاد یهودا و اسرائیل

<sup>15</sup> این پیغام نیز از طرف خداوند بر من نازل شد:

<sup>16</sup> «یک عصا بگیر و روی آن این کلمات را بنویس: «یهودا و قبیایل متحد او». بعد یک عصای دیگر بگیر و این کلمات را روی آن بنویس: «بقیه قبیایل اسرائیل». <sup>17</sup> هر دو آنها را بهم چسبان تا مثل یک عصا در دستت باشند. <sup>18</sup> <sup>19</sup> <sup>20</sup> سپس دستت را بلند کن تا همه ببینند و به ایشان بگو که خداوند می‌فرماید: «من قبیایل اسرائیل را به یهودا ملحق می‌سازم و آنها مثل یک عصا در دستم خواهند بود.»

<sup>21</sup> «سپس بایشان بگو که خداوند می‌فرماید: «قوم اسرائیل را از میان قومها جمع می‌کنم و از سراسر دنیا ایشان را به وطن خودشان بازمی‌گردانم <sup>22</sup> تا بصورت یک قوم واحد درآیند. یک پادشاه بر همه ایشان سلطنت خواهد کرد. دیگر به دو قوم تقسیم نخواهند شد، <sup>23</sup> و دیگر با بت‌پرستی و سایر گناهان، خودشان را آلوده نخواهند ساخت. من ایشان را از همه گناهانشان پاک می‌سازم و نجات می‌دهم. آنگاه قوم واقعی من خواهند شد و من خدای ایشان خواهم بود. <sup>24</sup> خدمتگزار من داود\*، پادشاه ایشان خواهد شد و آنها یک رهبر خواهند داشت و تمام دستورات و قوانین مرا اطاعت نموده، خواسته‌هایم را بجا خواهند

\* در این آیه و نیز آیه 25، منظور از «داود»، مسیح موعود است که می‌بایست از نسل داود به دنیا بیاید.

درشت و آتش و گوگرد با تو و با تمام سربازان و همپیمانانت خواهم جنگید.<sup>23</sup> به این طریق عظمت و قدوسیت خویش را به همه قومهای جهان نشان خواهم داد و آنها خواهند دانست که من خداوند هستم.»

39 «ای انسان خاکی، باز در باره جوج پیشگویی کن و بگو: «ای جوج که پادشاه ماشک و توبال هستی، خداوند میگوید من بصد تو هستم. تو را از راهی که میروی باز میگردانم و از شمال بطرف کوههای اسرائیل میآورم. تسلاهای سپاهیان را از دستهایشان میاندازم. تو و تمام سپاه عظیمت در کوهها خواهید مرد. شما را نصیب لاشخورها و جانوران میگردانم. کُر صحرا از پای درخواهد آمد. من که خداوند هستم این را گفته‌ام.»<sup>6</sup> بر ماجوج و تمام همپیمانانت که در سواحل در امنیت زندگی میکنند، آتش می‌بارانم و آنها خواهند دانست که من خداوند هستم.»

7 «به این طریق نام قدوس خود را به قوم خود اسرائیل می‌شناسانم و دیگر نمی‌گذارم نام قدوس من بی‌حرمت شود. آنگاه قومها خواهند دانست که من خداوند، خدای قدوس قوم اسرائیل هستم.»<sup>8</sup> خداوند می‌گوید: «آن روز دآوری خواهد رسید و همه چیز درست به همان طریقی که گفته‌ام اتفاق خواهد افتاد.»

9 «ساکنان شهرهای اسرائیل از شهر خارج شده، تمام سلاحهای شما را یعنی سپرها، کمانها، تیرها، نیزه‌ها و چماقها را برای سوزاندن جمع خواهند کرد و این برای هیزم هفت سال کافی خواهد بود.<sup>10</sup> این سلاحهای جنگی تا هفت سال آتش آنها را تأمین خواهد کرد. از صحرا هیزم نخواهند آورد و از جنگل چوب نخواهند برید، چون این سلاحها احتیاج آنها را از لحاظ هیزم رفع خواهد کرد. قوم اسرائیل غارتکنندگان خود را غارت خواهند نمود.» خداوند این را فرموده است.

11 خداوند می‌فرماید: «من در اسرائیل در "وادی عابران"، که در شرق دریای مرده قرار دارد، برای جوج و تمام سپاهیان او گورستان بزرگی درست

10 خداوند می‌فرماید: «در آن هنگام تو نقشه‌های پلیدی در سر خواهی پروراند؛<sup>11</sup> و خواهی گفت: «اسرائیل یک مملکت بی‌دفاع است و شهرهایش حصار ندارند! به جنگ آن می‌روم و این قوم را که در کمال امنیت و اطمینان زندگی می‌کنند، از بین می‌برم!<sup>12</sup> به آن شهرهایی که زمانی خراب بودند، ولی اینک آباد گشته و از مردمی پر شده‌اند که از سرزمینهای دیگر بازگشته‌اند، حمله می‌کنم و غنایم فراوان بدست می‌آورم و بسیاری را اسیر می‌کنم. زیرا اکنون اسرائیل گاو و گوسفند و ثروت بسیار دارد و مرکز تجارت دنیا است.»<sup>13</sup> «مردم سبا و ددان، و تجار توشیش به تو خواهند گفت: «آیا با سپاه خود آمده‌ای تا طلا و نقره و اموال ایشان را غارت کنی و حیواناتشان را با خود ببری؟»

14 خداوند به جوج می‌فرماید: «زمانی که قوم من در مملکت خود در امنیت زندگی کنند، تو بر می‌خیزی و<sup>15</sup> با سپاه عظیم خود از شمال می‌آیی و مثل ابر زمین را می‌پوشانی. این، در آینده دور اتفاق خواهد افتاد. من تو را به جنگ سرزمین خود می‌آورم، ولی بعد در برابر چشمان همه قومها تو را از میان برمی‌دارم تا به همه آنها قدوسیت خود را نشان دهم و تا آنها بدانند که من خدا هستم.»

17 خداوند می‌فرماید: «تو همانی که منتهای پیش توسط خدمتگزارانم یعنی انبیای اسرائیل در بارهات پیشگویی کرده، گفتم که بعد از آنکه سالهای بسیار بگذرد، تو را به جنگ قوم خود خواهد آورد.<sup>18</sup> اما وقتی برای خراب کردن مملکت اسرائیل بیایی، خشم من افروخته خواهد شد.<sup>19</sup> من با غیرت و غضب گفته‌ام که در آن روز در اسرائیل زلزله مهیبی رخ خواهد داد.<sup>20</sup> و در حضور من تمام حیوانات و انسانها خواهند لرزید. صخره‌ها تکان خواهند خورد و حصارها فرو خواهند ریخت.<sup>21</sup> من که خداوند هستم می‌گویم تو را ای جوج، به هر نوع ترسی گرفتار خواهم ساخت و سربازان تو به جان هم افتاده، یکدیگر را خواهند کشت!<sup>22</sup> من با شمشیر، مرض، طوفانهای سهمگین و سیل‌آسا، تگرگ‌های

گذاشتم دشمنانشان ایشان را نابود کنند.<sup>24</sup> رویم را از ایشان برگرداندم و آنان را به سزای گناهان و اعمال زشتشان رساندم.»

<sup>25</sup> خداوند می‌فرماید: «ولی اینک به اسارت قوم خود پایان می‌دهم و بر ایشان رحم می‌کنم و غیرتی را که برای نام قدوس خود دارم نشان خواهم داد.»<sup>26</sup> وقتی آنها بار دیگر در وطن خود دور از تهدید دیگران در امنیت ساکن شوند آنگاه دیگر به من خیانت نخواهند کرد و سرافکنده نخواهند شد.<sup>27</sup> آنان را از سرزمینهای دشمنانشان به وطن باز می‌گردانم و بدین ترتیب، بوسیلهٔ ایشان به قومها نشان می‌دهم که من قدوس هستم.<sup>28</sup> آنگاه قوم من خواهند دانست که من خداوند، خدای ایشان هستم و این منم که آنان را به اسارت می‌فرستم و باز می‌گردانم و نمی‌گذارم حتی یک نفر از آنها در سرزمین بیگانه باقی بماند.<sup>29</sup> من روح خود را بر آنها می‌ریزم و دیگر هرگز روی خود را از ایشان بر نمی‌گردانم. من که خداوند هستم این را گفته‌ام.»

### محوطهٔ خانهٔ خدا

در سال بیست و پنجم تبعیدمان، یعنی **40** چهارده سال بعد از تسخیر اورشلیم، در روز دهم از ماه اول سال بود که قدرت خداوند وجودم را فراگرفت.<sup>2</sup> او در رؤیا مرا به سرزمین اسرائیل برد و روی کوهی بلند قرار داد. از آنجا بناهایی در مقابل خود دیدم که شبیه یک شهر بود.<sup>3</sup> وقتی مرا نزدیکتر برد، مردی را دیدم که مثل برنز می‌درخشید و کنار دروازهٔ خانهٔ خدا ایستاده بود. او یک ریسمان و یک چوب اندازمگیری در دست داشت.

<sup>4</sup> آن مرد به من گفت: «ای انسان خاکی، نگاه کن، گوش بده و هر چه به تو نشان می‌دهم، به خاطر بسپار، زیرا برای همین منظور به اینجا آورده شده‌ای. سپس نزد قوم اسرائیل برگرد و ایشان را از آنچه که دیده‌ای باخبر ساز.»

### دروازهٔ شرقی حیاط بیرونی

می‌کنم بطوری که راه عابران را مسدود خواهد ساخت. جوج و تمام سپاهیان در آنجا دفن خواهند شد و نام آن وادی به «درهٔ سپاهیان جوج» تبدیل می‌گردد.

<sup>12</sup> هفت ماه طول خواهد کشید تا قوم اسرائیل جنازه‌ها را دفن کنند و زمین را پاک سازند.<sup>3</sup> تمام اسرائیلی‌ها جمع خواهند شد و اجساد را دفن خواهند کرد. این روز پیروزی من، برای اسرائیل روزی فراموش نشدنی خواهد بود.<sup>14</sup> پس از پایان این هفت ماه، عده‌ای تعیین می‌شوند تا در سراسر زمین بگردند و اجساد را که باقی مانده‌اند پیدا کنند و دفن نمایند تا زمین کاملاً پاک شود.<sup>15</sup> هر وقت آنها استخوان انسانی را ببینند، علامتی کنارش می‌گذارند تا دفن‌کنندگان بیابند و آن را به «درهٔ سپاهیان جوج» ببرند و در آنجا دفن کنند.<sup>16</sup> (در آن محل شهری به نام این سپاهیان خواهد بود.) به این ترتیب، زمین بار دیگر پاک خواهد شد.<sup>17</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، تمام پرندگان و جانوران را صدا کن و به آنها بگو که خداوند می‌گوید: «بیایید و قربانی‌ای را که برای شما آماده کرده‌ام بخورید. به کوه‌های اسرائیل بیایید و گوشت بخورید و خون بنوشید! <sup>18</sup> گوشت جنگاوران را بخورید و خون رهبران جهان را بنوشید که مانند قوچها، بره‌ها، بزها و گاوهای پرواری ذبح شده‌اند.<sup>19</sup> آنقدر گوشت بخورید تا سیر شوید و آنقدر خون بنوشید تا مست گردید! این جشن قربانی را من برایتان ترتیب داده‌ام!<sup>20</sup> به مهمانی من بیایید و بر سر سفره‌ام گوشت اسبان، سواران و جنگاوران را بخورید! من که خداوند هستم این را می‌گویم.»

### بازگشت اسرائیل

<sup>21</sup> خداوند می‌فرماید: «در میان قومها جلال و عظمت خود را به این طریق نشان خواهم داد. همه مجازات شدن جوج را خواهند دید و خواهند دانست که این کار من است.<sup>22</sup> قوم اسرائیل نیز خواهند دانست که من خداوند، خدای ایشان هستم.<sup>23</sup> قومها پی‌خواهند برد که قوم اسرائیل بسبب گناهان خود تبعید شده بودند، زیرا به خدای خود خیانت کرده بودند. پس من نیز روی خود را از آنان برگرداندم و

<sup>7</sup>سپس، از راه ورودی انتهای اتاق بزرگ، وارد حیاط شدیم. دورتادور حیاط سی اتاق ساخته شده بود. جلو این اتاقها پیادهرو سنگرشی وجود داشت،<sup>18</sup> که دورتادور حیاط را می‌پوشاند. سطح این حیاط بیرونی از سطح حیاط داخلی پایین‌تر بود.<sup>19</sup> روبروی دروازه شرقی، دروازه دیگری قرار داشت که رو به حیاط داخلی باز می‌شد. او فاصله بین دو دروازه را اندازه گرفت، این فاصله پنجاه متر بود.

### دروازه شمالی

<sup>20</sup>سپس، آن مرد بطرف دروازه شمالی که رو به حیاط بیرونی باز می‌شد، رفت و آن را اندازه گرفت.<sup>21</sup> در اینجا هم در هر طرف سالن دروازه، سه اتاق نگهبانی بود و اندازشان درست مثل اندازه اتاقهای دروازه شرقی بود. طول محوطه دروازه مجموعاً بیست و پنج متر، عرض آن از بالای یک اتاق نگهبانی تا بالای اتاق مقابل دوازده متر و نیم بود.<sup>22</sup> اتاق بزرگ، پنجره‌ها، تزیینات دیوارهای این دروازه مانند دروازه شرقی بود. در اینجا نیز هفت پله در جلو دروازه قرار داشت و اتاق بزرگ نیز در انتهای سالن دروازه بود.

<sup>23</sup>مقابل دروازه شمالی هم مثل دروازه شرقی، دروازه دیگری وجود داشت که به حیاط داخلی باز می‌شد. فاصله بین این دو دروازه نیز پنجاه متر بود.

### دروازه جنوبی

<sup>24</sup>بعد مرا به دروازه سمت جنوب برد و قسمت‌های مختلف آن را اندازه گرفت؛ اندازه آن درست اندازه دروازه‌های دیگر بود.<sup>25</sup> مانند دروازه‌های دیگر، یک سالن داشت و در دیوارهایش چند پنجره بود. طول محوطه این دروازه مانند بقیه بیست و پنج متر و عرضش دوازده متر و نیم بود.<sup>26</sup> در اینجا نیز هفت پله بطرف دروازه بالا می‌رفت و دیوارهای داخل سالن با نقشهای نخل تزیین شده بودند.<sup>27</sup> روبروی دروازه، دروازه دیگری قرار داشت که به حیاط داخلی باز می‌شد. فاصله بین این دو دروازه نیز پنجاه متر بود.

<sup>5</sup>آن مرد با چوب اندازه‌گیری خود که سه متر\* بود شروع کرد به اندازه گرفتن حصار بیرونی خانه خدا که گرداگرد آن بود. بلندی حصار سه متر و ضخامت آن هم سه متر بود.<sup>6</sup> بعد مرا بطرف دروازه شرقی برد. از هفت پله بالا رفتیم و از دروازه داخل یک دالان سه متری شدیم.<sup>7-12</sup> از دالان که گذشتیم وارد سالنی شدیم که در هر طرف آن سه اتاق نگهبانی بود. مساحت هر یک از این اتاقها سه متر مربع بود. فاصله بین دیوارهای اتاقهای مجاور دو متر و نیم بود. در جلو هر یک از اتاقهای نگهبانی، دیوار کوتاهی به بلندی نیم متر و ضخامت نیم متر وجود داشت. در انتهای سالن، دالان سه متری دیگری به پهنای شش متر و نیم وجود داشت. بلندی هر لنگه در آن دو متر و نیم بود. این دالان به یک اتاق بزرگ که روبروی خانه خدا بود، منتهی می‌شد. طول این اتاق از شرق به غرب چهار متر بود. و دیوارهای انتهای آن که در دو طرف راه ورودی به حیاط خانه خدا قرار داشتند، هر یک به ضخامت یک متر بودند.

<sup>3</sup>سپس، او پهنای سقف سالن را اندازه گرفت یعنی از دیوار انتهای یک اتاق نگهبانی تا دیوار انتهای اتاق نگهبانی روبرو. این فاصله دوازده متر و نیم بود.<sup>14</sup> سپس او اتاق انتهای سالن را که رو به حیاط خانه خدا باز می‌شد، اندازه گرفت. طول آن از شمال به جنوب ده متر بود.<sup>15</sup> فاصله بین دیوار بیرونی دروازه تا دیوار انتهای اتاق بزرگ مجموعاً بیست و پنج متر بود.<sup>16</sup> تمام دیوارهای انتهای اتاقها و نیز دیوارهای بین آنها، دارای پنجره‌های مشبک بودند. تمام دیوارهای داخل سالن با نقشهای نخل تزیین شده بودند.

### حیاط بیرونی

\* در نسخه اصلی واحد به ذراع داده شده است. هر ذراع حدود نیم متر است. اندازه‌هایی که در این کتاب داده شده تقریبی است.

### اتاقهای مخصوص قربانی

<sup>38</sup> از اتاق بزرگ دروازه شمالی دری به یک اتاق دیگر باز می‌شد که در آنجا گوشت قربانی‌ها را پیش از آنکه به قربانگاه ببرند، می‌شستند.<sup>39</sup> در هر طرف اتاق بزرگ، دو میز بود که حیوانات را برای قربانی سوختی، قربانی گناه و قربانی جرم روی آنها سر می‌پریدند.<sup>40</sup> بیرون اتاق بزرگ نیز چهار میز قرار داشت که در دو طرف راه ورودی دروازه شمالی قرار گرفته بودند.<sup>41</sup> پس روبه‌هم رفته هشت میز بود، چهار میز در داخل و چهار میز در بیرون که حیوانات قربانی را روی آنها ذبح می‌کردند.<sup>42</sup> چهار میز سنگی نیز وجود داشت که چاقوها و لوازم دیگر قربانی را روی آنها می‌گذاشتند. طول و عرض هر یک از این میزها هفتاد و پنج سانتیمتر و بلندی آن نیم متر بود.<sup>43</sup> لاشه قربانی‌ها روی این میزها گذاشته می‌شد. دور تا دور دیوار اتاق بزرگ چنگک‌هایی به طول تقریبی ده سانتی متر کوبیده شده بود.

### اتاقهای کاهنان

<sup>44</sup> در حیاط داخلی، دو اتاق بود، یکی در کنار دروازه شمالی و رو به جنوب، دیگری در کنار دروازه جنوبی و رو به شمال.<sup>45</sup> او به من گفت: «اتاق کنار دروازه شمالی برای کاهنانی است که بر خانه خدا نظارت می‌کنند.<sup>46</sup> اتاق کنار دروازه جنوبی برای کاهنانی است که مسئول قربانگاه می‌باشند. این کاهنان از نسل صادوق هستند، زیرا از بین تمام لایبان فقط ایشان می‌توانند بحضور خداوند نزدیک شده، او را خدمت کنند.»

### خانه خدا

<sup>47</sup> سپس، آن مرد حیاط داخلی را اندازه گرفت، مساحت آن پنجاه متر مربع بود. خانه خدا در غرب آن واقع شده بود و قربانگاهی در جلو خانه خدا قرار داشت.<sup>48</sup> سپس مرا به اتاق ورودی خانه خدا آورد و دیوارهای دو طرف راه ورود به اتاق را اندازه گرفت. ضخامت هر یک دو متر و نیم بود. عرض راه ورودی هفت متر و

### دروازه جنوبی حیاط داخلی

<sup>28</sup> سپس، آن مرد مرا از راه دروازه جنوبی به حیاط داخلی برد. او محوطه این دروازه را هم اندازه گرفت. اندازه‌های آن مانند اندازه‌های دروازه‌های بیرونی بود.<sup>29,30</sup> اندازه اتاقهای نگهبانی، اتاق بزرگ و دیوارهای سالن نیز همان بود. چند پنجره در اتاقها نصب شده بود. مثل دروازه‌های دیگر، طول محوطه این دروازه بیست و پنج متر و پهنایش دوازده متر و نیم بود.<sup>31</sup> اتاق بزرگ آن رو به حیاط بیرونی باز می‌شد و دیوارهای سالن آن با نقشهای نخل تزئین شده بود. تفاوت این دروازه با بقیه این بود که بجای هفت پله، هشت پله بطرف بالا داشت.

### دروازه شرقی حیاط داخلی

<sup>32</sup> بعد مرا از راه دروازه شرقی به حیاط داخلی برد و محوطه آن را اندازه گرفت. اندازه آن مانند اندازه دروازه‌های دیگر بود.<sup>33</sup> اندازه اتاقهای نگهبانی، اتاق بزرگ و دیوارهای سالن نیز همان بود. چند پنجره نیز در اتاقها نصب شده بود. طول محوطه دروازه بیست و پنج متر، و پهنای آن دوازده متر و نیم بود.<sup>34</sup> اتاق بزرگ آن رو به حیاط بیرونی باز می‌شد و دیوارهای سالن آن با نقشهای نخل تزئین شده بود. جلو این دروازه، هشت پله قرار داشت.

### دروازه شمالی حیاط داخلی

<sup>35</sup> آنگاه آن مرد مرا به دروازه شمالی حیاط داخلی برد و آن را اندازه گرفت. اندازه‌های این دروازه نیز مانند اندازه‌های سایر دروازه‌ها بود.<sup>36</sup> در این قسمت نیز اتاقهای نگهبانی، اتاق بزرگ و دیوارهای تزئین شده در داخل سالن، و چندین پنجره وجود داشت. طول محوطه این دروازه هم بیست و پنج متر و پهنایش دوازده متر و نیم بود.<sup>37</sup> اتاق بزرگ آن روبروی حیاط بیرونی قرار داشت و دیوارهای سالن با نقشهای نخل تزئین شده بود. این دروازه هم هشت پله داشت.

زمین بود و با پهنای دو متر و نیم دورتادور خانه خدا را فرا گرفته بود. در دو طرف خانه خدا در حیاط داخلی، به فاصله ده متر دورتر از سکوها، یک سری اتاق به موازات اتاقهای مجاور خانه خدا ساخته شده بود.

<sup>12</sup> یک ساختمان در سمت غربی و روبروی حیاط خانه خدا قرار داشت که عرض آن سی و پنج متر، و طولش چهل و پنج متر و ضخامت دیوارهایش دو متر و نیم بود.

<sup>13</sup> سپس آن مرد از بیرون، طول خانه خدا را اندازه گرفت؛ اندازه آن پنجاه متر بود. در ضمن، از پشت دیوار غربی خانه خدا تا انتهای دیوار ساختمان واقع در غرب خانه خدا، که در واقع شامل حیاط پشتی خانه خدا و تمام عرض آن ساختمان می‌شد، پنجاه متر بود.<sup>14</sup> پهنای حیاط داخلی جلو خانه خدا نیز پنجاه متر بود.<sup>15</sup> او طول ساختمان واقع در سمت غربی خانه خدا را نیز اندازه گرفت. آن هم با احتساب دیوارهای دو طرفش، پنجاه متر بود.

اتاق ورودی خانه خدا، قدس و قدس الاقداس،<sup>16</sup> همه از کف تا پنجره‌ها روکش چوب داشتند. پنجره‌ها نیز پوشانده می‌شدند.<sup>17</sup> بر دیوارهای داخلی خانه خدا تا قسمت بالای درها نقشهای فرشته و نخل، بطور یک در میان، حکاکی شده بودند. هر کدام از فرشتگان دو صورت داشت: <sup>19</sup> و <sup>20</sup> یکی از دو صورت که شبیه صورت انسان بود رو به نقش نخل یک سمت، و صورت دیگر که مثل صورت شیر بود رو به نقش نخل سمت دیگر بود. دورتادور دیوار داخلی خانه خدا به همین شکل بود.

<sup>21</sup> چهارچوب درهای قدس مربع شکل بود و چهارچوب در قدس الاقداس نیز شبیه آن بود.<sup>22</sup> یک قربانگاه چوبی به ارتفاع یک متر و نیم و مساحت یک متر مربع، در آنجا قرار داشت. گوشه‌ها، پایه و چهار طرف آن همه از چوب بود. آن مرد با اشاره به قربانگاه چوبی به من گفت: «این میزی است که در حضور خداوند می‌باشد.»

<sup>23</sup> در انتهای راه ورودی قدس یک در بود و نیز در انتهای راه ورودی قدس الاقداس در دیگری وجود

عرض دیوارهای دو طرف آن هر یک، یک متر و نیم بود.<sup>49</sup> عرض این اتاق ورودی ده متر و طول آن از شرق به غرب شش متر بود. برای رفتن به این اتاق می‌بایست از ده پله بالا رفت. در طرفین راه ورودی، دو ستون قرار داشت.

41 آنگاه آن مرد مرا به اتاق اول خانه خدا یعنی قدس برد. او اول راه ورودی قدس را اندازه گرفت: از بیرون به داخل سه متر و پهنای آن پنج متر بود. دیوارهای طرفین آن هر یک به عرض دو متر و نیم بودند. بعد خود قدس را اندازه گرفت؛ طول آن بیست متر و عرض آن ده متر بود. سپس به اتاق اندرون که پشت قدس بود رفت و راه ورودی آن را اندازه گرفت؛ از بیرون به داخل یک متر و پهنای آن سه متر بود. دیوارهای طرفین آن هر یک به عرض یک متر و نیم بودند.<sup>4</sup> سپس اتاق اندرونی را اندازه گرفت؛ ده متر مربع بود. او به من گفت: «این قدس الاقداس است.»

بعد دیوار خانه خدا را اندازه گرفت. ضخامتش سه متر بود. دورتادور قسمت بیرونی این دیوار یک ردیف اتاق‌های کوچک به عرض دو متر وجود داشت.

<sup>76</sup> این اتاقها در سه طبقه ساخته شده و هر طبقه شامل سی اتاق بود. قسمت بیرونی دیوار خانه خدا بصورت پله بود و سقف اتاقهای طبقه اول و دوم به ترتیب روی پله اول و دوم قرار می‌گرفت. بطوری که اتاقهای طبقه سوم از اتاقهای طبقه دوم، و اتاقهای طبقه دوم از اتاقهای طبقه اول، بزرگتر بودند. بدین ترتیب سنگینی اتاقها روی پله‌ها قرار می‌گرفت و به دیوار خانه خدا فشار وارد نمی‌شد. در دو طرف خانه خدا در قسمت بیرونی اتاقها، پله‌هایی برای رفتن به طبقات بالا درست شده بود.

<sup>8-11</sup> ضخامت دیوار بیرونی این اتاقها دو متر و نیم بود. یک در از طرف شمال خانه خدا و یک در از طرف جنوب آن بسوی این اتاقها باز می‌شد. من متوجه شدم که دورتادور خانه خدا یک سکو، همکف با اتاقهای مجاور وجود داشت که سه متر بلندتر از

طول و عرض و شکل درهای خروجی این ساختمان درست مثل آن ساختمان شمالی بود.<sup>12</sup> در ابتدای راهرو، به موازات دیوار روبرو که بطرف شرق کشیده شده بود، دری برای ورود به اتاقها قرار داشت.

<sup>13</sup> آن مرد به من گفت: «این دو ساختمان شمالی و جنوبی که در دو طرف خانه خدا هستند، مقدس می‌باشند. در آنجا کاهنانی که بحضور خدا قربانی تقدیم می‌کنند، مقدس‌ترین هدایا را می‌خورند و هدایای آردی، قربانی‌های گناه و قربانی‌های جرم را در آنها می‌گذارند، زیرا این اتاقها مقدسند.<sup>14</sup> وقتی کاهنان بخواهند از خانه خدا بیرون بروند، باید پیش از رفتن به حیاط بیرونی، لباسهای خود را عوض کنند. آنها باید لباسهای مخصوص خدمت را از تن بیرون بیاورند، چون این لباسها مقدسند. پیش از ورود به آن قسمت‌هایی از ساختمان که به روی عموم باز است، باید لباس‌های دیگری بپوشند.»

#### اندازه محوطه خانه خدا

<sup>15</sup> آن مرد پس از اندازه گرفتن قسمت‌های داخلی خانه خدا، مرا از دروازه شرقی بیرون برد تا محوطه بیرون را هم اندازه بگیرد.<sup>16-20</sup> خانه خدا در یک محوطه مربع شکل محصور بود و طول هر حصار آن دوپست و پنجاه متر بود. این حصار دور خانه خدا برای این بود که محل مقدس را از محل عمومی جدا کند.

#### حضور پرجلال خدا

سپس آن مرد بار دیگر مرا به کنار **43** دروازه حیاط بیرونی که رو به مشرق بود آورد.<sup>21</sup> نگاهان حضور پرجلال خدای اسرائیل از مشرق پدیدار شد. صدای او مانند غرش آبهای خروشان بود و زمین از حضور پر جلالش روشن شد.<sup>22</sup> آنچه در این رؤیا دیدم شبیه رؤیایی بود که در کنار رود خابور دیده بودم و نیز رؤیایی که در آن، او را وقتی برای خراب کردن اورشلیم می‌آمد دیدم. سپس در حضور او به خاک افتادم<sup>4</sup> و در این هنگام حضور پر جلال خداوند از دروازه شرقی داخل خانه خدا شد.

داشت.<sup>24</sup> این درها دو لنگه داشتند و از وسط باز می‌شدند.<sup>25</sup> درهای قدس نیز مانند دیوارها با نقشهای فرشتگان و نخلها تزیین شده بودند. بر بالای قسمت بیرونی اتاق ورودی، یک سایبان چوبی قرار داشت.<sup>26</sup> بر دیوارهای دو طرف این اتاق نیز نقشهای نخل حکاکی شده بود، و پنجره‌هایی در آن دیوارها قرار داشت. اتاقهای مجاور خانه خدا نیز دارای سایبان بودند.

#### اتاقهای کاهنان

سپس، آن مرد مرا از خانه خدا به حیاط داخلی بازگرداند و بطرف اتاقهایی برد که در قسمت شمالی حیاط خانه خدا و نزدیک ساختمان غربی بود.<sup>27</sup> این اتاقها ساختمانی را بطول پنجاه متر و عرض بیست و پنج متر تشکیل می‌دادند. یک طرف این ساختمان رو به فضایی با عرض ده متر در امتداد طول خانه خدا، و طرف دیگرش رو به سنگفرش حیاط بیرونی بود. این ساختمان سه طبقه داشت و اتاقهای طبقه بالایی از اتاقهای طبقه پایینی عقبتر بودند.<sup>4</sup> جلو اتاقهای رو به شمال یک راهرو به عرض پنج متر و طول پنجاه متر وجود داشت و درهای ساختمان رو به آن باز می‌شد.<sup>5</sup> اتاقهای طبقه بالایی عقبتر و در نتیجه از اتاقهای طبقه پایینی تنگتر بودند.<sup>6</sup> اتاقهای طبقه سوم برخلاف سایر اتاقهای حیاط، ستون نداشتند و کوچکتر از اتاقهای طبقات زیرین بودند.

<sup>8,27</sup> اتاقهای شمالی که بطرف حیاط بیرونی بودند مجموعاً بیست و پنج متر طول داشتند یعنی به اندازه نصف طول ردیف اتاقهای داخلی که بطرف خانه خدا قرار داشت. ولی از انتهای ردیف کوتاهتر اتاقها یک دیوار به موازات اتاقهای دیگر کشیده شده بود.<sup>10,9</sup> از حیاط بیرونی در سمت شرق، یک در به این اتاقها باز می‌شد. در سمت جنوبی خانه خدا نیز ساختمان مشابهی که از دو ردیف اتاق تشکیل شده بود، وجود داشت. این ساختمان نیز بین خانه خدا و حیاط بیرونی قرار داشت.<sup>11</sup> این دو ردیف اتاقهای این ساختمان، مثل ساختمان شمالی، یک راهرو بود.

همین ترتیب روی سکوی دوم قرار گرفته بود. قربانی‌ها را روی سکوی سوم که چهار شاخ بر چهار گوشه آن بود می‌سوزانند.<sup>16</sup> هر ضلع سکوی سوم شش متر بود.<sup>17</sup> هر ضلع سکوی مربع شکل دوم هفت متر و ارتفاع لبه سکوی یک و دو بود. (فاصله لبه پایه تا سکوی اول، از هر طرف نیم متر بود.) در سمت شرقی قربانگاه پله‌هایی برای بالا رفتن از آن وجود داشت.

<sup>18</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، به آنچه می‌گویم توجه کن! وقتی این قربانگاه ساخته شد باید قربانی‌های سوختنی بر آن تقدیم شود و خون آنها روی قربانگاه پاشیده گردد.<sup>19</sup> برای این کار به کاهنانی که از قبیله لوی و از نسل صادوق هستند و می‌توانند برای خدمت بحضور من بیایند، یک گوساله برای قربانی گناه بده.<sup>20</sup> سپس، خودت مقداری از خونش را بردار و بر چهار شاخ قربانگاه و بر چهار گوشه سکوی میانی و لبه آن پاش. با این عمل، قربانگاه را طاهر ساخته، آن را تبرک می‌نمایی.<sup>21</sup> بعد گوساله‌ای را که برای قربانی گناه تقدیم شده بگیر و آن را در جای تعیین شده، بیرون از خانه خدا بسوزان.

<sup>22</sup> «روز دوم یک بز نر بی‌عیب برای قربانی گناه تقدیم کن تا قربانگاه با خون آن طاهر شود همانگونه که باخون گوساله طاهر شده بود.<sup>23</sup> وقتی این مراسم تطهیر را انجام دادی، یک گوساله و یک قوچ بی‌عیب از میان گله بگیر و آنها را قربانی کن.<sup>24</sup> آنها را بحضور من بیاور تا کاهنان روی آنها نمک پاشیده، آنها را بعنوان قربانی سوختنی تقدیم کنند.

<sup>25</sup> «تا هفت روز، هر روز یک بز نر، یک گوساله و یک قوچ از میان گله گرفته، آنها را بعنوان قربانی گناه تقدیم کن. همه آنها باید بی‌عیب باشند.<sup>26</sup> این کار را به منظور تبرک قربانگاه تا هفت روز انجام بده تا به این طریق قربانگاه طاهر و آماده شود.<sup>27</sup> بعد از این هفت روز، کاهنان باید قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی را که مردم می‌آورند، روی قربانگاه تقدیم کنند. آنگاه من از شما خشنود خواهم شد. این را من که خداوند هستم می‌گویم.»

<sup>5</sup> آنگاه روح خدا مرا از زمین بلند کرد و به حیاط داخلی آورد. حضور پر جلال خداوند خانه خدا را پر کرد.<sup>6</sup> صدای خداوند را شنیدم که از داخل خانه خدا با من صحبت می‌کرد. (مردی که قسمت‌های مختلف خانه خدا را اندازه می‌گرفت هنوز در کنار من ایستاده بود.)

<sup>7</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، اینجا جایگاه تخت سلطنت من و محل استقرار من است؛ در اینجا تا ابد در میان قوم اسرائیل ساکن خواهم بود. ایشان و پادشاهان ایشان بار دیگر با پرستش خدایان و ستونهای یادبود سلاطین خود، نام قفوس مرا بی‌حرمت نخواهند کرد.<sup>8</sup> آنها بتکده‌های خود را در کنار خانه من بنا کردند. فاصله بین من و بتهای آنان فقط یک دیوار بود و در آنجا بت‌های خود را می‌پرستیدند. چون با این اعمال قبیح خود نام مرا لک‌هزار کردند، من هم با خشم خود ایشان را هلاک نمودم.<sup>9</sup> حال، بت‌ها و ستونهای یادبود سلاطین را از خود دور کنید تا من تا ابد در میان شما ساکن شوم.

<sup>10</sup> «ای انسان خاکی، خانه خدا را که به تو نشان دادم برای قوم اسرائیل تشریح کن و ایشان را از نما و طرح آن آگاه ساز تا از همه گناهان خود خجل شوند.<sup>11</sup> اگر از آنچه که انجام داده‌اند، واقعاً شرم‌زده شدند، آنوقت تمام جزئیات ساختمان را برای ایشان شرح بده یعنی جزئیات درها، راه‌های ورودی و هر چیز دیگری که مربوط به آن می‌شود. همه مقررات و قوانین آن را برای ایشان بنویس.<sup>12</sup> این است قانون خانه خدا: تمام محوطه خانه خدا که بر فراز تپه بنا شده، مقدس است. بلی، قانون خانه خدا همین است.»

### قربانگاه

<sup>13</sup> اندازه‌های قربانگاه این است: بلندی پایه مربع شکل آن نیم متر و بلندی لبه دورتادور پایه یک و دو متر بود.<sup>14</sup> روی پایه، یک سکوی چهارگوش به بلندی یک متر قرار داشت که از هر طرف نیم متر با لبه پایه فاصله داشت. روی این سکو، سکوی دیگری به بلندی دو متر ساخته شده بود. این سکو هم از هر طرف نیم متر با لبه سکوی اول فاصله داشت.<sup>15</sup> سکوی سوم نیز به

### رهبر، لایوان، کاهنان

## 44

سپس، آن مرد مرا دوباره به دروازه شرقی حیاط بیرونی برد، ولی دروازه بسته بود.<sup>2</sup> خداوند به من گفت: «این دروازه باید همیشه بسته باشد و هرگز باز نشود. هیچکس از آن عبور نکند، زیرا من که خداوند، خدای اسرائیل هستم از آن داخل شده‌ام؛ پس باید بسته بماند.»<sup>3</sup> فقط «رهبر» می‌تواند در محوطه دروازه بنشیند و در حضور من خوراک مقدس بخورد. ولی او فقط از راه اتاق بزرگ واقع در انتهای دروازه می‌تواند وارد محوطه دروازه شود و از آن بیرون برود.»

<sup>4</sup> آنگاه آن مرد مرا از راه دروازه شمالی به جلو خانه خدا آورد. نگاه کردم و دیدم حضور پر جلال خداوند، خانه را پر کرد. به خاک افتادم و سجده کردم.<sup>5</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، به آنچه می‌بینی و می‌شنوی بدقت توجه نما و قوانین خانه خدا را که به تو می‌گویم مراعات کن. مواظب باش افراد ناشایست وارد خانه خدا نشوند.»<sup>6,7</sup> به قوم متمرد اسرائیل بگو که خداوند می‌فرماید: «ای بنی اسرائیل، شما هنگام تقدیم قربانی به من، اشخاص اجنبی ختنه نشده سرکش را به خانه من آورده و آن را آلوده کرده‌اید. پس علاوه بر همه گناهانتان، عهد مرا هم شکسته‌اید.»<sup>8</sup> وظایف مقدسی را که به شما سپرده بودم انجام نده‌اید، بلکه اجنبی‌ها را اجیر کرده‌اید تا امور مقدس خانه مرا اداره کنند.»

<sup>9</sup> خداوند می‌فرماید: «هیچ اجنبی ختنه نشده سرکشی حق ندارد داخل خانه مقدس من شود، حتی آن اجنبی‌هایی که در میان قوم اسرائیل زندگی می‌کنند!»<sup>10</sup> مردان قبیله لایوی باید تنبیه شوند، چون وقتی قوم اسرائیل از من دور شدند و بسوی بته‌ها روی آوردند، ایشان نیز مرا ترک کردند.<sup>11</sup> آنها می‌توانند در خانه خدا بعنوان نگهبان خدمت کنند و به کارهای آن رسیدگی نمایند. ایشان باید حیواناتی را که برای قربانی سوختنی آورده می‌شود، سر ببرند و آماده باشند تا به قوم کمک کنند.<sup>12</sup> ولی چون ایشان قوم

مرا به پرستش خدایان دیگر ترغیب نمودند و باعث شدند آنها در گناه غرق شوند، به این سبب من که خداوند هستم قسم می‌خورم که ایشان را تنبیه کنم.<sup>13</sup> آنها نباید به من نزدیک شوند و بعنوان کاهن مرا خدمت کنند. به هیچکدام از اشیاء مقدس من نباید دست بزنند. بدین ترتیب ایشان سزای گناهانی را که مرتکب شده‌اند می‌بینند و رسوا می‌شوند.<sup>14</sup> ایشان فقط بعنوان نگهبان در خانه من خدمت خواهند کرد و قوم را در کارهای عادی کمک خواهند نمود.

<sup>15</sup> «اما وقتی بنی اسرائیل بسبب بته‌ها مرا ترک کردند، از قبیله لایوی، فقط پسران صادق به خدمت کاهنی خود در خانه من ادامه دادند. بنابراین فقط اینها باید به حضور من بیایند و مرا خدمت کنند و قربانی‌ها را تقدیم نمایند.»<sup>16</sup> فقط ایشان به خانه من داخل خواهند شد و به قربانگاه من نزدیک خواهند شد. آنها در حضور من خدمت کرده، مراسم مرا بجا خواهند آورد.

<sup>17</sup> «وقتی بخواهند از دروازه وارد حیاط داخلی بشوند، باید فقط لباس کتانی بپوشند. به هنگام خدمت در حیاط داخلی یا در خانه خدا نباید هیچ لباس پشمی برتن داشته باشند.»<sup>18</sup> عامه‌ها و زیر جامه‌های ایشان باید از پارچه کتان باشد. چیزی که ایجاد عرق کند نباید بپوشند.<sup>19</sup> وقتی به حیاط بیرونی نزد قوم باز می‌گردند، باید لباس‌های خدمت را از تن خود درآورند و در اتاقهای مقدس بگذارند و لباس‌های دیگر بپوشند، مبدا قوم به لباس‌های مقدس آنها دست بزنند و صدمه‌ای ببینند.

<sup>20</sup> «آنها نباید موی سر خود را بتراشند یا موی بلند داشته باشند، بلکه باید آن را کوتاه کنند.»<sup>21</sup> وقتی کاهنی وارد حیاط داخلی می‌شود نباید شراب خورده باشد.<sup>22</sup> او مجاز است فقط با یک دختر یهودی باکره یا بیوه‌ای که شوهرش کاهن بوده ازدواج کند. او نمی‌تواند با زنی که طلاق داده شده ازدواج کند.

<sup>23</sup> «کاهنان باید فرق میان چیزهای مقدس و نامقدس، پاک و ناپاک را به قوم من تعلیم دهند.

<sup>24</sup> «کاهنان در مقام قاضی، باید اختلاف موجود میان قوم را حل و فصل کنند. هر حکمی که صادر کنند

خواهد بود. منازل کاهنانی که در خانه خدا خدمت کنند، و نیز خانه خدا در این قسمت از ملک مقدس ساخته خواهد شد. قسمت دیگر ملک مقدس، که آنهم دوازده کیلومتر و نیم طول و پنج کیلومتر عرض دارد باید برای محل سکونت لایبان که در خانه خدا خدمت می‌کنند اختصاص یابد.

<sup>6</sup> «کنار ملک مقدس یک قطعه زمین دیگر هم به طول دوازده کیلومتر و نیم و عرض دو کیلومتر و نیم در نظر گرفته شود. در این زمین، یک شهر برای قوم اسرائیل ساخته شود.

<sup>7</sup> «و قطعه زمین نیز برای «رهبر» تعیین شود، یکی در جوار غربی ملک مقدس و شهر، و دیگری در جوار شرقی آنها بطوری که طول هر یک از این دو قطعه زمین برابر مجموع عرض ملک مقدس و عرض شهر باشد. این زمین از شرق به غرب به موازات یکی از زمینهای قبایل اسرائیل باشد. <sup>8</sup> این دو قطعه زمین، سهم «رهبر» خواهد بود و رهبران، دیگر بر قوم ظلم نخواهند کرد بلکه تمام زمین باقی مانده را بطور مساوی بین قبایل اسرائیل تقسیم نموده، سهم هر قبیله را به خودشان واگذار خواهند کرد.»

<sup>9</sup> خداوند به رهبران اسرائیل می‌فرماید: «از غارت کردن و فریب دادن قوم من دست بکشید و ایشان را از میان ملک و خانه‌هایشان بیرون نکنید. همیشه با انصاف و درستکار باشید.

<sup>10</sup> «در معاملات خود تقلب نکنید بلکه از وزنه‌ها و میزانهای درست استفاده نمایید. <sup>11</sup> ایفه\* و بت\* باید به یک اندازه یعنی هر یک، یک دهم حومر که واحد اندازه گیری است باشند. <sup>12</sup> یک مثقال\*\* باید برابر بیست گراه و یک منا برابر شصت مثقال باشند.

#### هدایا و عیدها

باید بر اساس قوانین من باشد. کاهنان باید در تمام عیدهای مقدس، قوانین و دستورات مرا بجا آورند و مواظب باشند که حرمت روز سبت نگه داشته شود. <sup>25</sup> «کاهن نباید به بدن شخص مرده نزدیک شود و خود را نجس سازد. مگر آنکه آن بدن، جسد پدر یا مادرش، پسر یا دخترش، برادر یا خواهری که شوهر نداشته، باشد. <sup>26</sup> در این صورت، پس از طاهر شدن باید هفت روز صبر کند تا باز بتواند به وظایف خود در خانه خدا ادامه دهد. <sup>27</sup> روز اول که به سر کار خود باز می‌گردد و وارد حیاط داخلی و خانه خدا می‌شود، باید برای خود قربانی گناه تقدیم کند. این را من که خداوند هشتم می‌گویم.

<sup>28</sup> «کاهنان نباید ملک داشته باشند. چون من میراث و ملک ایشان هستم!

<sup>29</sup> «خوراک ایشان از هدایای آردی و قربانی‌های گناه و قربانی‌های جرم که قوم به خانه خدا می‌آورند تأمین می‌شود. هرکس هر چه به خداوند تقدیم نماید به کاهنان تعلق می‌گیرد.

<sup>30</sup> «توبه همه محصولات و تمام هدایی که به خداوند وقف می‌کنید مال کاهنان خواهد بود. توبه محصول غله‌هایتان را هم باید به کاهنان بدهید تا خداوند خانه‌هایتان را برکت دهد. <sup>31</sup> کاهنان نباید گوشت پرنده و حیوانی را که مرده یا بوسیله جانوری دریده شده، بخورند.

#### تقسیم زمین

45 «وقتی زمین میان قبایل اسرائیل تقسیم می‌شود، باید یک قسمت از آن بعنوان ملک مقدس به خداوند وقف گردد. این ملک باید طولش دوازده کیلومتر و نیم و عرضش ده کیلومتر باشد. تمام این ملک، مقدس خواهد بود. <sup>32</sup> <sup>33</sup> این ملک مقدس باید به دو قسمت مساوی تقسیم شود بطوریکه طول هر قسمت دوازده کیلومتر و نیم و عرض آن پنج کیلومتر باشد. در یکی از این دو قسمت، باید خانه خدا ساخته شود. مساحت خانه خدا دویست و پنجاه مترمربع باشد و زمین اطراف آن به عرض بیست و پنج متر خالی بماند. <sup>4</sup> این قسمت از زمین، تمام مقدس

\* «ایفه» ظرفی برای اندازه‌گیری جامدات و «بت» ظرفی برای اندازه‌گیری مایعات بود.

\*\* مثقال در زمان حزقیال حدود کر 11 گرم بود.

با هر قوچ تقدیم کند و نیز همراه هر ایفه آرد، یک هین\*\*\* روغن زیتون بدهد.<sup>25</sup> «روز پانزدهم ماه هفتم، عید سایه‌بانها را به مدت هفت روز جشن بگیرد. در طی هفت روز این عید نیز «هبر» باید قربانی گناه، قربانی سوختی، هدیه آردی و روغن تقدیم کند.»

46 خداوند می‌فرماید: «دروازه شرقی حیاط داخلی، شش روز هفته بسته باشد، ولی در روز سبت و روزهای اول ماه باز شود. رُ هبر از حیاط بیرونی وارد اتاق بزرگ محوطه دروازه شود و کنار چهارچوب دروازه بایستد و در حالی که کاهن، قربانی سوختی و قربانی سلامتی او را تقدیم می‌کند، در آستانه دروازه عبادت کند، سپس از دروازه خارج شود. دروازه تا غروب باز بماند. تقوم باید در روزهای سبت و روزهای اول ماه، جلو این دروازه خداوند را پرستش نمایند.<sup>4</sup> «قربانی‌های سوختی که رهبر در روزهای سبت به خداوند تقدیم می‌کند، شش بره بی‌عیب و یک قوچ بی‌عیب باشند.<sup>5</sup> هدیه آردی که او با هر قوچ تقدیم می‌کند، باید یک ایفه\* باشد، ولی برای بره‌ها هر مقدار هدیه که بخواهد می‌تواند بدهد. همراه هر ایفه آرد، یک هین روغن زیتون نیز تقدیم کند.<sup>6</sup> در روز اول ماه، یک گاو جوان بی‌عیب، شش بره و یک قوچ بی‌عیب بی‌آورد.<sup>7</sup> هدیه آردی که او با هر گاو تقدیم می‌کند باید یک ایفه باشد و برای هر قوچ نیز یک ایفه. ولی برای بره‌ها هر مقدار هدیه که بخواهد می‌تواند بدهد، همراه هر ایفه آرد، یک هین روغن زیتون نیز تقدیم کند.

<sup>8</sup> «هبر باید از راه اتاق بزرگ دروازه داخل شده، از همان راه نیز خارج شود. <sup>9</sup> اما هنگام عیدها، وقتی قوم برای عبادت خداوند می‌آیند، کسانی که از دروازه شمالی وارد خانه خدا می‌شوند باید از دروازه جنوبی خارج شوند و کسانی که از دروازه

15:14, 13 «میزان هدایایی که تقدیم می‌کنید بدین قرار است: یک شصتم از جو و گندمی که برداشت می‌کنید، یکصدم از روغنی که از درختان زیتون خود می‌گیرید، یک گوسفند از هر دویست گوسفندی که در چراگاه‌های اسرائیل دارید. اینها هدایای آردی و قربانی‌های سوختی و قربانی‌های سلامتی هستند که قوم باید برای کفاره گناهانشان تقدیم کنند. این را من که خداوند هستم می‌گویم.

<sup>16</sup> «قوم اسرائیل باید هدایای خود را به «هبر» بدهند. <sup>17</sup> وظیفه رهبر این است که به هنگام عیدهای اول ماه، روزهای سبت و سایر اعیاد، حیوانات قربانی سوختی، هدایای آردی و هدایای نوشیدنی را برای قوم آماده سازد. او باید قربانی گناه، هدایای آردی، قربانی سوختی و قربانی سلامتی را برای کفاره گناه قوم اسرائیل آماده سازد.»

<sup>18</sup> خداوند می‌فرماید: «در روز اول از ماه اول هر سال، برای تطهیر خانه خدا یک گاو جوان بی‌عیب قربانی کن. <sup>19</sup> کاهن مقداری از خون این قربانی گناه را گرفته، آن را بر چهارچوب در خانه خدا، بر چهار گوشه قربانگاه و بر چهار چوب دروازه حیاط داخلی بپاشد. <sup>20</sup> در روز هفتم همان ماه، برای هر کس که سهواً یا ندانسته مرتکب گناهی شده باشد نیز همین کار را بکن. بدین ترتیب خانه خدا تطهیر خواهد شد.

<sup>21</sup> «در روز چهاردهم همان ماه، عید پسح را به مدت هفت روز جشن بگیرد. در طی این هفت روز، فقط نان بدون خمیرمایه خورده شود. <sup>22</sup> در روز اول عید، رهبر باید برای رفع گناه خود و گناه تمام قوم اسرائیل، یک گاو قربانی کند. <sup>23</sup> در هر هفت روز عید، او باید قربانی سوختی برای تقدیم به خداوند تدارک ببیند. این قربانی، روزانه شامل هفت گاو و هفت قوچ بی‌عیب باشد. برای کفاره گناه هم هر روز یک بز نر قربانی شود. <sup>24</sup> رهبر باید یک ایفه\*\*\* هدیه آردی با هر گاو و یک ایفه هدیه آردی

\*\*\* هین: احتمالاً در حدود 4 لیتر بوده است.

\* نگاه کنید به 45: 11 و 24.

\*\*\* ایفه: واحد اندازه‌گیری. معادل 22 لیتر.

کند. اگر او بخواهد به پسرانش زمینی ببخشد باید از املاک خود بدهد.»  
 19 سپس، آن مرد از دری که کنار دروازه بود، مرا به اتاقهای مقدس کاهنان که رو به شمال بودند آورد. آنجا در انتهای سمت غربی اتاقها، او جایی را به من نشان داد<sup>20</sup> و گفت: «در اینجا کاهنان گوشت قربانی جرم و قربانی گناه را می‌پزند و با آردی که هدیه می‌شود نان درست می‌کنند. این کارها را در اینجا انجام می‌دهند تا چیزی از این قربانی‌های مقدس به حیاط بیرونی برده نشود و به قوم صدمه‌ای نرسد.»

21 22 پار دیگر مرا به حیاط بیرونی آورد و به هر یک از چهار گوشه حیاط برد. در هر گوشه حیاط، اتاق بزرگی به طول بیست متر و عرض پانزده متر دیدم.<sup>23</sup> دورتادور داخل این اتاق طاقچه‌ای سنگی چسبیده به دیوار با اجاقی در زیر آن قرار داشت که برای طبخ بکار می‌رفت.<sup>24</sup> او به من گفت: «خادمین خانه خدا قربانی‌هایی را که قوم تقدیم می‌کنند، در این اتاقها می‌پزند.»

### رودخانه‌ای که از خانه خدا جاری است

آن مرد بار دیگر مرا به راه ورودی خانه خدا آورد. دیدم رودخانه‌ای از زیر آستانه خانه خدا بطرف مشرق جاری است و از سمت راست خانه، یعنی از سمت جنوبی قربانی می‌گذرد.<sup>25</sup> سپس، مرا از راه دروازه شمالی از حیاط بیرون آورد و از آنجا دور زده، به دروازه شرقی حیاط بیرونی رفتم. در آنجا دیدم آب رودخانه از سمت جنوبی دروازه شرقی جاری بود.<sup>26</sup> آن مرد با چوب اندازه‌گیری خود پانصد متر در طول رودخانه بطرف شرق اندازه گرفت و در آنجا مرا با خود از آب عبور داد. آب در این نقطه از رودخانه به قوزک پلیم می‌رسید.<sup>27</sup> پانصد متر دیگر در طول رودخانه اندازه گرفت و باز به من گفت که از آن عبور کنم. این دفعه آب تا زانویم می‌رسید.<sup>28</sup> پانصد متر دورتر از آن آب تا کمرم می‌رسید. پانصد متر دیگر پیمود و این بار رودخانه بقدری عمیق بود که نمی‌توانستم از آن عبور کنم و مجبور بودم شناکنان از آن بگذرم.

جنوبی وارد شده‌اند باید از دروازه شمالی بیرون بروند. هیچ کس حق ندارد از دروازه‌ای که وارد شده خارج شود، بلکه باید از دروازه مقابل بیرون رود.<sup>10</sup> در این عیدها، رهبر باید همراه مردم باشد، وقتی آنها داخل می‌شوند او نیز داخل شود و وقتی خارج می‌شوند او هم خارج شود.

11 «بنابراین، در عیدها و جشن‌های مقدس، با هر گاو جوان یک ایفه آرد تقدیم شود و با هر قوچ هم یک ایفه؛ ولی برای بره‌ها هر مقدار که بخواهند می‌توانند هدیه کنند. همراه هر ایفه آرد، یک هین روغن زیتون نیز تقدیم شود.<sup>12</sup> هر وقت که رهبر بخواهد هدیه داوطلبانه تقدیم کند، خواه هدیه او قربانی سوختنی باشد و خواه قربانی سلامتی، باید دروازه شرقی حیاط داخلی برایش باز شود تا بتواند قربانی‌هایش را مثل قربانی‌های روز سبت تقدیم کند. بعد او باید از همان راه بیرون برود و پشت سر او دروازه بسته شود.

13 «هر روز صبح باید یک بره یک ساله بی‌عیب، بعنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم شود.<sup>14</sup> همچنین هر روز صبح هدیه آردی که از یک ششم ایفه آرد نرم و یک سوم هین روغن زیتون تشکیل شده باشد، تقدیم شود. این یک قانون دایمی است که هر روز صبح یک بره و هدیه آردی همراه با روغن زیتون بعنوان قربانی روزانه، به خداوند تقدیم شود.»

16 خداوند می‌فرماید: «اگر رهبر قطعه زمینی به یکی از پسرانش هدیه کند، آن زمین برای همیشه به او تعلق خواهد داشت.<sup>17</sup> ولی اگر به یکی از غلامانش زمینی ببخشد، آن غلام فقط می‌تواند آن زمین را تا زمان آزادی\*\* خود نگه دارد. بعد آن زمین باید به رهبر پس داده شود. دارایی رهبر فقط به پسرانش به ارث می‌رسد.<sup>18</sup> رهبر حق ندارد ملک افراد قوم را غصب نماید و ایشان را از میان ملک خودشان بیرون

\*\* آزادی غلامان هر پنجاه سال یکبار صورت می‌گرفت. نگاه کنید به لاویان 25: 8-55.

مرز میان دمشق و حمات قرار دارند پیش می‌رود و به شهر تیکن که در سرحد حوران است، ختم می‌شود.<sup>17</sup> پس مرز شمالی از دریای مدیترانه تا شهر عینون در شرق خواهد بود و حمات و دمشق در شمال آن قرار خواهند داشت.

<sup>18</sup> «مرز شرقی، از شهر عینون تا کوه حوران خواهد بود. سپس از آنجا به سمت غرب پیچیده در دماغه جنوبی دریای جلیل به رود اردن می‌رسد. از آنجا در امتداد رود اردن پیش می‌رود و از کنار دریای مرده گذشته به تمار می‌رسد و اسرائیل را از جلعاد جدا می‌کند. زمین حوران، دمشق و جلعاد در شرق آن قرار خواهند داشت.

<sup>19</sup> «مرز جنوبی از تمار تا چشمه‌های مریبوت قادش کشیده شده، از آنجا در مسیر رودخانه مرزی مصر امتداد یافته، به دریای مدیترانه می‌رسد.

<sup>20</sup> «مرز غربی از انتهای مرز جنوبی آغاز شده در امتداد دریای مدیترانه ادامه می‌یابد و به مرز شمالی ختم می‌شود.

<sup>21</sup> «زمین محدود میان این مرزها باید بین قبیایل اسرائیل تقسیم شود.<sup>22</sup> زمین را چون یک ارث برای خودتان و برای غریبان و خانواده‌های ایشان که در میان شما هستند، تقسیم نمایید. آنها باید از همان حقوق و مزایای شما اسرائیلی‌ها برخوردار باشند.<sup>23</sup> سهم این غریبه‌ها باید از زمینهای قبیله‌ای که در آن زندگی می‌کنند، به ایشان داده شود. این را من که خداوند هستم گفته‌ام.»

#### تقسیم سرزمین اسرائیل

این است اسامی قبیله‌ها و زمین سهم هر **48** یک از آنها: مرز شمالی زمین قبیله دان که همان مرز شمالی سرزمین می‌باشد، از دریای مدیترانه تا شهر حثلون، و از آنجا تا گذرگاه حمات، شهر عینون و مرز بین دمشق و حمات کشیده می‌شود. سهم قبیایل دیگر که بین مرز شرقی اسرائیل و دریای مدیترانه در غرب قرار می‌گیرد، به ترتیب از شمال به جنوب به شرح زیر است: اشیر، نفتالی، منسی، افرایم، روبین، یهوذا.

<sup>6</sup> او به من گفت آنچه را که دیده‌ام بخاطر بسپارم؛ بعد مرا از کنار آن رودخانه بازگرداند.<sup>7</sup> به هنگام بازگشت دیدم در دو طرف رودخانه درختان زیادی سبز شده‌اند!

<sup>8</sup> او به من گفت: «این رودخانه از میان بیابان و دره اردن به سمت شرق جاری است و به دریای مرده می‌ریزد و در آنجا آبهای شور را شفا می‌دهد و آنها را پاک و گوارا می‌گرداند.<sup>9</sup> هر چیزی که با آب این رودخانه تماس پیدا کند، زنده می‌شود. ماهیان دریای مرده بی‌نهایت زیاد می‌شوند، چون آبهای شفا می‌یابند. به هر جا که این آب جاری شود، در آنجا حیات پدید می‌آورد.<sup>10</sup> ماهیگیران در ساحل دریای مرده می‌ایستند و از عین جدی تا عین جلالیم مشغول ماهیگیری می‌شوند. ساحل آن پر از نوره‌های ماهیگیری خواهد شد که برای خشک شدن، آنها را جلو آفتاب پهن کرده‌اند. دریای مرده مثل دریای مدیترانه از انواع ماهیها پر خواهد شد.<sup>11</sup> ولی مردابها و باتلاقهای شفا نخواهند یافت، بلکه همانطور شور باقی خواهند ماند.<sup>12</sup> در سواحل دریای مرده انواع درختان میوه خواهند روید که برگهایشان هرگز پژمرده نخواهند شد و درختان همیشه پر میوه خواهند بود و هر ماه محصول تازه به بار خواهند آورد، چون با آب رودخانه‌ای که از خانه خدا جاری است، آبیاری خواهند شد. میوه آنها خوراک مقوی و برگهای آنها شفابخش خواهد بود.»

#### مرزهای سرزمین اسرائیل

<sup>13</sup> خداوند می‌فرماید: «سرزمین اسرائیل باید به این ترتیب میان دوازده قبیله اسرائیل تقسیم شود: به قبیله یوسف (افرایم و منسی) دو قسمت داده شود،<sup>14</sup> ولی به هر یک از قبیله‌های دیگر یک قسمت بطور مساوی داده شود. من برای پدرانان قسم خورده بودم که این زمین را به ایشان بدهم، پس، حال، این زمین ملک شما خواهد بود.

<sup>15</sup> «مرز شمالی از دریای مدیترانه تا شهر حثلون و از آنجا تا گذرگاه حمات و از آنجا تا شهر صدد ادامه می‌یابد،<sup>16</sup> سپس به سمت بیروته و سبرایم که در

<sup>20</sup> تمام این منطقه با ملک مقدس خداوند روی هم مربعی به ضلع دوازده کیلومتر و نیم تشکیل می‌دهند.

<sup>21,22</sup> زمینهای دو طرف این ناحیه مربع شکل به «رهبر» تعلق دارد. این زمینها از شرق به مرز شرقی اسرائیل و از غرب به مرز غربی آن محدود هستند، و از شمال به زمین یهودا و از جنوب به زمین بنیامین ختم می‌شوند.

<sup>23,27</sup> در جنوب زمین مخصوص، زمینهای سایر قبایل اسرائیل قرار دارند. سهم این قبایل که بین مرز شرقی اسرائیل و دریای مدیترانه در غرب قرار دارد به ترتیب از شمال به جنوب به شرح زیر است: بنیامین، شمعون، یساکار، زبولون، جاد.

<sup>28</sup> مرز جنوبی جاد از تامار تا چشمه‌های مریبوت قلدش کشیده شده، و از آنجا در مسیر رودخانه مرزی مصر امتداد یافته به دریای مدیترانه می‌رسد.

<sup>29</sup> خداوند می‌فرماید: «سرزمین اسرائیل باید به این ترتیب بین دوازده قبیله اسرائیل تقسیم شود.»

### دروازه‌های شهر

<sup>30,34</sup> شهر دوازده دروازه دارد و هر دروازه به نام یکی از قبایل اسرائیل نامیده می‌شود. طول هر یک از حصارهای شهر دو کیلومتر و دویست و پنجاه متر است. دروازه‌های حصار شمالی به نام رئوبین، یهودا و لاوی می‌باشند. دروازه‌های حصار شرقی به نام یوسف، بنیامین و دان می‌باشند. دروازه‌های حصار جنوبی به نام شمعون، یساکار و زبولون

<sup>8</sup> در جنوب یهودا، زمین مخصوصی قرار دارد که از شمال به جنوب دوازده کیلومتر و نیم است و طول آن از شرق به غرب برابر طول هر یک از زمینهای قبایل اسرائیل می‌باشد.

<sup>9</sup> در وسط این زمین مخصوص، ملک مقدس خداوند به طول دوازده کیلومتر و نیم و عرض ده کیلومتر قرار دارد. <sup>10</sup> کاهنان سهمی از این زمین خواهند داشت. سهم آنان از شرق به غرب دوازده کیلومتر و نیم و از شمال به جنوب پنج کیلومتر می‌باشد. خانه خداوند در وسط زمین کاهنان قرار دارد. <sup>11</sup> این زمین برای کاهنان نسل صادوق است که مرا اطاعت نمودند و هنگامی که قوم اسرائیل و بقیه قبیله لاوی گمراه شدند و گناه ورزیدند، ایشان مرا ترک نکردند.

<sup>12</sup> هنگام تقسیم زمین، این قسمت که مقدس‌ترین زمین است، سهم مخصوص ایشان باشد. زمینی که کنار آن قرار دارد محل سکونت سایر لایوان است. <sup>13</sup> شکل و اندازه آن مثل زمین اول می‌باشد. این دو زمین روی هم دوازده کیلومتر و نیم طول و ده کیلومتر عرض دارند. <sup>14</sup> هیچ قسمتی از این زمین که ملک مقدس خداوند است، نباید فروخته یا معاوضه یا به کسی انتقال داده شود. این زمین مقدس و متعلق به خداوند است.

<sup>15</sup> در جنوب ملک مقدس خداوند، منطقه‌ای به طول دوازده کیلومتر و نیم و عرض دو کیلومتر و نیم برای استفاده عموم وجود دارد. قوم می‌توانند در آن قسمت زندگی کنند و از زمین استفاده نمایند. شهر باید در وسط آن ساخته شود. <sup>16</sup> این شهر به شکل مربعی به ضلع دو کیلومتر و دویست و پنجاه متر باشد. <sup>17</sup> دورتادور شهر یک زمین خالی به عرض صد و بیست و پنج متر برای چراگاه تعیین شود.

<sup>18</sup> دو مزرعه هر یک به طول پنج کیلومتر و عرض دو و نیم کیلومتر، یکی در طرف شرق و دیگری در طرف غرب شهر، متصل به ملک مقدس باشد. این مزارع برای استفاده عموم اهالی شهر می‌باشد. <sup>19</sup> تمام ساکنان شهر، از هر قبیله‌ای که باشند می‌توانند از آنها استفاده کنند.

می‌باشند. دروازه‌های حصار غربی به نام جاد، اشیر  
و نفتالی می‌باشند.  
<sup>35</sup> محیط شهر نه کیلومتر می‌باشد و نام آن «شهر  
خدا» است.